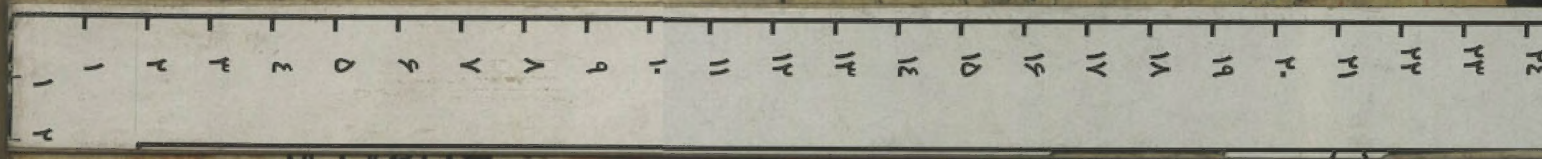


سید صدیقی علی حسینی
۸ / ۱۲ / ۱۲۶۱

خانه
برای
۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عظیم بنی (ع) لامع الهم طهرانی
مؤلف	علاوه حق
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۶۸۲
شماره ثبت کتاب	۵۹۸۴۷

بالت رسول نقلین
 التبتین و...
 ...
 ...



خطی	کتابخانه
مجلس شورای اسلامی	۱۸۶۸۲

مجلس شورای اسلامی

صحنی

۶

۶

مجلس شورای اسلامی
 القلم فی الدین
 ۱۲۹۹

مجلس شورای اسلامی

۱۸۶۸۲

۱۸۶۸۲
 ۲۰۹۸۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب خطبه بانی دین اسلام علیه السلام	
مؤلف	مطهر حقی
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۶۸۲
شماره ثبت کتاب	۶۹۸۴۷
مهری شورای عالی	

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۶۸۲



کتابخانه

۱۸۶۸۲
۲۰۹۸۴۷

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
۱۲۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

کا

مجلس

کتابخانه

ص

المهدی صاحب العصر والزمان برسد والله سبحانه **تعالی** درین
کثرت و وفور فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در
خاندان و شیندن و نوشتن و نظر کردن در فضایل آنحضرت و مناقب
گفتن در مدح او بسیار اهل بیت علیهم السلام از حضرت امام ضایل و صاحب
الهدی نقل شده که هیچ موعظی نیست که شعری در حق پاکوید و ما را بیان مدح
کلمه یا یک یا کلمه از برای او تعالی در بیت شهری که از دنیا رفت ترانه فرست
باشد و بدین اویانند در آن شهر هیچ طایفه محسوب و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نقل شده که اگر در حق آن بگویند و دریا بگویند و در حق
کنند و باشند و آنرا نویسنده باشند احصای فضایل علی بن ابی طالب نمیشود
کرد **حدیث** فضیل را تمام نتوان کرد اگر داده شود هر وقت تمام اشیا را
باز از آنحضرت نقل شده که گفت برستی که الله تعالی گردانده است اله برای
برادر من علی بن ابی طالب نقد فضیلت که از بسیاری آنرا نمیتوان گفت
پس اگر کسی ذکر کند فضیلتی از فضایل او را و آن را قرار نهد می آید و در حق او
گمان کند شسته و آینه او را اگر چه پاک باشد و نفس قیامت در آید و در
بنویسد فضیلتی از فضایل او را بنویسد طایفه از برای او طلب آنرا
نیکند تا نشانی از آن نوشته باقیست و هر که گوش دهد و بشنود فضیلتی
از فضایل او را الله تعالی می آید و در گمانی را که بگویند که در دست و در

نظر کند بر فضیلت از فضایل او خدا می آید و در گناهی را که بنظر کرده است این
 طرف است که این دو حدیث را با یکدیگر حدیث صحیح هر یک در امامت و خلافت
 و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام بیان می نماید و در حدیث آمده و با اینحال با یکدیگر
 برابران عاجبی به قسم می آید و الله به دعای من یشاء لا یستقیم
سَلَامَةُ الْقَلْبِ بِخَيْرٍ مِنَ الزَّكَاةِ وَشُعْلَةُ الْعِلْمِ لَتَنِي
عَلَى الْعَمَلِ یعنی سلامت و نور قلب دو کرد و اندام از نورش یعنی
 خطا را دور دین و دنیا و شعله علم دلالت بر اینها می کند که در حدیث مذکور
 عمل مقتضای علم بدانکه هر که از قلب عقل است و در حق فعل در حدیث
 نقل شده یکی آنکه عقل نوریت در دل که بدان فرق کرده میشود و یکی
 حق و باطل حدیث دیگر آنکه عقل خیریت که عبادت کرده میشود بدان
 و کسب کرده می شود بدان جنت را و یکی که این حدیث را از حضرت صادق
 روایت کرده گفته که از حضرت پرسیدیم که آنچه در معویه بود چه بود و در جواب
 گفت که ملک الکفری ملک الشیطنه یعنی آنچه در معاویه بود ملک شیطنت
 بود پس ازین دو حدیث مندرج شد که عقل نوریت در دل که بدان فرق
 کرده می شود در میان حق و باطل و بدان عبادت کرده می شود در میان
 کرده می شود بهشت و بدانکه عقل عایشان وسیع الکائنات را در شایستگی
 بر آنکه شیطنت و هیولان و جور و ظلم و عدوان که چنان باشد چنان

ظلمتیت در نفس آن که بدان کسب کرده میشود و جهنم و عبادت کرده
 میشود شیطان بدانکه حکمهای چهل تعیض حکمهای عقل است آنچه عقل
 امر میکند چنان از آن نمی بیناید و آنچه عقل از آن نمی میکند چنان بدان
 بینماید عقل صاحب خود را با طاعت و عبادت و پیروی خدای رحمن ترغیب میکند
 چنان صاحب خود را با طاعت و پیروی شیطان امر میکند عقل صاحب خود را
 امر میکند بچسب صفات پسندیده مثل سخاوت و عدالت و مروت و وفا
 تواضع و خوش خلقی و غیر آن از صفات حسنه و خصال حمیده چنان صاحب
 را میخیزد بصفتای پسندیده مثل خجل و طمع و حرص و ظلم و خلاف مروت و وفا
 و بد خلقی و غیر آن از صفاتهای قبیحه یا پسندیده بدانکه نشان و شوکت و قوت
 و قدرت چنان در واقعیت که عقل عایشان ضعیف و علیل و مریمین شده
 اما در سنن کمالی که بتوفیق و تائید رب العالمین عقل صحیح می آید که در چنان
 ضعیف و عاجز و منکر و مخدول شود شیطان بغیر از شش زنده شیطان
 نیز عاقل و جویبار و در کارها پندرسد بدانکه هر که از طریق حق بیرون رفته و
 کفر و فسادات اختیار نموده از قوت چنان در ضعف و مضیقت و علیل بوده که اگر
 عقلها صحیح می بود بعد از حضرت مصطفی سیدارضا کار سعادت شفاعت
 و ثواب و اجر چه در کارنامه او که سرور عالمات و قیام و ابرار و امام و ولیفرضین بود
 بود خستیا را بیکر در حقیر فضایل و تقاضی و دلایل امامت و خلافتش که

فرمانده اما آنچه که در مشروطیت از دینایی کسی که دم زند از فضل
پیشمار علی چون عکلیت که از بزرگوار منقار و معایب یارضا کار و دایم
بطان ایشان نیز که خواهم ساخت اما آنچه که کورس ازیم که کیت از
بسیاری و شست از خودی و بانه چهل که رضا کاست که در مقام
و شوکت خود بسیاری از طالبان علم و کمالها به کسب علم اشتغال داشته
از راه برده و مشغول علی از افروده و بی نور ساخته و ایشان را از راه عمل نقصانی
علم دور انداخته پس اگر توفیق نیابند و عقل را معالجه نمایند و معالجه عقل چهل
راضیقت سازند عقل ایشان معلوم شود و عقل را به برده و عقل را
علم نمایند و بجات باند و اگر توفیق نیابند و عقل را به علاج نمایند چهل ایشان را
غل و زنجیر نموده و شیطان ایشان سپارد و در بند آیری و بند شیطان
بماند تا ملامت شوند پس هرگاه چهل که شیطان مکار و فضلای دانش
شعار از راه پیرون برند و در ورطه ملامت اند از پیر علمیان بجات
آمار که از نور علم دور افتاده باشند و با علما صحیح العقل که مشعل را
راه دهند و رفاقت و صاحب نمایند و آداب معالجه عقل از ایشان
و بدان عمل کنند حال ایشان چگونه خواهد بود و چهل شیطان بایان
چگونه و ایشان را در هر طرمانه از پیران آنچه که کورس ظاهر کرد
که ناجی و دست کار از علم و عالمی کیت که بدوای بی بدل ذکر است

عقل را معالجه نماید و الله یفدی من یشاء الى صراط مستقیم
مخفی نماید که عقل صحیح از برای انسان برتر است از پروردگار و فرزند و
برادر و مال و جاه زیرا که عقل سالم و سید بجات دنیا و عقبی است و بجات
رسیدن بمقام قرب باری تعالی است حق تعالی در کلام محمد گفته که یوم
لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم یعنی در روز قیامت
نفعی در مال و بن پسندان مگر کسانی که پیانند نزد خدا بادل علم پس از آنچه
که کورس معلوم کردید که معالجه عقل عاقلانه از علم معالجه عقل
بر اذانت بلکیمی ای اکبر و کبریا عظیم است بدانکه عقل مدوح خدا و ایضا و
قدر او را ندانستن نقصان دنیا و عقبیات در قرآن مجید ذکر اولوالالباب
بسیار است و مراد از آنان عاقلان و رهشوندان توفیق آمار است بدانکه علم
معالجه عقل که از علم معلوم است شیطان بر و در ایام بکر و جلد و قد علم
و تبلیس آنرا پنهان و مخفی و متروک و مندرک ساخته و درین زمان از علوم
غریبه است این علم شریف را حق تعالی بر بکرت محبت و دوستی حضرت یحیی
و سایر آل عبا علیهم السلام و یحیی و الشباین خیر غایت کرده پس لازم است
بر این محبت برهان که این علم عاقلانه از از کمن خفا بمنصف ظهور یافته
و یاران مجسمه آن خود را از آن مستفید و بهره مند گردانند بطریق معرفت علما
مرض و معالجه عقل برین وجه است بدانکه از علامات مرض عقل ظهور و حسن است

و حسد و طمع و طول اهل و بعضی که در میان دشمن و بطاعت و عبادت کم
میل و کم رغبت بودند و بهلوی و عجب میل بودند و از دروغ و خبیثت محظوظ شدند و در
حضور خالق چهار روز از غفلت رستخیزی کردند و محصیت نمودن و تیریدن و کم
نکردن بدانکه طالب صحت عقل چون بمعالیه مشغول شود باید که چند روز از غفلت
غفلت و جهالت اجتناب نماید و در ایام پر بیز باید که غذای عقلش فکر در
احوال و اوضاع محسنان که به صفت گرفته اند از دارالغیاب دارالبقا ملت نموده
بوده با اولایا باید که فکر در صورتها و احوال ایشان نماید که چگونه می بینند و می
و می شنیدند و در سنگام شادی و غم چون می شنیدند و در وقت مصیبت و
خون و الم چون می گریستند و شکایتها از دیده می ریختند و در سنگام ظهور و
چون می خوردند و می آشامیدند و در اوقات تیر و حرمت چگونه گیمیکردند و
می خواندند و تحصیل مطالب و حاجت خود چگونه می نمودند و می دیدند و از
برای خوشه کاری زمان غنیفه و دختران لطیفه فکر می کردند و تیرات
تا آنکه بمطلب رسیدند و بسیار امانت از خود آوردند و بنای زمانه می کردند
آغاز محبت و دوستی نمودند و تحصیل فرزندان کردند و از برای ایشان جان
فشانها نمودند و در همه آنها کشیدند و ماها جمع کردند و بنای جادو مکان و نعم و
ایوان نمودند و غفلت گذراندند و خالق و رازق خود را فراموش ساخته
و در خدمت و طاعت و عبادتش تقصیر نمودند و بهلوی و عجب و غفلت

مشغول گردیدند و غف غفیم الخطر را فراموش ساخته تا آنکه درین اثنا
چرخ دکان مرض الموت بامضه ای رحمان در رسید و ایشان را دریافت و فرزند
و عیالان را مضطرب ساخت پس خورشید و دوستان و یاران از برای
ایشان بسوی طپسیان بقدر امکان علاجه کردند و دواها را خوردند و اینها را
آفریدند و فهمیدند که مرض ایشان مرض الموت است پس امید گردیدند و
دست از معالجه کشیدند و دوستان و عجبان چون احوال را چنین دیدند که
آغاز نمودند و فریاد برکشیدند چون پاران و چاره صحت چنی دیدند از حیا
نامید گردیدند و اشک در دیده گردانیدند و آه حرت برکشیدند پس نظره
بفرزندان کردند و بیا آوردند و زخمهای که از برای ایشان کشیدند و اوقات
صرف خدمت ایشان نمودند پس دانستند که از فرزندان ایشان را چیزی
و فایده عاید نمیشود و غیر این که ایشان را بفرستان برند و جای پاکیزه و
که ازند و برگردند پس از فرزندان نا امید شده حال خود نظر کردند و بعد از آن
فهمیدند که از آن نیز ایشان فایده نمیرسد و ای گفنی که ساسته بدن ایشان
باشد پس از ناال امید شده متوجه عمل خود گردید و دانستند که سواي
چیزی بکار ایشان نخواهد آمد پس همه آنها خوردند و پشیمانها کشیدند که دریا
عمل و تقصیر کردند و بفانی نمودند و تساهل و زدیدند پس با حشر و تندی
بسیار از دارالغیاب دارالبقا ملت نمودند پس دوستان و عجبان که

زاری که دند و نو خرد و پسر لاری نمودند و دشمنان شهادت و شادی خند
و خوشحالی کردند پس ایشان را بعد از کاه بردند و بر تخته انداختند و بر سینه و غایب
ساختند و آب سرد و کافور و قرحان غسل دادند و در کفن بچند و دوستان
و محبان و کشایان تابوتشان بردوش کشیدند و بمصلی بردند و نماز کردند
پس بقیستانشان نقل نمودند و بجنگشان بردند و تنهانشان که شستند و
کردند و بلبوس و عیش و طرب مشغول شدند و صاحب دیار و دیرینه را فرستادند
ساختند و بعد از آنکه زمانی که مان در بند نهایی لطیف ایشان بهر سینه بدو
زبان و پوست و گوشت ایشان را همگی بخوردند و میوهها و دونههای ایشان
در خاک طمر ریخته شد پس گریه ایران و دوستان ایشان بقیستان رونده
خاک را از روی ایشان بردارند و خواهند دید که ولی چند مصفا سورانی چند
که و باید اند از چشم و گوش شری منته و نه از لب و زبان و دندان ایشان
یابند پس از آن که و مانع رفت نمایند و هر اسان شوند و ایشان برگردند چون از
فکر در صورتهای ایشان خارج کرد و باید فکر نماید که زمان ایشان چگونه
شود و یار دیرینه خود را فراموش ساختند و بشوهر دیگر رفتند و خانههای ایشان
که در بنای آن تعبیهها کشیده بودند چگونه مسکن دیگران شد و مالهای ایشان
چگونه مردمان در میان خود قسمت نمودند و فرزندان ایشان چگونه خوا
و ذلیل گردیدند بعد از آنکه عزیز و محترم بودند چون فکر در احوال هر یک از

یاران و دوستان نماید باید که فکر کند و بخرد خاطر نشان نماید که غمناک
حال از نیر مثل حال ایشان خواهد بود و آنچه بر ایشان واقع شده بر او نیز واقع
خواهد شد بلکه بقیستان رقت و در میان قبرهای خویشان و دوستان ایشان
و بایشان محبت و شهن و از ایشان احوال پرسیدن و ایشان را از احوال
و فرزندان و اموالی خبر دادن در محبت عقل فایده بسیار دارد خواهی که
شوی راست روی که رقرار گذارد و عقل را بهر پارامبر فکرت و دای عقل
رو سوی فرار کن فکر کمال خویش و همایه و یار و دستاورد چنان است که
طوبیاری درست نماید و اسمهای بارانی که فوت شده اند و در ظلمت کده و بپای
جانانوران گردیده اند در آن طوبیاریست نماید و فکر را تر از خصوصیات و اوقات
معطای کند و فکری در احوال ایشان نماید و ایشان را دعا کند و از کرم متعالی
برای ایشان طلب آفرینش نماید و از زبان حال ایشان مرعوظ نماید و بپای
و باید که چون بگوچرا و محلات گذر کند هر خانه یا خوابد آنرا مخاطب هست
بگوید این ساکنان این بانوک مالا طلقین یعنی بجایند ساکنان کجایند
کنند کانت چرا نامی نمیشوی از حضرت امام جعفر علیه السلام نقل است که این
قول افضل است این که کسی کثرت عبادت قیام نماید سبب اینکه این قول
عظیم دارد اینست که این قول بصورتی دای عقل عالیشان است که هر
دین و ایمان است و بندگان را حدیث بسیار در فضل ذکر موت واقع شده

از انچه این حدیث است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شد
که من اکثر ذکر الموت احبه الله یعنی هر که موت را بسیار یاد کند از دنیا
دوست دارد و از اطا هر است که بخود مضایق بود و از مرتبه است بلند و منزلیست
از چند و سبب اینکه هر که موت را بسیار یاد نماید بخود مضایق غرض دل می شود
است ذکر موت جلالت قلب و بصیرت عقل است و صحت و سلامت
عقل سبب توبه و انابت و طاعت و عبادت و محبت و اخلاص است و حیاء
این صفات بیشک محبوب حق تعالی است و بدانکه مروت با این اوصیه
کردن در صحت عقل نفع تمام دارد و بشیر طاعت و معنی **دعای اول با ترجمه**
اللهم ارحنا اذا امتنا واجبتنا و اجناك عرايا خفاة بغيره
من تراب القبر و جوهنا خاشعة من فرغ القيمة ابصارا اذا
من شدّة العطش شفاهنا جايعة لطول المقام بطوننا بغيثه
من ثقل الاوزان ظهورنا الهی رحم کن بر ما در وقتی که میرانی و درند
سازی ما را و بیایم تر از حالتی که عریان باشیم و برهنه پا و عرا و کوه باشد
از خاک قبر و دیهای ما شکسته باشد از ترس روز قیامت چشمهای ما و
شده باشد از شدت تشنگی لبهای ما و گرسنه باشد از طول اقامت تشنگی
ما و منجی شده باشد از تنگینی کنایه چشمهای ما **دعای ثانی با ترجمه**
اللهم ارحمني مصر و عا علی الفرائش تقلبني لیدی اجبتی

و ارحمني مصر و عا علی الفرائش تقلبني صاحب اخوتي و ارحمني
محوه فتنه و ارحمني اطراف جنازتي و ارحمني فذلک البیت
المظلم و حدیث و وحشی و غریبی و ارحمني عند تغیر صورتي
و حالی اذا ابلی جسمی و تفرقت اعضاءی و تقطعت اوصالی
الهی رحم کن بر من در حالتی که افشاده باشم بر خویش و بگرداند مرا از پهلوی بر پهلوی
دوستانم و رحم کن بر من در حالتی که انداخته باشم بر ابرای خود و غل و غلبه
صاحب برادرانم و رحم کن بر من در حالتی که مرا بر دشته باشند و زنده باشند از
جنازه ام صاحبانم و رحم کن بر من در خانه تاویک بر نهانی و دیگری و غریبی ام
رحم کن بر من در وقتی که متغیر شدن صورت و عالم در وقتی که پوشیده شود و نه
متغیر گردد و اعیانم و انهم جدا شوند بنده یاریم **دعای ثالث با ترجمه** اللهم
ارحمني اذا انقضی حلی و انتفی علی و ارحمني اذا مضت مریضی و
و شملت لیحة الموت و یأس منی الطیب و بکی علی الحبيب و ارحمني
اذا عرق المبین و کثر لاین و انقث الساق بالساق و دنی منی **جیل**
والانطلاق و ارحمني اذا نشرت لاکفان و بکی علی الاخوان و ارحمني
اذا دفنت و و دعی الاجاب و فارقتی الاصحاب و حرمت النعیم
و انقطعت عن النشیم و ارحمني اذا نسی اسمی و بلی جسمی و تغیرت صورتي
و حالی و تقطعت اعضاءی و اوصالی و ارحمني اذا اندرس قبری

وانطوى ذكره فلم يدر في النار ولم يدرك في ذاك الهى رحم كن بر من در
وقتی که عمرم آفرید و علمم تمام شود و در رحم كن بر من در وقتی که پادشاهم بموت
و بشاهم رسد بوی قوت نماید شود و از من طیب و بکریه بر من چپ و در رحم كن
من در وقتی که عرق کند جسمم و بسپارم و زنده نامم و شود و در ساق بساق و نزد
شود و من رحلت و فراق و در رحم كن بر من در وقتی که پس کرده شود و کفتم و بگریه
بر من برادرانم و محرمم و منم از غم و منقطع شود و از من نسیم و در رحم كن بر من در
که فراموش شود و اسم من و پوشیده شود جسم من و منیر گردد و صورت من و جا
من و پادشاهم شود و از هم جدا گردد و اعضا من و بندهای من و در رحم كن بر من در
که خواهر من رسد و در رحم كن بر من و از خاطر ما برود و دم و زیارت کند از یارت کند
و یاز کند و یاد کند **دعای چهارم باینجه** اللهم ارحمني اذا مضيت
على الفراش و عوفني و اجسني لعيادتي خضر و في سكرات الموت
و جد و في و بكوا على حین ابصر و في و جلسوا عندی و لقنونی
و اطلبوا فای و غصونی و بعد فراق الروح غطونی ثم الى الجنة
نقلونی و علی الغسل طرحتونی و نزعوا ثیابی و کشفونی و من جبا
الوجان قلبونی و بالخلیطین و القراح غسلونی و بالا کفان
کفونی و بجریة النخل خضرونی و في الجنة و وضعونی و حتی
على انثاءهم حلوونی و الى المصلی حلوونی و صلوا علی و رفعونی

و الى القبرة فقلونی و في حفرة ادخلونی و في الحدی اصبحونی و
بالتراب سدونی ثم لقنونی و طلقونی و فارقتونی و رجعتونی
و خلونی ثم الملائكة للسؤال الحضر و في و عشاء رقی سألونی ثم
خلق الایمان فاکلونی و عن صورتی و هیاتی غیرتی و لیث شعری
من الذي یخضر فی و في سكرات الموت یجدنی و یسكنی علی و یلقننی
و یطبق فای و یغصنی و من الذي یزعم ثیابی و یكشفنی و یقلنی
و من الذي یكفنی و یخضر فی و من الذي علی کفیه یجلی فی و من
یصلی علی و من الذي یقر فی و في الحدی یصحبونی و بالتراب یسکن
و بالشهادتین یلقننی و یطعم قبری بالتراب فیدعی لعلی ارام فی کل
یوم و یروی و لجالسهم و یجالسونی و لو اکلمهم و یوکلونی و
اصاحبهم و یصاحبونی و اکالمهم و یكلمونی و لكن لا اعرفهم و لا
یعرفونی الهارم كن بر من در وقتی که پادشاهم بموت و بر فرزندش اندازند و او
در گهستان بجای دم حاضر شوند و مراد از سكرات موت دریا بند و بگریه بر من
که مرا عینند و زدمش نشینند و مرا المیقن کنند و منم را او چشمم را بهم گذازند و به
و چون روح از تنم مفارقت نماید مرا بپوشند و بعد از آن بغسلگاه برند و بر لای
تخته اندازند و لباس مرا بکنند و مرا بپوشانند و از جانب بجا بیاورند که دانند و باب
دکان نور و آتش فالص غسل دهند و بکنن که در شرع متوجه شده به پیچند مرا

وجوده نخل در گفتم که اندوه و در تابت نهند و در گستان اطراف تابوتم
رایه و شش کرد و بمصلایم بند و در اینجا تابوتم را بکند اندوه و برین نماند پس از آن
بر دارند و بجهت ستم صاند و بقرم داخل سازند و در خدمت به پهلوانانند و بایم
از خاک بسازند و دریم را بران که اندوه بعد از آنم تلقین کنند و بقرم را بر خاک
سازند پس از آن در او که اندوه برگردد گشت میدانم که گیت انگش کرد
مرض الموت نزد من حاضر خواهد شد و در اسکات خواهد دید و برین خواهد
گیت و تلقین خواهد کرد و چشم و چشم را خواهد بست و گیت انگش کرد
خواهد داشت و برین خواهد ساخت و غمراش خواهد داد و گیت انگش کرد
خواهد جمیع و جریده نخل در گفتم خواهد داشت و گیت انگش کرد و برین خواهد
گرفت و در خواهد بردشت گیت انگش کرد و برین خواهد داشت گیت
انگش کرد و در داخل خواهد ساخت و در خدمت به پهلوانانند و بایم
خاک قرار خواهد داد و دریم را بران خواهد نهاد و تلقین خواهد کرد و بقرم
پرخاک خواهد نمود و در خواهد داشت گیت انگش کرد و بقرم را بر خاک
ایش از اینم و ایشان بر اینند و ایشان منشی کنم و ایشان این
منشی کنند و ایشان صاحب کنم و ایشان با من صاحب کنند
و ایشان منشی کنم و ایشان با من منشی کنند و بیک منشی از ایشان
و ایشان مرا منشی کنند پس در ایام معالجه هر که را پند باید که در خاطر

و در

یکد زانکه کشاید از پیشین اموره که کوره باشد و سینه او را گشت که
که از وی صادر شود و آخر فعل خود شمار بر این روش که اگر نماند که برود قرار
که نماند آخرش خواهد بود و بچین کردن خورد آب آش می یافت پیش از آن
پهرین رد و یا بخانه داخل شود و بچین باقی افعال این فکر در صحت
تمام دارد و خواندن این ربایات نیز نصیحت نافع است
مکره من دوا کی گسار باشد پشنگ زد و اما همه برتر باشد
در قیقه دماغ دل از غفلت در مرتبه صبر سقراط باشد
از دوری راه خویش یادی کن آگاه ز بهر فرست زادی کن
از یکسوی مردن خود یاد آرد در ماتم خود نشین و فریادی کن
از دوری راه خویش یادی کن آگاه ز بهر فرست زادی کن
در راه طلب چه خسته ای غافل بر خیز که از قافله دور افتادی
بر خیز چه خسته رفیقان رفتند غافل چه خسته عزیزان رفتند
خدا ان نشین که جلد ابدان عزیز با سوز دل و دیده که بیان رفتند
ای بنده طویل امل و حوصله فریاد است که انصافی تو از اینم
این سر که ز یاد نجات امروز پیر است تا چشم زنی شود پیر از خاک
تا چشم زنی بر سیده وقت نشت فریاد است که در جهان نمانده اثر
بر روی زمین خواب غفلت آنگی از زیر زمین مگر نباشد خبرت

خوش زود بر من زلفی درون فرستم چشم پر آب دل بخون فرستم
کشتیم بدین جهان فانی داخل کردیم نظاره و پیرون فرستم
بردار دل که بنبل زلف خوان کاشه شود از مرک پیشین خوفا
مغور شود سبزه خط کاخه پشوده شود در چمن روی سبزه
بردار دل از حلقه زلف خوان کاخه کرد و سپای موران بجان
زنده شود شیفه فال سیاه کاخه بود این دانه نصیب موران
لذوادی حصیت باز و کند کین مرطه است بسی خوف خط
کونی که کم تو بیس از پر پیا از مرک جوانان مکتبیت خبر
ساک هوس عالم بالا کند تا بند امل ز پای دل آکنده
هر دل که زیاده مرک محمود شود جند چه در حوس در آن جا کند
خواهی شود دشمن دل چون چه بر کن تو نهال حوس را از ریشه
بر پای درخت امل حوس وحده پوسته زیاده مرک میزن میشه
دینا بوع و مطالب دنیا بوع پر مغز بود و لیک در دیده بوع
کوش تو که است دهنه هر شوخا از کوس چیل شوخش کوا کوم
غافل تو زیاده مرک یکدم نشوی یک لحظه بعد از صحبت غم نشوی
دینا بود محال شادی ز نهال که نمند ترا بسند خرم نشوی
ای طالب سیم کیمیا صغره آمو ز من تو کیمیا ی اکبر

در بوته یاد مرک خود را بکند از تا خاک دلت شود طلای جبهه
کرد ددل مرده زنده از فکر شما که اهل دلی هر بسوی ظلمات
رو سوسی اعتبار که در آن منجی فیض هر چه بود چشم از آب حیات
ای طالب آب زندگی در ظلمات دل را بیا از زنده از فکر ملمات
باش حل فکر و بختستان کن کائنات در چشم آب حیات
در دیده اهل دل بود فکر شما بهتر شک ز چشم آب حیات
زانکه که زیاده مرک دل زنده شود و ز فکر ممت تن که کسب حیات
خواهی نشود مرک تن که زرقا در یکدم بخواب غفلت مگذار
مرکب رود از جاده مشک پر و چون راگب خویش را نه می پندار
بر آنکه مطلقه رساله تمیسه الرافدین درک البقیع العبد اله در معالجه
عقل نفع تمام دارد طالب صحت عقل باید که هر روز مقدمه ای از آن
مطالع را نماید و چون خود را بعنوانی که که کوشد معالجه نماید مرض بخت
مبدل شود و دیده عقلش بینا و کوش عقلش شود افزاین عقلش گویا
کرد پس بدیده عقل تسبیح قرشتی اعمال خود را مشاهده نماید و تصور
کند که در حضور کریم تعالی و محبوب دین و ال دیوانیکه با وفا حقها کرد
و معصیتها و مخالفتها بجای آورده و ششم و حیا نموده و دعوت
پره رود کار خود را رعایت ننموده پس به خمتیا کریمای زار کند و

مؤمنی نیست که بگوید دل او در نور است نور خوف و نور رجا اگر در دل کند
این دو نور را هر دو ساقی بنام و بگوید که ام بر دیگری زیاده باشد که اگر کند در
سفر خود منزل اول صلب پرست منزل دوم بر محم و در است منزل سوم
و نبات منزل چهارم قبرست منزل پنجم صواب قیامت منزل ششم
است یاد و زخا اگر پرسند که نظر حضرت که از شعاع اولیا و الله است که ام آ
در جواب گوئیم که نظر حضرت است که چون خوابیده بفرمان کنان و بنا
کنند گشت افش و بعد از آن افش کنند که عتق بنایشان نیز از وجود ایشان
خالی خواهد شد و خواب خواهد کرد و اگر آتشی بنده کشتن جهنم افتد
و اگر باغی یا منزل دلگشائی بنده بفرست افش و اگر چاری بنده بفرست
خود بنده چمن بر هر دو خط کند از آن معنی فصد که باعث گشتن
باشد اگر گویند که مراد از حکمت که اولیا و الله بر آن مطلق میشود که ام است
در جواب گوئیم که مراد از این حکمت بر خط و بند و بخت است اگر گویند که فصد
نه کو برست فصد که اولیا و الله را خوف عظیم از آتش جهنم درجا عظیم است
میباشد پس چون است که تابان حجاج و ایزید گویند که اولیا و الله
از جهنم ترس و پرست ایستد میباشند میگوئیم که این چنانست که زنی بماند و
طریق حق دور افتاد که غلطی ایشان از حد پروان است تا در کتب
الانبار و کشف الاسرار و غیر آن پان بطلان عقاید ایشان کرده ایم که

چون چشم عقل اولیا و الله صحیح و سالم است آتش جهنم را از دستهای ایشان
بریده عقل شاهد میکند و بنا برین است که خوف و رجا در ایشان بغایت عظیم
نقل است که حضرت امام الاولیا علی مرتضی بارگاه خوف و رجا را بهر دو
و با این حال عبادت اولیا و الله نه از برای خوف جهنم است و نه از برای رجا
بلکه ایشان خداوند است و حق تعالی در شتابانند و بنا بر محبتی که دارند خداوند
و عبادت میکنند از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل شده که عبادت سرور
جاشی خدا را عبادت میکند از ترس جهنم و این عبادت فلاح است و عبادتی خدا را
عبادت میباشند بطبع بهشت و این عبادت در نزد است و عبادتی خدا را عبادت
میکند بنا بر محبتی که بجا دارند و این عبادت آزاد است از حضرت امام علی علیه السلام
نقل شده که اگر کسی که نماز عبادت خوف و رجا را در کمال عبادت
فی جناتک بل و جادک اهل الله عباد و فعبادتک یعنی عبادت نکوهام
تو را از خوف و زلفت و نه بطبع بهشت بلکه تو را از رجا و عبادت یافتیم
پس عبادت کردیم ترا **و** اخلاص فن صاحب محبت باشد **و** کاند دل
نور محبت باشد **و** آنکس که عبادت کند از بهر بهشت مخلف نبوده طالب بهشت
اخلاص فن صاحب محبت باشد **و** کاند دل او نور بصیرت باشد
آنکس که عبادت از ترس عذاب **و** مانند غلام پست فطرت باشد
اگر پرسند که بعضی چیست و ارباب بعضی چه کنند در جواب گوئیم که اگر

یقین ۲۲ ثان اولیا و الله اند که بچل الجواهر خوف درجا و محبت دیده عقل
 ایشان هیچ و سالم و روشن و پیا شده و در سنگ عبادت که با وجود خود
 نمی مانند نقل است که عالمی از علما میبود که حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت
 که دیده و بخت خود را در وقتی که او را عبادت کرده حضرت در جواب گفت که ای
 بر تو من عبادت نکرده ام پروردگار را که دیده به چشم پس میبودی گفت که چون
 دیده و بخت خود را در حضرت در جواب گفت و ای می شود دیده ادراک او نموده
 بشاوه بلکه درها دیده اند او را بحقیقت ایمان بر آنکه از باب یقین بود و عید
 خدا و رسول نبوی است و دانند که گویا هنگام روز حساب را در بهشت و در
 رومی پسند و آنچه خدا و رسول بدان خبر داده اند شاید میکنند در کتب
 حدیثی از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت شده که مضمونش اینست که
 حضرت رسالت پناه بعد از فراغ از فیض صبح جوانی را دید که رکش زد و در
 مضطرب و بدتر ضعیف و حشرش فروخته پس بوی گفت که چگونه صبح را
 در بافته در جواب گفت که یا رسول الله الحمد لله صبح را با یقین دریافت ام
 حضرت در جواب گفت که حقیقت یقین تو چیست در جواب گفت که یقین
 است که ما خود را گردانیده و شب را بر پیداری بروز آورده و میان روز و
 شب شکلی گردانیده و نفس من از دنیا و آنچه در دست اهل و غیرت گردا
 تا آنکه گویا می بینم که روز قیامت شده و نفس آهسته نهشته و مردان

از برای حجاب شده اند و من در میان ایشانم و گویا من می بینم که اهل
 بهشت در بهشت تنه می نمایند و با یکدیگر شتایی میکنند و بر سنگا می نشینند
 یکدیگر کرده اند و می بینم که اهل جهنم را در جهنم می بینم و ایشان فریاد می زنند
 و گویا الحال غیره شوق جهنم در گوش نیست حضرت در جواب خود گفت
 که این بنده ایست که الله تعالی او را بنور ایمان منور ساخته بعد از آن حضرت
 بوی گفت که با خیال باش و ازین حال جدا شو بعد از آن که شمس از حضرت کرد که
 از برای وی دعا کنند که شهادتش روزی که در حضرت از برای وی دعا کرد و بعد
 آنکه زمانی در جنگ گذارند شهادت دهد و آنکه هر که حضرت مرتضی را علیه السلام
 شناسد میداند که آنحضرت مرد را با یقین بوده و مرتضی یقین خود را آنحضرت
 باین کلام بیان فرموده و لو کشف الغطاء ما از در یقین یقین یعنی اگر
 پرده از پیش پر خیزد بر یقین من چیزی نمی افزاید بی شک آنحضرت صاحب الی
 در جات یقین بوده و در کتاب یقینی در میان فضل یقین و مرتضی شمس احادیث
 نقل شده و در کتاب بیخنده الهیاه ذکر آن ننموده ایم و از آنجمله اینحضرت است
 که از ابی الحسن علیه السلام روایت شده که ایمان در بالای اسلام است بیکدیگر
 و تقوی بالای ایمان است بیکدیگر و یقین بالای تقوی است بیکدیگر و
 نشده در میان مردمان چیزی کمتر از یقین و آنکه یقین در مقابل شک است
 و شک یعنی تردد خاطر است و چون دلیل و برهان مطلق ظاهر و مودیه شود

پس طلب حلال نمودن و بایه داشتن و تجارت کردن و زراعت نمودن و
دو کردن و خود را بدین معالجه نمودن منافات با توکل ندارد و دوم تفویض است
و تفویض امور خود را بکس که تمسک و تکیه بر او باشد و تفویض از توکل
بالاتر است صاحب تفویض کار خود را بخدا و الله شسته و اعطا نموده و خوا
خود را تابع اراده خالق ساخته و اما صاحب توکل تارک اراده و خواست خود است
کسی گمان نکند که صاحب تفویض باید که دعا کند و از حق تعالی چیزی طلب کند
چنانچه تابعان علاج و بایزید فرموده اند بلکه صاحب تفویض صاحب الامر و رب
دعا میکند و اثر از عهده عبادت خود می شمارند و مطالب دین و دنیا را خود
طلب میکنند پس اگر حق تعالی دعای ایشان را مستجاب ساخت شکرش میکند
و اگر مستجاب نداشت باز شکرش بجای آورد و در سیر مراتب استجاب
یقین در جمیع حالات از رب البریات نصیبت و در جمیع حال از اوست
نیز اگر بگویند که هر چه قضا است آنرا توکل بر کفایت نمی رسد تا تابعان علاج و
بایزید در روضه غلطه کرده اند چه ما تمسک می داریم بر معنی طبع و مفادش
است جمیع ادله و نواهی الهی و استسکان از هیچ حکم از احکام الهی نبودن
بدانکه آنچه در تحقیق معنی یقین درین رساله مذکور است محقریت از آنچه مذکور است
در کتاب شریعت و بایات که موصوم است بهنج العارفين چون دشمنی معنی
عقل را و نه میدی که قتل سالم صاحب خود را با علاء در قرب الهی برساند

۱۰۰

و خانه آفرش را محو میا زو این نیز در آن که لغت های دینی آن نیز بسیار
 است زیرا که جمیع غبار غصه های او را که از جگر حوص و حسد و طمع و بغض و حسد و
 از دلش بیرون میکند و بر تیر می اندیشد که از ذکر و مناجات و عبادات مخطوط
 شود و بدان تیر خم کند و اندک زمانی که بر نفس عقلمان بدان مبادت میکنند و در طلبش
 جان میدهد و توبه و استغفار کند و بگوید اللهم استغفرک من کل لذه
 بغیر ذلک و من کل لذه بغیر ذلک و من کل سر و بد بغیر ذلک
 و من کل شغل بغیر طاعت یعنی آنکه استغفار کنیم از هر لذتی که
 غیر لذت یا توبه باشد و از هر سر و بدی که بغیر انس توبه باشد و از هر شادی که بغیر
 توبه باشد و از هر شغلی که بغیر طاعت توبه باشد و بر نفس عقلمان غفلت شعا
 از نفس مخفی تمام عالمی محروم ولی بهره اند که شیطان که میسر و یاد و دل
 است از برای قوت جمل و ضعف عقل فکر کرده و مسکرات بهر سانه
 و حق تعالی که میسر و مدد و کار عقل و ایشان رفیع الکان است مسکرات را
 حرام گردانده و از شرش نهی کرده و سار برش را تهدید بعد از نبوده از جگر
 خاتم النبیین و از معصومین علیه السلام در وقت آنکه در خواب بسیار
 شده از آنجمله روایت شده که شارب الخمر اگر تا جمل روز میرد کار فرموده است
 سبب کار فرودش اینست که عقل پیش من دور اندیش که پاسبان آیت
 بسبب شرب خمر ضعیف شود و جمل قوی گردد و شیطان در هنگام

حالت فرصت یافته که در ایام شارب الخمر را بدو جمل عنایت و شفقت و اندیشه
 از وی برآید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که گفت اگر خود را
 بریزد و وسیل آن حواری بشود و بعد از آن علی از آن حواری زنده شترین خود
 را بخواند که داشت که از آن علف بخورند پس شیعیان و دوستان امامین
 لازم است که این حرام عقل که از فرسار اجتناب نمایند و از عقوبت عظیم الهی بگریزند
لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْءِ **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوا**
 یعنی طهارت و پاکی اصل کلام اینست که هر کس که است من فرستاده
 است در این محفوظ در ازل بدانکه گریه زبان عرب یعنی که است و کرات
 که ای بودند که یکم در مقابل یکم است و یکم نزد یکم متعالی است که متقی
 باشد و متقی کسیت که دامن خود خوف و رجاء و محبت مصطفی و توفیق و
 یازده فرموده شمس نور باشد و اطاعت و پیروی ایشان را شعار و شعار خود
 ساخته باشد حق تعالی در کلام مجید گفته که ان الکریم عند الله انفسکم
 یعنی که برستی که برترین شما نزد خدا کسیت که متقی تر باشد پس اگر کسی متقی
 باشد که یکم و کرامیت و اگر متقی باشد که یکم نیست بلکه یکم و خیر است
 اگر چه صاحب اصل و نسب نباشد **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوا**
سَبِيلَ اللَّهِ يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُوا**
 یعنی دل و جانم محبت متقی بری شده
 انداز عیبها و مضرها و عیبها یعنی برکت محبت حضرت متقی که بار برین

تکلم میکرد و او را میفرمود و فخر این امر را به پنهان میبست پیش حضرت
رسول الله داخل شد شنید که صدیک گفت که میگوید یک گفت یا صدیک که گفتگو کنی
گفت که این چنین که در شکم دارم با من گفتگو میکند و من نمیفهمم که گفت
خبر که این جسد پل است و لباس است چه هر که این دختر است و این نسل است
عقوبت خواهد کرد و این الله تعالی نسل را ازین دختر می گرداند از نسل این دختر
آمد و میگردد و این نسل از افعالی من در زمین بعد از منقطع شدن و می در حال
مضمون تیره تغییر یافت که حق تعالی سار و سیه و مریم و حواریان و دیگران
خبر که خستاد و چون فاطمه زهرا آمد نوری که داخل شد و از شوق و شوق
موضع باقی ماند که هر یک از آن نوره ای که رسیده و در عوری داخل شدند و هر کدام
باطنت و ابرق از بهشت و در برین آب کوثر بود پس آن نوری که در پیش
خبر بود فاطمه را آب کوثر بهشت و در پارچه سفید اندیشیدند و هر یک
و غیر خوشبوی ترکی را بر و چیده یکی به عقیقه او ساخت پس از فاطمه طلب نمود
پس از فاطمه گفت اشهدان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله
سید الانبیاء و انی بعلی سید الاولیاء و اولی سادة الاسباط
بعد از آن بر هفت زن سلام کرد و نام هر یک را در کور ساخت و حواریان
اهل آسمان یکدیگر را بولاد و آن قانون قیامت است و اندوخته است
نوری فاطمه است که طایفه اش آن نمیده بودند و بعد از آن زنان کشته را میگویند

یک فاطمه را در حبس که او را طاهر و عطره و زکیه میخوانند که است برکات آتی
در اوست و از نسل او پس نه چه او را با فرج و شادی و خوشحالی گرفت و پستان
در جنس که است پس فاطمه را میگوید که در یک روز آن مقدار که طفلان دیگر در یکجا
نموانند و نمویس که در یکجا آن مقدار که طفلان دیگر در یکجا نموانند و حضرت
امام جعفر علیه السلام گفت که حضرت فاطمه بعد از پدر و مادر و خویش و زوجه است
و داخل شد در دوی خون شد و جسد پل علیه السلام نیز فاطمه را در آغوش گرفت
و ساخت آواز می شنید و او را نمی دید و خبر میداد فاطمه را از احوال پدرش
خبر میداد او را به آنچه نمیدید و واقع خواست و علی بن ابی طالب به بیعت است آنرا
من رزقنا فاطمة لا یفیلحکم فی الجود الکرم و السلام علیها
یعنی از نسل حضرت فاطمه خلیفه چه اند که شایسته آن بیعت است یا زده خلیفه که از نسل
حضرت فاطمه است پس شهادت از نسل فاطمه است که از آن تقریر و از آن آیه آمده
سفینه و حدیث عقیق و غیر آن فضل و طهارت و علم و کمال و امامت و فروعها
ایشان نهفته شده و نمی بینست که بنی امیه و بنی عباس با ایشان عداوتها و نزاع
و ناکشیدن با ایشان همه ای نمودند اما نتوانستند که از بر ایشان هیچ مانعی
نماند بلکه همه است کم بر عدالت و تقوی و ورع و علم و فضل ایشان نمودند
من رزقنا فاطمة لا یفیلحکم فی الجود الکرم و السلام علیها
یعنی از نسل حضرت فاطمه علیه السلام غایت است که حضرت عیسی علیه السلام

عزیز است و این نصرت و یاری را نخواهد کرد و در ادب از غایب حضرت مهدی
علیه السلام است غریب و فراق این کتاب بیان احوال آنحضرت خواهیم کرد
سَلَامُ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ و **كَيْفَ تَقُولُ كَأَنَّ الدُّنْيَا**
زود باشد که چنانچه زمین را از صفات خود و شرف و بزرگویش باقی در دنیا
تَبْتَغِي الْأَنْبِيَاءَ فَتَجِدِي فِيهِمْ مَا يَصْلِي فِي نَوَائِلِ
یعنی تابع آن نبی شده ایم زیرا ایشان اهل بیت نهایت مطهر و پرهیز
امید مند یعنی امید بغیر ایشان ندارم امید داری ایشان در آخرت ظاهر
نیز که دلیل و برهان درستی که در آخرت نیست مخصوص بهمان اهل بیت است
و غایت بی دلیل و برهان برین دعا که خواهیم ساخت و اما امید داری در دنیا
بنا برین است که متابعت ایشان تقوی است و در کرم فعال تغییر از ایشان
داده و فرموده که **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ رِزْقِهِ حَيْثُ**
يَشَاءُ لَا يَحْتَسِبُ عَلَى مَخْرَجِهِ باشد که تقوی میسر می دهد و از هر جای که بخواهد
أَخْرَجَتْ دِيَارُهَا إِلَى الْأَرْضِ خَيْرٌ لِلَّهِ دِيَارُهَا
یعنی دینی خیر است از دین دین که هیچ است و در آن کج نیست و بهترین دینها و دنیا
عزیز و دلائل بر صحت این دعوی مذکور خواهیم ساخت **وَيَا أَهْلَ الدُّنْيَا**
كَيْفَ تَقُولُ كَأَنَّ الدُّنْيَا فِي الدُّنْيَا فِي الدُّنْيَا
یعنی دین محیی مثل دین من نخواهی دید هرگز اگر بگویی در زمین نهوار و کوه

دینی که این حقیر خستیا نموده ام نه بخت حق این استی غر است این حقیر بیل
برهان حقیقت این در برابر داشته و توفیق ربانی کتابها در حقیقت این تصنیف کرد
از هر عدد و کتاب اربعین است که می توان گفت که مثلش در حقیقت است
از این عشت تصنیف شده الحمد لله رب العالمین
كَيْفَ تَقُولُ كَأَنَّ الدُّنْيَا فِي الدُّنْيَا فِي الدُّنْيَا
یعنی مثل نه من نیست نه کسی که مخالف من باشد و چگونه
شاید شست و شوی چیزی که کج باشد چیزی که راست و معتدل باشد
حَبِّ آلِ النَّبِيِّ شَيْئًا مِمَّا يَحِبُّونَ
یعنی محبت آل نبی معقول شده ام زیرا که محبت ایشان نمودن بهترین
شغل است و قبل ازین دوستی که حق تعالی محبت اهل بیت علیهم السلام را
سوره آل حم واجب گردانیده و احادیث در باره جوب محبت اهل بیت علیهم السلام
را بیان شیعه و سنی روایت کرده اند و این معنی متواتر است و از انکار آن
است حب علی حنفی لایسته معاصیست و بغضه سینه لا
ینفع معاصیست یعنی محبت علی حسنه است که با آن ضرر نیست
و بغض سینه سیه است که با آن نفع نیست پس هیچ
صَفَاتُ النَّبِيِّ الْأَصْطَفَى **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ**
یعنی صرف کرده ام در محبت آل مصطفی غیر خود را و هر که ایشان را میل بود

هرگز بسوی او میل نکرده ام و آنکه متفقای محبت با دشمن محبوب دشمن بود
 است پس اگر کسی با دشمن محبوب دشمن نباشد در دعوی دوستی صادق نخواهد بود
 در بعضی غرک نباشی چون من **در علیت یقین نخواهد بود**
 در دعوی دوستی نباشی صادق **با دشمن دوستی نباشی دشمن**
الناس بعد محمد قدامت قوا و غیره فان قاعا وین کالمیل
 یعنی بعد از پیغمبر شش تن فوق شده و در دیدن چندین فرق که اه جبران شل
 شران بی چوبان اهل شتر نیست کبی چوبان بیش از او کرده باشند
بنیم بخت فرق هفت داشت و معنی خاتم الانبیاء و آخر
 یعنی ازین چندین فرق که بخت یافتند که تابع نموده و معنی خاتم
 الانبیاء و این معنوی است شهور است که شیعه و سنی از حضرت رسالت
 روایت نموده اند که گفت ستم فرق اثنی عشر و سبعین فرق و فرق
 منها بالاجتهاد و الباقی فی النار یعنی امت من غنوب شما و در کفر خواهند
 شد که و از ایشان ناجی در دست نکند و باقی از اهل یازده درک انبیین
 و تحفه الانبیاء و غیر آن بیان نموده ایم که آن کرده ناجی در دست نکند شیعه اش
 عشریت و اکثرش معنی مذهب غنوب بیان انبیین بر وجهی صراحت خواهد
 را و بیان شیعه اخیریست و این عنوان نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلی
 علیه و آله گفت که است برادر من موسی بعد از منی نیست دو یک کرده باشند

هر ایشان از اهل یازده مکرر کرده ای که پیروی متابعت کرده و موسی موسی
 که یوش باشد و است برادر من موسی گفت و او در گذشته ای از اهل یازده مکرر
 یک کرده که متابعت کرده و موسی را که شمعون باشد و است موسی غنوب نیست
 سکرده خواهد خوانند شد و از اهل یازده مکرر کرده که متابعت کنند موسی
 مرا که علی بن ابی طالب باشد و آنکه ظاهر از پیغمبر است که فرق با حیرت است
 جهنم و شکارند اگر چه از اهل عیسای باشند و سبک ملاطاف دوانی که از اهل
 اهل است گفت که بغایت دور است که عاصیان فرق با حیرت سبک سبک
 و از آتش جهنم بخت یابند بغایت بی وجه و صورت چه دوری دارد که کم
 متعال عاصیان فرق با حیرت از آتش جهنم بخت و چه صحبت و محبت و ریت
 و آنکه هر گاه آن ایشان سازد و احادیث اهل بیت علیهم السلام بر این ملحق
 است فاسد است که از احادیثی که درین باب وارد شده حدیثی بنویسم
 نقل کنیم از ابی الصباح الکفائی نقل شده که گفت که بود من و زراره نزد
 حضرت امام جعفر علیه السلام پس آنحضرت گفت که آتش طبع خود غیب از
 احدی را که احباب این مذهب باشند یعنی شیعه اش غنوب باشد پس اگر گفت
 که بعضی هستند که این مذهب دارند و گناههای کبیره می کنند پس آنحضرت گفت
 که نمیدانی که پدرم چه میگفت میگفت که هر گاه که مؤمن گناهی چند کند که گناه
 آتش جهنم باشد الله تعالی بسلام سازد او را بسلامی در دوزخ یا خوف و ترس

تا آنکه از دنیا بیرون رود و حال آنکه از گناهان بیرون رفته باشد و بعضی گفته اند
 بسیار از اهل بیت علیهم السلام درایت شده و یکی چون مطلب این کتاب اختصار
 است بنابرین باید خبر داشت گفت میگویم اگر گویند که بنابر صحت این حدیث لازم می آید که
 شیعیان شیعیان را از جنت هم می باشد و حال آنکه از اهل بیت معلوم شده که هر
 باید که از جنت بسیار برسد و هر چه خدا بسیار امیدوار باشد و با درجیات است
 در میان خوف و جفا باشد در جواب میگویم که حق اینست که مومن باید که از جنت بسیار
 برسد زیرا که محکم است که خدا تعالی مومن را با بر امان سپردن خود و شایسته
 و شایسته در وقت مرگ طلب امان از وی کند تا آنکه کار از دنیا بیرون رود
 و آتش جهنم واصل شود و حدیث مشهور که شارب قمر تا چهل روز که میگذرد
 خواهد بود بخشن است که خدا تعالی او را بجزای خود وایکصد روز شایسته بازو
 سلب امان میباید و حدیث تاریک نیز بر بعضی حمل کرده میشود حدیث اینست
 که در وقت مرگ هر تارک حج گفته می شود که میر بر مردی که خواهی اگر خواهی بگو
 بگو اگر خواهی نصیحتی **وَالْبَيْتَةُ الْاَلِ الصَّلَاطِي فَتَحِي**
لَتَكُونَنَّ فِي الْعِلْمِ الْعِلْمِ یعنی شایسته است که اهل صلوة و عمل پس بخت
 یافته کسی که با ایشان نمک شده در علم و عمل این بیت است که هر چه حدیث
 که شیعه و شیعیان روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت
 اهل بیتی که از سینه نوح من در کعبه ها می بینم و من خلفها عزت

یعنی صفت اهل بیت من صفت کشتن نوح است هر که در این شست بخت یافت
 و هر که خلف نمود عزت شد این حدیث دلیل است بر اینکه شیعیان شیعیان در این
 معاد و سر کرده با حق و شاکا از این حدیث شیعه و شیعیان روایت کرده اند و از
 صحیح است و در کتاب بعضی دیگر کرده ایم که این حدیث و چه کتاب از کتاب اهل بیت
سَنَارُ الْقُرْبَى مِنْ تَابِعِهِ كَيْفَ تَابِعِي تَابِ الْقَوْلِ
 یعنی هر که معارف نمود و در این خست بسیار کرد از مرقی و تابعتش مثل خودی
 است که مرض نول گرفتار باشد و شالفتح شود او از صفت مثل خون که در
 کوسف میشود و چوبان و کله را و اندک است بصفت برود **وَرَكَّتْ**
رَبِّتُهُ أَهْلُ الدِّقْطِ طَبِئَةً فَإِنَّ نَبِيَّ أَهْلِ الدِّقْطِ بِالْعَطَلِ
 یعنی ترک کردم زینت اهل زمانه تمام زیرا که زینت اهل نه ترک زینت است
حَبَّةُ الْمُشْرِقِ نَصَبُ مَوَالِيهِ بِالْحَشْرِ وَالْجَبِّ وَهَذِهِ الشَّلَا
 یعنی حبت مرقی باضی گردانیده است در ستایش را بدشت پوشیدن
 و کمزه خوردن و شال را کمیدن و شال آب اندکیت که قطره قطره از شاک
 که میگوید میشود حاصل معنی این بیت اینست که حبت حضرت مرقی
 بغایت عظیم و حب این نعت که بر نفس و توی دست و تنک معاش
 و سواي لباس درشت و خلیط و طعام کم لذت است آنکه او را بشود
 باضی شاکر است و نکدل نیست **حَبَّةُ قَالِغِ خَفَّتْ مَوْتُهُ**

تِلْكَ فِي الْمَلِكِ الْإِسْرَائِيلَ یعنی محب علی قانع است خفیف

است خوشتر است بر نیت در طلب تر و کلامی کافیه دان آ

تَوْبَتِ الْوَقْفِ وَتَجِدُهُ نَزِيحًا لِّسَانِ الْوَلِيِّ وَالْعَمَلِ

یعنی زینت من شوقی است و محبت حیدر زینت من نیت زیور را و حلها

بِمَا لَيْسَ فِيهِ لَوْنٌ إِلَّا جَمَالُ الْوَلِيِّ تَابِعَ رَأْيَ الْوَلِيِّ

یعنی جمال حسن حال نیست در دشتن سببان خوشتران جمال خوش حال

در متابعت را که بجل است یعنی شتر سوار بر اندک را که بجل از نامهای چمن

خاتم النبیین است چنانکه را که بجل از اسمهای حضرت مسیح است از انبیا

عبادت نقل شده که هر چه پیش نیست که ای قوم بدستی من دیده ام صورت

الحمار را که پوشیده است پر دمانی نور و دیده ام را که بجل را که نور او

نور نیست و از نور نیز عبارت نقل شده که در آن ذکر سوار است

بِحَبْلِ الْوَلِيِّ وَتَسْتَبِيحًا فَلَيْسَ فِي الْعَقْدِ وَالْعَمَلِ

یعنی محبت آن پیغمبر کردید و نام غنی و توانگر پس نیت در طلب عقده و نیت

لَوْ تَوَجَّعَ حَيْدَرُ الْوَلِيِّ فَانْجَحَ الْوَلِيُّ فِي الْعَمَلِ

یعنی که فراموش را به جسد را که او محسوس باشد زیرا که در او انجاست منتهی نیت از همه را

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا تَابَعَ فِي الْعَمَلِ وَالْعَمَلِ

یعنی نبی گفت که علی بهترین شربت نابین متابع یکدم دارد علم و علم را و

راویان شیعہ و سنی از حضرت رسالت پناه نقل کرده اند که مراد از او

القرنی درین آیه حضرت مرتضی علی و فاطمه حسن حسین است از حضرت

مرتضی علی صلوات الله علیه نقل شده که گفت لانا فی آل حم ایضا یعنی در آل

حم یک آیه است در شان ما یکت شاعر و نقیب اهل بیت علیه السلام

گفته و بعد از آنکه فی آل حم آیه و نقل شده که چون حضرت امام زین العابدین

را بجانب شام بردند در شامی شامت میکرد و در گرفتاری اهل بیت شکر

میکرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوی گفت که قرآن خوانده

در جواب گفت که خوانده ام حضرت گفت که آل حم خوانده شامی گفت که

قرآن خوانده ام و آل حم خوانده ام امام علیه السلام گفت که خوانده آیه

قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْغَنِيُّ الْقَرِيبُ شَامِي گفت شامی اولی القرنی است

أَمَّا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَوْلُهُ تَابِعَ رَأْيَ الْوَلِيِّ

یعنی برادر پیغمبر امام نیست و قول الله سبحانه و تابع قول او

آنچه باشد از عمل من بدانکه حضرت رسالت پناه بر ادبی انداخته

صحابه و هر دو کس با هم برادر شدند از آنجمله ابو بکر و عمر با هم برادر شدند

و حضرت رسالت پناه امیر المؤمنین را و اندک شربت که با دلی برادر باشد گفت

که من ترا به آخونف را ختم مکر از برای خود فانت معنی بمنزله هر دو من

معنی الا الله کاجی بعدی یعنی تو نظیر من آن منزله داری که کار را

نظر بر موی داشت اما یک پیر بعد از من پناشد این دلیل محبت
 بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام کجایت اخوت حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عهدین و غیر
 ثعلبی چندین سند مذکور است و در کتاب مجمع بین الصالحین است
 نقل شده که حضرت رسول حضرت امیر گفت که انت اخي في الدنيا والاخرة
 یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت **لَقَدْ جِئْتَهُ خَائِلًا مَكِينًا**
انما كل نفس بما يعمل یعنی اطاعت کرده ام چه در کار است
 و صفت کمال است و امام در صاحب تقوی کوتاه اهل بیت در شریعت
 اول دست نهاده که از عهد رضای عقل طول اهل بیت پستی حقان که حق
 بران عقل خود را بمنوالی که مذکور شد معالجه نموده اند کوتاه اهل باشند
 کوتاهی اهل سبب میل کردن است بطاعت خدا و رسول و متابعت
 مصطفی که بدلیل برهان امامت خلافت ایشان ظاهر و هوید است اما
 جمعی که عقل را معالجه نموده باشند طول اهل خدا دیده عقل ایشان
 باشد ایشان در میان حق و باطل فرق نمیکنند و ایشان را بجانب حق
 میل نپاشد بلکه ایشان محکوم حکم جعل اهل پسند حق ناپسندند
 در زبان عجم معنی است طول اهل درازی المعی است صاحب طول
 کسیت که سزاوارت افزونش ساخته و بجا طمع که گذراند

آل النبي صلوات الله و آله و سلم دعای خاتم الانبیا
 یعنی آل پیغمبر را گردیده است فرضهای ایشان چنانچه فرض شده است
 دعای خاتم الرسل و حج بخاری که از عهد کتابهای اهل سنت است پسند
 و جوب صلوة بر آن با صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله نقل شده از انجلیک
 از کعب بن عجرة نقل کرده که چون نازل شد آیه ان الله و ملائکته
 یصلون علی النبی و آلہ الذین امنوا صلوا علیهم و سلموا تسلیما
 گفتیم یا رسول الله دستیم طریق سلام بر تو چگونه صلوات فرستیم بر تو
 آنحضرت گفت که بگوید **اللهم صل علی محمد و آل محمد** کما صلیت
 علی ابرهیم و علی آل ابرهیم **انک حمید مجید** بر عاقل صاحب بعثت
 پوشیده نیست که وجوب صلوة و سلام بر آن رسول دلیل است بر امامت
 و وجوب اطاعت اهل بیت علیه السلام نفقت که سلفا و غیره اند
 مسجد از او اعطای رسید که سبب این چیست که تشریف ده که چون صلوة بر
 صلی الله علیه و آله فرستند آل را یا آنحضرت در صلوة شریک سازند و
 زمان پیغمبران پیش از این نبوده و اعطای از جواب علی فرمود بعد از آن
 گفت که در او در جبهه رسیده بعد از آن دو جبهه را که نمودی از آن دو
 وجه نیست که چون ختم نبوت بحضرت محمد صلی الله علیه و آله شده و تار و زنجیر
 در بر آن است بنابراین تشریف ده که دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

نبوده و در میان زنانی که در زمانهای پیش بوده اند اگر علی سید ذوالقدر کفوی و
 پیغمبر و اهل بیت نبوده اند که فاطمه زهرا علیها السلام تقدیر است که حضرت رسالت
 او را سید و مادر عالمین خوانده پس بقول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که او برتر است
 از هر زنی که از اول دنیا تا آخر دنیا بوده اند و خوانده بوداری عالمی باید و آتی
 انما اولی الله لیدل علیکم الی حبیب اهل البیت پان طهارت حضرت آن
 صاحب نبوده او جامع کالات صوری و معنوی و صاحب جرات و کرامت بوده
 و چنانچه که در خواهرش در رم با کوشش حکم میگردد و در صغیر سن و علم و جرات
 و طاعت و عبادت و در همه حال بوده و بعد از وفات حضرت رسالت حق سبحا
 و تعالی ملک را اینک است که از برای سلی فاطمه آن خاتون قیامت از امور بسیار
 تقریر نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مای ملک را می نوشت و آن
 کتاب را مصحف فاطمه می گویند و آن دست پرست بجز حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 رسیده و بدانکه احادیث بسیار در فضل حضرت فاطمه علیها السلام شریفه و سنی
 روایت کرده اند از جمله آن احادیث اینجور است که حضرت رسالت
 گفته که فاطمه بضاعتی بود یعنی مایو ذیها یعنی فاطمه پاره از تن
 آزار میکند هر چه آزار میکند او را اینجور است دلیل بر اینست که از آنکه
 حضرت فاطمه خوانده اند زیرا که آزار کنند حضرت فاطمه حکم اینجور است آزار کنند
 حضرت رسول الهی است و الله تعالی فرموده که الذین یؤذون الله و

ایست که هر که اهل البیت را دوست میدارد باید که ما که شش را دعا کند
 که در خانه زو جش خیانت نکند و یعنی زنا از وی صادر نشود
عن الصادق علیه السلام من أحب آل الله أحب الله
 یعنی هر که که او را دوست دارد پاک طیف را دوست دارد که خفت و گسست
 آن کس در طاعت مثل اصل است که چرخهای پاک و خوشبوی را و اوست
 و خیانت بل میکند **عن الصادق علیه السلام** من أحب آل الله أحب الله
تبعته حجة العلم یعنی بری شدم از عمر که فرزند خنجر است
 و تابع شد امیر را که صاحب علم و عمل است خنجر نام مادر است
 عنریب ذکر پاک که نسب فرمایم نمود **عن الصادق علیه السلام** من أحب آل الله أحب الله
عن الصادق علیه السلام یعنی بعضی مرتضی و خوبان عزت او
 کسی ندارد که صاحب غایت و جمل و کم عقلی ظاهر است که عاقلان صاحب
 بصیرت که ملاحظه کالات و فضایل آنحضرت و دلائل فرض محبت و وجوب
 اطاعت او نموده اند بمقدار عقل و معرفت محبت آنحضرت دارند اما
 سینهان بی بصیرت معرفت از فیض محبت آنحضرت محروم و بی
 بهره اند فرج انوار است انوار است پشانی خنجر است
عن الصادق علیه السلام من أحب آل الله أحب الله
 یعنی بعضی مرتضی و بعضی کسی که تابع اوست نه از او که مستحق کسی که از

اصول دین و ارکان ایمانست بگوئی که آل مصطفی را که امامان بخندند نشاء
 و متابعت ایشان نمودند از شرافت و ولایت اهل بیت و سایر مخالفان
 در اصل دین و فروع دین غلطی غلطی که کرده اند و اسلام خود را بکفر آلوده ساخته
 اند و غرض بعضی از آن غلطی ایشان مذکور خواهد شد و بنا برین است
 که الله تعالی جهان و کشمیران آل محمد را صلی الله علیه و آله عزیز و محترم
 گردانیده و محبت آل محمد را کفایت گمان ایشان گردانیده و وکیل گشته
 و عاقبت قبول طاعت ایشان ساخته و تیر ایشان را در روز قیامت نجات
 عالی گردانیده و گشته های ایشان را آتش جهنم حرام ساخته و زبان مخالف
 موالف را بیکر نفس ایشان و علو در ایشان احق گردانیده و بعضی آل را
 موجب آتش جهنم ساخته صاحب کشتن نمود و صاحب کتب محمد بن ابی
 مقرب چندین حدیث از کتب اهل سنت در فضل شیعه و محبان آل محمد و در
 فضیلت شمام آل محمد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند از اینجه
 کشف الله از این غرورایت کرده گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله
 گفت که هر که دوست دارد علی را پس بول کند از وی الله تعالی تراز او روز
 مستجاب سازد و عای او را و هر که دوست دارد علی را باید بدوی الله تعالی
 بعد و هر کی که در جهان است شهری در بهشت و هر که دوست دارد آل محمد
 این شود از حساب میزان و شرط و هر که بگوید حاجب آل محمد من کفیل دیم

که در جنت پیغمبران باشد و هر که بغض آل محمد داشته باشد در دین و دوزخ
 نوشته شود که آری من رفته یعنی نایب است از رحمت خدا و در کتب شیعه
 الهی که از کتب اهل بیت است مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت که یا علی الله تعالی آمرزیده است تو را و در
 تو را و فرزند آن تو را و اهل تو را و شیعه تو را و جهان شیعه تو را این مفاد
 شاعری در کتب جنابیه شده و از انس بن مالک روایت نموده گفت که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که داخل میشوید در بهشت از امت من و شما و هر که
 پیغمبر بعد از آن متوجه علی بن ابی طالب علیه السلام شد گفت که ایشان
 انشیه تواند و او نام ایشان را باز بشنود و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 نقل کرده گفت یا علی پرسشی شیعیان یا پرسودن می آیند از قرمهای خود
 روز قیامت یا عیوب و ذنوبی که پیش از این باشد روی ایشان مثل ماه
 باشد و از شدت تها خلاصی یابد باشند و نیز همای ایشان سهل است
 باشد و فرزندی ایشان به طرف شده باشد و داده شده باشند و این
 مردمان برسان باشند و پیش از آن می باشد و مردمان مخزون باشند و
 ایشان را حق نباشد و بنده علی بن ابی طالب نور از آن در شان باشد و موا
 باشند بر اقصای سفید که با هماد بسته باشند و مطیع و منقاد باشند و
 گردنهایشان از طلا باشد و نرم تر باشد از حریر و اینها که شیعه را می اندرند

الله تعالی انجیرش را با دیگر احادیث اهل سنت در فصل شیعه نقل کرده
و اما احادیث راویان شیعه درین باب عبارت از آنچه ابن ابی عمیر نقل کرده
علیه در کتاب من لا یحضر الفقیه می باشد روایت کرده در فصل مومن که از آنجمله
اینست که آنحضرت گفت که از حبیب خود رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که
گفت که اگر مومن چون رود از دنیا بر روی گمان اهل زمین باشد متوجه
گناه آن گمان باشد بعد از آن گفت که هر که بگوید لا اله الا الله باطن
پری باشد از شرک و هر که از دنیا بدون رود و شرک نباشد داخل بهشت
شود بعد از آن این آیه بخواند ان الله لا یغفران لشرک به و یغفر ما دونه
ذلک لمن یشاء یعنی الله تعالی شرک را نمی آمرزد و غیر شرک را می آمرزد از برای
کسی که میخواهد و بعد از آن گفت که من شیعتک و محبتک یا علی یعنی
آمرز و الله تعالی کن مانع از برای هر که میخواهد از شیعه و همچنان توبه علی علیه السلام
علیه السلام گفت که گفتیم یا رسول الله این از برای شیعه نیست حضرت رسول
الله گفت که آری و الله این از برای شیعه است و پرستی شیعه تو پرستی منی
آیند در روز قیامت از قبرهای خود بپاشان بگویند که لا اله الا الله
محمد رسول الله و علی بن ابی طالب محمد الله پس ایشان داده می شود
اکیل و قاج بهشت و در کهای بهشت پس هر که ایم پیشینده حله سبزی
و گزشتن میشود و بر سر ایشان تاج پادشاهی و اکیل که است پس از آن

بر که کما هو ادر می شوند و هر که با پر و از می کنند تا بهشت و محزون میگردانند
فرع دیگر و ملاطفت ایشان را استقبال میکنند و می گویند که این آنروز است و عده داده

الحسن بن علی بن ابی طالب معراج با شیعه با شیخ الطبرسی

یعنی محبت دارم با کسی که در حق شمشیر او را گردانیده است که در فتح خانی
الرسول و کرمه قبیله تو را می گردانیده است که فتحی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بفرشته شیعه حضرت فرضی بوده شیعه حسن بر این اتفاق دارند
و اوجب لازم محبت کسی که شمشیر من پس پیش من پیش من تمام شده باشد

مکارم صفت کتبی الفقار و لم یکن فی الفقه کمال علی

یعنی نموده است شیری مثل ذوالفقار نموده است جوانمردی در دنیا
مردی مثل علی به نگر راویان شیعه و منی روایت کرده اند که در جنگ احد چون
شکر لایم گشت خورد و دشمنان بر کمره حضرت فرضی علیه السلام
پیش حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از برای خدا با کفار محاربه کرد و شکر این
شنیدند که تا منی از جانب آسمان میگوید که لا سیف الا ذوالفقار
ولا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری مگر ذوالفقار نیست جوانمردی
علی از کمر متصل شد که گفت که بعدی گفتیم که از آسمان آواز می آید
بعد از آن حضرت امیر از حضرت رسول پرسید که این آواز کیست حضرت
رسول در جواب گفت که این ملکیت که نام او صفوانست این ملک است

خواهند آورد بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اعرابان نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و حضرت امیر از احوال خبر داد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را دعای خیر کرد و گفت که یا علی آنچه منی از حق
که الله تعالی پیش از آن تو را رسانید پیش از تو آمد و السلام آوردند
قبول سلام ایشان کردم **عنه الترمذی و ابی حنبله**
شیخا الناس لهذا الزمان یعنی محبت رضی نود است از برای
محبش و او به محبت بر او میروند این از آفت انحرش ظاهر است که محبت
متمنی علیه السلام بسبب دشمنی چشم راست کسی که چشم دیشم
باشد در راه دین از انحرش و خطایس است قبل ازین بیان نمیگویند
لست أحب علی عاقله و داه من جانی فقام یبکی
یعنی با محبت علی شدم و از آن جدا میشوم و دوستی او از دل من میگذرد
پرو من نرفته است **عنه الترمذی و ابی حنبله و فی الامم**
و نه هاتین لی یعنی محبت رضی برین فرض است و آن هم
فرض محبتش از برای من ظاهر شده مراد از آن هم هفت سوره است که
در او شوم است و آنکه در آن هم دلالت بر فرض محبت اهل بیت می
کند این آیه است **قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی**
یعنی اجری بر رسالت خود از شما طلب نمیکنم مگر دوستی اقاربیم را و این

سوره

شبهه و منی روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی
خیر البشر و ابی فقه کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که با او کافر است
کتاب اربعین ذکر راویان بخیریت کرده ایم **بسم الله مستقیم**
فی معراج و غیره مستور و معتدل یعنی مراد علی مستقیم و
درست و در آن یکی و ناهمواری نیست و غیر مراد علی ناهمواری است
و بر مان به استقامت و راستی طریق حضرت رضی و یکی و راستی غیر طریق
حضرت بسیار است و درین کتاب بعضی از آنرا ذکر کرده ایم شیعه و سنی
روایت کرده اند که مراد از صراط المستقیم که در فاتحه است صراط علی است
بسم الله النبی الامام عجله **بسم الله النبی الامام عجله**
یعنی راه آل غیر یکی ندارد و درین راه سالکش را معنی بی انحرش
ظاهر است که طالبین هر گاه راه اصل است را اختیار کنند که دیسان راه نرفته
ادرا انحرشی واقع نخواهد شد دلیل بر این مدعا بسیار است از جمله اول
حدیث سفینه است که مذکور شد است الله تعالی دیگر دلایل مذکور خواهد شد
ابن عجله النبی عجله **عجله النبی عجله**
یعنی میروم در راه آل غیر رفیق صاف و تمجیل و غیره و در راه حق نمیشود
باکالت و سستی بتعجیل در سلوک طریق اهل بیت است که بکمال
بر مان به استقامت طریق ایشان را نرفته ایم و این سبب شوق است در سلوک

طریق ایشان و شوق تصفی تخیل **اغث بالحق فیما یجلی تم**
 منم الیهم التمس علی یعنی خدایانه ام شتر خود را در دفا
 اهل بیت پیغمبر از در غایت ایشان بجای دیگر نیرودم دار و دله در دوشی خانه است
 این بیت گنایست از این که بعد از حضرت مصطفی سواى اهل بیتش را احاطت
 نکرده ام و نخواهم کرد و این احاطت بنا برین است که بدلیل و انچه در بعضی قاطعه
 و جوی اطاعت ایشان از دست ام بعضی از اولاد مذکور شد و چند دلیل دیگر مذکور خواهد
 آمد **اغثی و اوجها و عذله و لتا شئ اثم علی**
 یعنی از غایت اهل بیت پیغمبر و جوانی و هر دله و در غایت ایشان نیرودم شتر و دله
 شمن است که بدین رسیده ام چنانکه است از کثرت شتیاق و متابعت اهل
 بیت **بیلا البقیة تصدیا ان النجاة فی الاخذ بالثقل**
 یعنی اقتدا بر پیروی و پیگیری نیز ان پیغمبر و بستی بخت در پیروی ثقل است
 بدانکه این بیت اشاره است بجهی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
 آخرت یافت که آنحضرت است را می طاعت گفته که یکدم از هم درین
 شافقتین را یعنی دو چیز عظیم غیبی الی کتاب است و قدرت من که اهل بیت
 اگر این دو چیز ترک شود هرگز گناه نشود و این دو چیز از هم جدا نشود تا
 قیامت نزد حوض من پسند این حدیث نزد شیعیان است و متواتر است بلکه
 نزد اهل سنت نیز متواتر است صاحب هر الحسنتی گفته که این حدیث را احمد بن

جلی چنین طریق نقل کرده و مسلم که از عمده محدثین اهل سنت است در جزوه
 چهارم صحیح خود در دو موضع نقل کرده و در کتاب بن محمد بن ترمذی و کتاب
 ابن حجر در بیان حدیث مذکور است و ابن معاذ بن شافعی چنین طریق آنرا نقل کرده
 و در کتب شیعیانی در تفسیر سوره آل عمران این حدیث موجود است و گفته که این مردی که
 از عمده محدثین اهل سنت است این حدیث را بدوایت و در طریق نقل کرده و پیش
 این حدیث نیز از است صحیح ثابت است و دلالت هر یک بر وجوب متابعت اهل
 بیت علیهم السلام دارد و دلالت هر یک از اینها دو سه گوناگون است
 نای و در کتاب شیعیه اشعری و شریعت مؤمنان را این حدیث ثابت صحیح در اثبات
 حقیقت منصب اشعری و کفایت در کتاب بعضین عبارت این حدیث در
 بیان وجوب متابعت بر مدعا تفصیل ذکر کرده ایم این حدیث در کتاب الحج بن
 النعمین که از عمده کتابهای اهل سنت است از زید بن ارقم بن عمار
 نقل شده گفت که رسول الله گفت که ای تارک فیکم الشقیلین مکانکم
 بهر آن تاضلوا بعدی احدیها اعظم من الاخر و هو کذاب لا یجوز له
 من السماء الی الارض و عتقی اهل بیتی لن یفترقا لحق یرد اعلی
 فانظر و کیف یختلفون فی عترتی یعنی برستی میگذارم در میان شما
 یطعن را یعنی دو چیز عظیم غیبی که اگر ترک شود هرگز گناه نشود یکی آن
 دو عظم است از آن دیگر آن کتاب است و آن حدیث شیعیه از اسناد

تا برین وقت که اهل بیت من باشند و این دوازدهم جوانشوند تا بزین
 پس خطبه که چون ز جعفر ازین اهل بیت من بگویم که فرماید که دشمنیت در
 این حدیث دلالت بر هر چه دارد بر یک شیهه اش می عشری در میان همداد و سواد
 باجی و دستکار و غیره که ایشان کسی قایل باین نیست که با روز قیامت
 می کشی از اهل بیت با کتاب خدای باشد که پیرویش بکشد از ایشان است
 پیرون و روز قیامت حق ای مالک ز نهار کن پیروی هر مالک
 کن پیروی کسی که نهاده بنی بر تارک او سواراتی تارک
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ یَّکُوْنَتْ لِّیْ اَهْلٌ مِنْ اَهْلِ اَهْلِ
 یعنی آل پیغمبر ذکر ایشان اند و شیرین است نزد من ذکر و یاد ایشان
 از عمل شیرین تر است هر که عقلش را معالجه نموده باشد و از من فرمایا که شست
 باشد از تمامهای با برکات اهل بیت سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام
 کند و در ذریه عقلش نیاید شیرین است **لَعَلْتُ طَلَعْتُ مِنْ اَهْلِ اَهْلِ**
وَعَمَّ اَهْلُ اَهْلِ اَهْلِ یعنی اطاعت کرده ام طایفه را که از اهل
 و بر دست نشان ایشان و ایشان اما همان آل خاتم المرسلانند
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ یَّکُوْنَتْ لِّیْ اَهْلٌ مِنْ اَهْلِ اَهْلِ
 یعنی مساوی شده است با بروج و عدو اهل بیت خاتم المرسلان زیرا که ایشان
 بر جهای ستارهای شرع اندوختی اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بمنزله ملک است معارف دینیه و سیل شریعه بمنزله بحر و در دوازدهم
 بمنزله دوازدهم بر چند علوم شریعه و معارف یقینیه درین بروج سیر کرده و از
 بروج قیامت آمده تا آنکه بروج دوازدهم که حضرت مهدی علیه السلام است
 شده به آنکه شیهه احادیث بسیار از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که
 بعد از آنحضرت دوازده اند یعنی نزد شیعه توانست و در کتاب اهل سنت
 نیز درین باب احادیث بسیار نقل شده از آنکه این حدیث است که آنحضرت گفت
 که بگویند بعد از منی عشر خلیفه کلام من قیامت یعنی میباشند بعد از
 دوازده خلیفه که هر یکی از قریب اند یعنی در کتاب اهل سنت بعد از آنکه
 نقل شده و حکم صحیحش نموده اند و در کتاب صحیح خود ذکر کرده اند و کتاب صحیح
 بخاری یکصد حدیث است و در صحیح مسلم یازده حدیث و تفسیر ترمذی صد حدیث
 و در جمیع صحیحین هفت حدیث و در کتاب جامع بین الصحیحین است
 حدیث و در کتاب سنن بن خلیل باین عبارت وارد شده و یکون بعد من
 الخلفاء علی قیامه بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفه کلام من قیامت یعنی
 میباشند بعد از من خلفا بعد از قیامه بنی اسرائیل دوازده خلیفه که جمیع از قریب
 اند و اخطب خوارزمی چند حدیث از حدیثین اهل سنت دوازده امام را ذکر کرده
 اند و اسمهای شریف ایشان را ذکر رساله اند و آن احادیث وارد کتاب
 اربعین ذکر نموده ایم و آنکه این حدیث در اصل در حدیث برکات است یعنی شری

در چنانکه با حق در تکیه شایسته اش شریعت زیر کلاه هیچ طایفه از مشایخ
 سرگشته و غافل از حقیقت نگردد و اندام را در دوزخ نیندازد و سر او را شمشیر حق
 شریعی بر کسیده و سرش را بر شمشیر مصطفوی که است بر سر امام است چنانچه
 کسی بگوید زانست به نیت حق عمل بخیر و اهل و ائمه اطهار بدانکه ذکر و یاد
 امام در تورات و تفسیر و غیره واقع شده و او کتاب اربعین و کتاب کلمات الهیه
 ذکر هجرت است و تورات و تفسیر آن کرده ایم این طریقه است که اهل سنت و اهل کلام
 یا در احادیث پیدا کنند و در محبت ایشان میفرزند در وقت قیامت و اضطرار
 ایشان را توسل می شود بلکه با حق شریعتی توسل می شود و در وقت قیامت
 سفیر که خطبه بودیم که شریعتی طایفه فانی و مشرف به غرق شد و شقیقتنا
 سنی و مالکی و شافعی و حنفی و غیره از طایفه اعظمیم و به نیت برادر آید و ما را
 انبیاء شریعتی توسل شد و بعد از آنکه از غایت حق شریعتی امام میفرستد و نام بسیار
 بر زبان میاورند و در روز قیامت حق شریعتی پیوسته که در وقت طوفان دوزخ
 امام را چون طلب می کردید در جواب گفت که این قاعده اهل درایت
 گوید که مقتضای که ایشان بسیار در نماز بابت اعتقاد است که جاهل
 بحدی و نوع است و در وقت تعصب نام ایشان را ذکر می سازند و نامادیه
 اوقات تعصب در وقت قیامت و اضطرار ایشان را توسل می شود
 از گفت مصطفی امام است چنانچه از روی چگونگی که امام است چنانچه

نشانی هر کس چنانچه را با چار خواهی بعد از این که شریعت دو چار
الان الله یسمی ذریه هم ذریه الیهیم فی حد
 یعنی بسوی آن خیر صلی الله علیه و آله است شکوه حزن من ایشان
 می مانند و بسوی ایشان است نه های فرخ و شادی من و توسل بعضی می آید
لا اله الا انت یارب العالمین لان اولاد النبی صلی الله علیه و آله
 یعنی که است ندارم از موت بلکه دوست دارم آمدن موت را تا آنکه پیغمبر
 در حکام علی مصطفی و بعضی را **یعنی یوم المات و جبرها**
ان من حق العظمی الیه لا یجل یعنی شایسته است که او را از هر مردن دین
 روح مصطفی و بعضی برستی شایسته است که از رسیدن اجل است با حق
 علامه شیعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که
 گفت هیچ مومنی نیست که بگوید که در وقت مردن حاضر شود نزد
 محمد و علی صلی الله علیه و آله پس چون به نیت ایشان را مومن شود و خود
 پس حضرت پیغمبر بر خیزد که بر دوش مومن گوید که کجا میروی و من از تو جدا
 که شما را به پیغمبر حضرت رسول گوید که آیا دوست میداری که در حق باقی
 پس مومن گوید که بلی پس حضرت رسالت پناه در خیال سفارش او کند
 بلکه الموت و خبر دهد او را که مومن محب او و علیست و اگر مومن نباشد
 بلکه بغض محمد و علی داشته باشد از هر چه مکرر تر نزد او دیدن محمد و

پیش نشانند بیک الموت او را که او دشمن او و عیلت صاحب کشتن
از حارث همدانی روایت کرده که در اهل شام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
پس آنحضرت بن گفت که چه چیز را آورده است گفتیم که محبتی که بر تو داریم باید
لایقش را آورده است پس گفت که یا حارث آیا تو مرادوست میداری پس گفتیم
آری و الله یا امیر المؤمنین پس گفت که چون جان بجزایم رسد در بعضی دانی بر منی
کردوست داری و ترا خوش آید و اگر بر منی مراد روز قیامت در حالتی که
برانم و در روزم جفاقی از مردمان را از خود من بر آنم بر منی مراد روز قیامت کردوست
داری و ترا خوش آید و اگر بر منی مراد حالتی که بر مرا گذردم ابوالوای حمد در
پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر آنکه بر منی مراد جفاقی دوست
داری این چند بیت از آنحضرت نقل شده و مشهور است یا حارث همدانی
من بیت بر منی مراد و من اوفی قیلا یعرف طرفه و لغز
بمنعه و لیس و ما فاعلا و لست عند الصراط تعرفی فلا تفت
عشره و لا لالا اسقیك من اورد علی ظلال تخالفا لالحاقه
اقول لک ارجین تعرض العرش دجیه لا تغلب الرجال دجیه
تقریبه ان لا حجاب جلی الوی و حجاب معنی این ایست که
ای حارث همدانی هر که میبرد من این اندر خواه نمون باشد و خواهد منافق
او را می شناسد و من او را می شناسم صفت دهم و آنچه کرده است تو

در نه دهم اطاعتی شناسی مرا پس حضرت از لغزش تو بفرمانم از آنکه جنگ
چون تشنه باشی و خیال کنی که آن آب از شیرین صفت است بیکویم پیش رفت
عرض کرد این را قبول کن و این را و آن را و بوی نزدیک شود زیرا که جمل او جمل
و صفتی متصل است یعنی از پروردان و تابان و صفتی بر سر صلی الله علیه و آله و سلم
المتحدیه یسقی موالیه فی الخمر و لا یخون خاتم الانبیا
یعنی اطاعت کرده ام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اگر آب سیر در دهان
خود را در روز خمر از خود خاتم الانبیا و یام یقون فی عطش
ولا یكون لهم فی الخمرین فعل یعنی دشمنان علی وای برایشان در
تشنگی خواهند ماند و ایشان را نیست در روز خمر شربت آبی به آنکه از دست
حارث همدانی و غیر آن معلوم شده که در روز قیامت باقی جوفش شمشیر
را از پیشش جوفش میزند و در سیر کند و ایشان تشنه و جوفش را خواهند ماند
یوم یكون الخائفون فی الخمر عجب حیدر که کون ذاجلا
یعنی در روزی که خائفان اهل بیت علیهم السلام در عالم و غم باشند بحجت حیدر
خو اهرم بود در شادی و خوشحالی **ان علیا علی الخمر لا یخون فطنی**
فلا تخاف من الخمر و لا الخمر یعنی بایستی علی علیه السلام هر مراد و فطن
میکند مرا پس بایستی من از خوشی این بطریق رحمة الله علیه از آن آب
این لغزشی منافق فعل کرده و شنودش را به نام من عبد العبد بن انس

رسانیده گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر گفت که هرگاه که
 قیامت شود و مرا طرب چه کنم نصب شود کسی اینها را نخواهد گذاشت مگر
 اینکه که او نوشته از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد
مَنْ جَاءَنَا بِالْحَقِّ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ وَابْتِغَاءَ لِقَاءِ اللَّهِ
 یعنی قیامت کند بهشت و دوزخ حیدر علیه السلام است محب و دوست او
 با ائمه است و او را ترسی از آتش جهنم نخواهد بود و احادیث دین باب از
 شیعه نقل شده از انجیل این طاعت است و در کتاب بعضی از طریق
 اهل سنت از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده گفت معاشر الناس
 ما اجتمعوا لعل فدخل النار و ما ابغضوا لعل فدخل الجنة و قد تم
 الجنة و التار یعنی ای جماعت مردمان دوست داشته ما را مردی پس
 شود دشمن و بغض داشته ما را پس داخل شود در بهشت و دشمن
 کننده بهشت و دوزخ حدیث طولی دارد این چهار تاجی از انجیل است
الْمَنْعُ مِنَ الْعَدَاةِ الْفُصْحَى مَكْرُ الْبَقِيَّةِ وَ تَابَةُ الْبَقِيَّةِ
 یعنی اطاعت کرده ام کسی را که در صف من بر قصد خدا شانس بوده او
 شکسته لات صفات و بیل بود این سه اسم همگی باریان است
لَكَ مِنْ اللَّهِ بِمَا جَاءَكَ فَكُنْ مِنَ الْعَابِدِينَ
 یعنی از برای منی که شستن باریان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حال حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام شد پس شکست تا زایش تاب بی درنگ
 شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در آنوقت که پادشاه
 رسالت پناه که اشم از برای شکستن باریان خود را چنان دیدم که گفتم از تو ام
كُتِبَ عَلَى الْقَلِيلِ كَانَتْ فِيهِ فِي خُفِّهِ وَ فِي خُفِّهِ وَ فِي خُفِّهِ
 یعنی مثل طاعت ثقلین است فرت حضرت تعنی در جنگ فخر و عزم
 عبود که جعل بود یعنی شیدیه الحسوت و در جنگ محکم بوده او از شوق
 و دلیران غریب بود حضرت رسالت از او در کفر بهر علی علیه السلام
 خیز من عباده الثقلین ترجمه شستن شکست علی بر عرب و بن عبود
 است از عبادت ثقلین یعنی جن این **الْمَنْعُ مِنَ الْعَدَاةِ الْفُصْحَى**
مَنْ جَاءَنَا بِالْحَقِّ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ ابْتِغَاءَ لِقَاءِ اللَّهِ
 هر کوشش پادشاه بی شک از روی آنی که آن شیر نیز بود از عمل
فَالْمَنْعُ مِنَ الْعَدَاةِ الْفُصْحَى مَكْرُ الْبَقِيَّةِ وَ تَابَةُ الْبَقِيَّةِ
 پس این آورد و باری که در اینجا عباد نگاه او بود و حضرت تعنی صاحب مجوزی
فَالْمَنْعُ مِنَ الْعَدَاةِ الْفُصْحَى مَكْرُ الْبَقِيَّةِ وَ تَابَةُ الْبَقِيَّةِ
 پس رفت در شک حیدر پادشاه و خوشحالی پس کرد یک شسته اهل ظلم از روی
الْمَنْعُ مِنَ الْعَدَاةِ الْفُصْحَى مَكْرُ الْبَقِيَّةِ وَ تَابَةُ الْبَقِيَّةِ
 از محنت که مقصود در این زمان آوردن و جهاد کردن مضای رحمن بود و بر روی

که در دوی ناسخ مذهب بود که راویان شیعه در آنجا کلماتی را نقل کرده اند که
اینست که از حبیب بن مفضل نقل شده که گفت که در وقتی که حضرت علی علیه السلام
مار با بیا و حبیب بن مفضل را در دوی که نام آن هندو و ابو و دیگران فرمود که از آنجا
بگذریم پس مار از دویسین مایع فرو آورد و مارک شتر برخواست گفت یا علی بن
مردمان از دویسین علی آب فرو ریختی پس حضرت فرمود که یا مالک نه و یا شک
ان شاء تعالی یا علی بن مفضل شتر فرود آورد و از آنجا فرستاد پس بقیه که در دوی
بعد از آن حضرت شتر دویسین مایع شد و گفت ای مالک تو با صاحب این زمین را
بگیر و مالک میگفته که چون زمین را بگیری مالک با عظمی میگوید که در آن
شک مایع بود که شتر نمره برق میزد پس حضرت بگفت که شک را بر دار و از دویسین
و صاحب کس بودیم خوشتریم که شک را بر داریم ترستیم که از آنجا بیا پس بر داریم
پس نزدیکی که حضرت علیه السلام دودست را بجانب آسمان بلند ساختند و چند
بگفت بعد از آن شک را از دویسین که چهل گزش بر دور انداخت و مالک
میگفته که بعد از آن آبی ظاهر شد از شتر شتر فرود آورد و از آنجا فرستاد پس بقیه که در دوی
صافه پس آب خوردیم و چار پان را آب دادیم پس از آن آنحضرت آن شک را
بجای خود آورد و مار که بر بالای آن خاک بریزیم و بعد از آن که کرم کرم کرد
فرستیم که آنحضرت گفت که گیت از شما که بشناسد موضع شتر را پس گفتیم که
یا ایله این زمین می شناسیم پس بر کردیم و طلب چشیدیم و فرستادیم پس گمان

کردیم که حضرت امیر را نشانی عارض شده پس با طراف فرستیم تا که با بیا و حبیب
پس نزدیک آن هوا شدیم و در این دوی که فرمودیم که از دویسین مایع شتر
افراد پس گفتیم یا علی بن مفضل که صاحب این دوی را بخورد پس آنجا رفتی تا
داد و ایشان را در از احوال آب شتر فرود آورد پس مالک گفت که این صاحب شتر است
گفتم نه بلکه او دویسین است بعد از آن از شتر فرود آمد و گفت که بر پیش من
برید پس او را بر دیم و چون چشم حضرت علیه السلام بر دویسین افتاد گفت شتر
را بگوئی گفت آری می شناسم و این نایت که در دویسین این نایت که در دویسین
مطلوع نیت بخورند تعالی پس تو از یکا دوستی پس حکایت را تمام کن تا من هم
تمام کنم حضرت گفت که چه میخواهی را بگوئی گفت که چشمه نام چشمه را حضرت گفت
که این چشمه را حرامت و از بهشت جاری شود و سید و سید و دویسین شتر را
آب خورد و اندام را بگوئی گفت چمن می نامند در کتابهای انجیل گفت که انانیه
ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وانک و منی محمد صلی الله
و آله بعد از آن حضرت کرم فرمودند و در دویسین آنحضرت بود تا حبیب بن مفضل
آیدیم و در دویسین شک را که در دویسین شک را که در دویسین شک را که در دویسین شک را
بود که شتر شتر شد پس شتر و حضرت علیه السلام فرود آمدند و در دویسین شک را
میرفت و گفت که آدوی با کسی شتر شود که در دویسین شک را که در دویسین شک را
قیامت در بهشت نیز خواهد بود **و الله اعلم بالصواب**

استغفار باب اول یعنی اطاعت کرده ام کسی را که از دماغ
بالای بنفش رفت که از وی استحقاق یعنی از وی خوی بجز پس چسبید
آورد بخت آنکه او را خوف و ترس باشد و او باین حکایت شیان را برین وجه
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر کوفه خطبه خواندن شروع فرمود
درین اثنا آردی فانی پیش آمد و بر بالای منبر رفت مردمان بر تپیده و قصد این کردند
او را از حضرت امیر علیه السلام دفع کنند حضرت بشاره ایشان فرمود چنان آرد
پس آن پادشاه که حضرت را آنجا بسته بود حضرت فرمود آن آرد بماند که
تا آنکه دهن آرد که گوش آنحضرت متصل شد مردمان خاشع شدند و حیرت کردند پس
آن آرد فوایدی زد که بسیار از مردمان شنیدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
لباسی چنانچه دکن آرد که گوش داده بود بعد از آن آرد پا چنان بست
پس رفت که گویند ازین آرد را فرود بر دار حضرت به خطبه رفت آنرا تمام کرد
از منبر زیر آمد مردمان نیز حضرت آمد از حال آرد پادشاه حضرت در جوار
گفت که آنچنان نیست که شما کان کرده اید بلکه او حاکمی از حکام حرم بود
هر می شنیده بود آه و ناله از من پرسید من با او فرمادم پس مردمان
خبر نمودند برفت بود و طیفه حق آنکه بر سر من جواب شکل شیان در پیش
دارد نه چنانکه در پیش شکل شدی بعد آرد زنگ جمل بخود چهار دی چون
تعلقت که آن دی که آرد تا از آن فاصل شد آنرا اباب شیان می گفتند

معاویه چون بخواست که بفرستد حضرت امیر علیه السلام مخفی شود نیکی
فرستاد و در آن در مسجد بنه و آن در مشهور بیاب الغیب شد **حکایت**
نقص الزمان علی بن ابي طالب علیه السلام
یعنی حکایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آب فوات که شد در وقتی که طیفان
داشت پس سلام کردند بر آنحضرت مایمان در کل انجلیت برین وجه است که
فوات بر تپه زیاده که اهل کوفه تپیده اند از غرق پس بخت آنحضرت فرستاد
طیفان آب شکوه نموده پس آنحضرت بر ستری می نشست و بامردمان کباب
فوات رفت و فرود آمد و در صوماعت و نماز کرد و مردمان نظر آنحضرت
داشتند آنحضرت دعا کرد که اکثر مردمان می شنیدند بعد از آن بخت آنحضرت
رفت و چوبی در دست داشت بر آن تکیه کرد بعد از آن آن چوب را بر روی
آب زد و گفت که کم شود باذن و مشیت الهی پس آب فرو رفت تا آنکه
ظاهر شدند در قنبر پس مایمان حلال گوشت بر آنحضرت سلام کردند و گفتند که
السلام علیک یا امیر المؤمنین و ما را می و مایمان سلام آنحضرت سلام کردند پس
مردمان تعجب کردند از سب این پرسیدند آنحضرت گفت که استعانی مایمان
پاک طلال را باطنی گردانید و بر من سلام کردند و مایمان بخیر و جوامد با طیفان
الاعتناء بجمع الناس انتم من هم و انصاء خاتم الک
یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که مکر کرده اند و منکر کرده ایشان چنانکه

و خبر داد که در شهر رمضان شهادتش واقع خواهد شد و خبر داد که میثم تمار را
بعد از وی قتل خواهند رسانید و برادرش خواجه کشید و آن وقت رابوی بود
بیان کرد که در کدام شخص هر قدر خواهد کرد و بچشم خبر داد از قتل کمال بن زیاد
تقریباً بن غازی که گفت که چنان گشته خواهد شد و او را نصرت نخواهی کرد
و برادر بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام گفت که راست گفت علی
السلام و برین حرمت و ذمت و در جملہ اخبار حکایت چشمه است که
سنگ عظیم از روی آن بر داشت و از آنجا چون کوه باریک دیده میشد که این
شد و گفت که در این موضع قوی گشته خواهند شد که چراغ دافیل بهشت شوند
و خبر داد که صویبه خواهر دایم هم بخون سر می کشید و این بعد از آن بود
که مکرر خبر از مردن معاویه دادند و از آنجا خبر آنحضرت است از مارقین که خواهر با
مکرر خبر از برای آنحضرت آورد که جافت خود را در آن روز عبور کرد و آنحضرت گفت
که قسم بخدا ای که حضرت محمد اصلی الدلیل و الیمین است که از نذر عبور خواهد
کرد و آنکه بدست من گشته شوند و از ایشان باقی نماند مگر که از دزد و از غاشقه
نمزد و مگر که از دزد و از غاشقه خبری از آنحضرت خبر آنحضرت در دولت بنی عباس است
تبع ترکان تا مادر خلیفه آنحضرت بسیار است این کتاب گنجایش در آن
ندارد چنانچه غریبه از سایر نیمی اعیان بسیار نقل شده به آنکه علم همه علماء
اسلام از فقها و متکلمین و فخر مجتهد تیر المیزین علیه السلام منتهی می شود

از آنحضرت کلامی نقل شده که میثم بن ابی است که اگر بر سنده حکومت بنشینم در سینه
حکم کنم در میان اهل توره توره توتشان و در میان اهل قرمان بقایان و آنکه
هیچ آیه نیست که نازل شده باشد و برادر بچشم خبر داد از قتل کمال بن زیاد
و نه در روز مکه است که میثم نام که در چکر نازل شده و در چکر نازل شده و آنحضرت
در نذر حضور دوست و دشمن می گفت که سلاطین انفقند و فی بعضی کوا
پرسید هر چه خواهد بود پس از آنکه میثامید و هر کس هر چه پرسید آنحضرت جواب
میگفت هر کس غیر آنحضرت باین کلام مطلق شریعتی شمرده که دید و مشق
حکایت ابن جوزی را که زنی او را علم ساخت و از خواهری نمود

اطاعت من بجز آنکه بدست و طاعت من بجز آنکه بدست

یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که عجزات ایشان ظاهر و نهان شده و قسم
آن عجزات پرواز کرده در کوه و صحرا و دشت و بیابان و آنجا که که احصا
معمورانند اهل بیت علیهم السلام اند که دوست و دشمن و مخالف و موافق
مجازات ایشان کرده اند و در مجرای تلخیص علماء که بها تصنیف نموده اند در
تفسیر و تکریر از آن شده و از جمله دلائل اطاعت اهل بیت علیهم السلام است که
هر که ام دعوی اطاعت می کرده اند و بر طبق دعوی خود رجوع مینموده اند

یا رسول الله صلوات الله علیک و علی آله و سلم

یعنی در عهدی علم نجات و پناه یافتن شده است شکل مکرر علی

که شکل است و این شیعه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی
 علیه السلام گفت که انما ینزل العلم و علی باهم باقی از اول العلم فلیات الیا
 یعنی شیعه علم علی در است پس هر علم خواهد بود که بسوی درمینه علم آید
 ای طالب علم دین زین کبر خیز تا چند دوی در بر این خسته بگر خود را
 برسان شیعه علم ای فاضل شود داخل آن شهر و یک از در محقق نامه که نجات
 صحیح ثابت که شیعه و حق حکم محقق کرده اند دلیل و نصیحت بر امامت حضرت
 مرتضی علیه السلام زیرا که امامت که علم باشد احکام آتی و باطن خدا
 در رسول اجزای احکام آتی در میان است بنام پس چون تواند بود که جاهلی
 بیعت چند جاهل امام خلیفه شوند امام اهل معارف کسی تواند بود که کرد
 تربیتش مصطفی بر روش کند همیشه که در علم کدش تعلیم بودی پس علم
 ظاهر و هر سار چو کشت علم علی کامل العیار بنی نمود است خود را در حال
 ایجاد نمود امام علی را در مرتبه علم که کسی نزد سیر ز جمل بر دیوار

لمعت علم یستلزم ادباً و متابعی بخصایم الشیخ

یعنی اطاعت نمودن کسی را که بستاند در او که در حال کد بسته شد
 جمیع درهای صحابه خاتم الرسل مخفی از حیثیات اینست که جامع از صحابه
 مثل حمزه و جاس و ابوبکر و عمر و غیر ایشان در بار سید حضرت پیوسته
 آنحضرت با حضرت باری تعالی فرمود که صحابه همه درای خود را پیوسته

و در سوای درایه المفسرین علی بازنشاده و از ابو نعیم اصفهانی نقل
 شده که در بستن خود از ابن عباس روایت کرده که او گفت که حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله یعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت که موسی از حق
 تعالی طلب کرد که چه او پاک باشد و دران ساکن نگردد از سوای او را و ثواب
 و من طلب کردم از حق تعالی از برای تو و ذریه تو و دیگر روایت کرده که آن
 رسول صلی الله علیه و آله گفت که من نیستم و نه شوم بلکه خدایت در ثانی ما را و خدا شاهد

المت صاحب خیر فانتها و قال الرجل الشجاع بالعل

یعنی اطاعت کردم صاحب خیر و خیر و قانع خیر را و قاتل حرب شجاع را بکشد و
 چاکری مخفی از حیثیات خیر اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون
 بخیر رفت که قلع را از یهود بکشد و در اول علم را با ابوبکر داده و او را بکشد
 خوستا و ابوبکر تا با انش از عجب که از شجاعان مشهور بود و کز آن گشته
 بر گردیدند و روز دیگر علم را بعد داد و عزیز متابعت ابوبکر نموده که زبان
 کشت بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فرامید علم
 را بکسی که دوست دارد خدا را و رسول خدا را و دوست دارد او را خدا را
 خدا و اگر از غیر فراد باشد و اگر بعضی بسیار آمده است و فرامیست
 که زیارت و چون روز دیگر حضرت علیه الصلوه و السلام فرمود
 که کجاست علی بن ابی طالب گفت که در چشمم دارد پس حضرت فرمود که

یعنی محبت مصطفی با هر تعریفی ظاهر است چون دعا کرد و سالت پناه و رفیق
 و شکیبایی از پروردگار کش از برای خودی طلب نمود اینجکایت را از برای
 نقل کرده و اینجکایت را از برای نقل کرده و اینجکایت را از برای نقل کرده
 این معانی را از برای نقل کرده و اینجکایت را از برای نقل کرده
 صلی الله علیه و آله هر چه آورد و چون من در پیش آنحضرت که همیشه شگفت
 که الله هم تعالی حاجت خلقک الیک یا رسول الله من هذا الطایر یعنی آهی
 بیاور کسی که در دوزخین خلق باشد تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود
 گفتم که خدا یا بگردان آن کس را از انصاف من کشت که علی آمده در آنست بگویم
 که گیت گیت که عیبت گفتم که رسول الله بجای خود شگفت پس عیبت من
 برگردیدم و بنزد رسول الله آمدم و آنحضرت میگفت که خدا یا برسان کسی را که در
 خلق باشد بنزد تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود گفتم که خدا یا بگردان
 او را مردی از انصاف را گفت که باز علی آمده در آنست پس من گفتم که باز بگردان
 رسول خدا کاری و او پس عیبت من برگردیدم و بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله
 آمدم و آنحضرت میگفت که خدا یا پاد و در دستین خلق خود را تا بخورد با من این
 مرغ را پس شپناه و در آنحضرت بنزد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفتم ای
 ایضاً ایضاً یعنی در اینجا یکشاکشاک پس گفتم که چون رسول الله نظر بسوی او کرد
 گفت اللهم انی والی یعنی بنزد من آئی بنزد من آئی بنزد من آئی پس آنحضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آن مرغ را بخورد و در روایت دیگر چنین است
 که آنحضرت گفت که خدا یا پاد و کسی را که در دستین خلق باشد بنزد تو بنزد من
 چون عاقل را می شود که بعد از رسول الله اگر که با طاعت و در دستین خلق را بنزد
 و رسول الله را طاعت کسی که که ایمان را معلوم نباشد و محفل باشد که منافق باشد
کالمیق فی البقیع کم یکماجد سوا لکشف الغطاء
 یعنی مثل در قفسی در بقیع کسی نبوده و فرمود کسی را که کشف الغطاء و باز در بقیع
 نگهش یعنی این کلام حضرت تعقی علیه السلام نیست که اگر پرده از پیش بر خیزد
 بقیع من چیزی نمی آید از برای بقیع من در تربیت که اگر قیامت شود و آنحضرت
 خبر داد و آنحضرت منم بقیع من چیزی نمی آید از برای بقیع من بقیع منم بقیع من
و کان از عیال الله و طایفه الی خارج لعل الله یبارک
 یعنی بود آنحضرت زاهدترین اهل دهر و بندهای اهل دهر و بندهای اهل دهر
 پر عیبت بدینا و زینت دیناست زهد کلید خانه خیر است چنانچه وقت نیست
 خطا است چنانچه امر اطهار بفرموده اند ز کشف الغطاء و کشف الغطاء
 یعنی محبت دنیا سر خطا است **و لیغفر الله لک انما**
لانی فی الناس الی یعنی مولود خسته ترک زینتها می دیناورد
 تا از راه جیلها بر شمس مردم شود و از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شد که گفته کرد
 سکین بر خطاب ترک نمود و از برای دنیا غریبشان احوال خسته خواهم کرد

ولاية للشيخ في الحق من قبله **بعض خاتم الانبياء والارسل**
 يعني امامت مرتضى در غير حق ظاهر شد بعض خاتم انبياء و رسل
نسل ابي عليه فوق منبه **عليه اشهاد اهل الدين والدله**
 يعني بعض خبر جدا عبارت صحیح و واضح بيان کرد خلافت ميرزا حسين را و است که در انچه
 بران اهل دين و دولت را **فانجبر عنكم له بغير ما مضى**
بل الخلد بعد الله ليس للسل يعني بعد الان که حکم برخلاف و امامت
 امير المؤمنين عليه السلام که در گفت که هیچ کس نيکايه الحسن صحبت مولای خود
 کل مؤمن و مؤمنه يعني با کبار و نورالايال الحسن کردی مولای من و مولای هر کس
 و مؤمنه با کبار آنچه را بيان سخن نقل کرده اند آن است که حضرت جبرئيل بنجيت
 حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله آمد و پيام حضرت باری تعالی آورد و حال
 پيام آنکه نزديک شده که قبض روح تو بخيم و باقی مانده بر تو دو فریضه ديگر که تا
 بامت برسانی یکی فریضه حج بايد که مردمان را تعليم نمائی و یکی ديگر فریضه ولايت
 علی بن ابی طالب بايد که بامت برسانی و من تعالی کند هشتم امير زين خود را
 از جمعی و نامی و هرگز تعالی نخواهد که شست و بايد که مردم را اعلام نمائی از ازل
 و اهل بادیه و اطراف که با تو حج کنند پس سادی حضرت رسالت پناه نه فرمود
 نزدیکی به شهادت را که رسالت محبت کرده حج و فقه و حضرت جبرئيل در عرفات و مسجد
 بنی که آنرا مسجد خيبر گویند آنرا که ديگر گفت علی بن ابی طالب را ببرد و حج

حضرت پسر صلی الله علیه و آله چون مخالفت منافقین را پدید داشت دعا کرد که
 حق تعالی او را انکه منافقین حفظ نماید جبرئيل را بدید که در غیر حق که حضرت
 مکروه نینا زل شد و این آیه را نازل کرد انچه با افعال خود بیاورده و بلغ ما انزلک
 من ربک و انکم تعلمون تفعلوا بلغت رسالت و الله بعصم من الناس
 و در جمعی است که ای رسول پران بخلق آنچه از پروردگار تو می آید نازل کردید
 از خلافت علی بن ابی طالب که این کار کنی پس رسالت خود را بجای آورد و دعای
 و دعای تعالی ترا محافظت نمایند و حضرت رسالت پناه چون دید که حق تعالی او را
 و عهد محافظت نموده و دیگر آنچه از حضرت رسالت پناه که هر که از پیش رفته
 بر کرده و در آن موضع که آنرا بعد بر خیم گویند فرموده اند پس کسی در مقام فرمود
 آمدند و سخنان از او نکرده شده بود که می فرمود در مرتبه بود که بعضی از شریعت
 که او را بر پاهای پیغمبر نهاده و در نخل خیزی از برای حضرت رسالت پناه ترتیب داده بود
 سر بر رفته خط بطول او انداخته و نهاده از تا خطی عرض و لايت و اکت
 علی بن ابی طالب و فرزندش نهاده و دست علی بن ابی طالب را گرفته و از
 بر است می نمود و می گفت من کت و لا نه فهدا علی مولاه اللهم و لا
 من و لا له و عاده من عاده و انصر من انصر و اخذ من اخذ
 و معیش نیست که هر کس من حاکم و پیشوای او بوده ام این علی حاکم و پیشوای او
 خدا یا دوست دارم که دوست دارد او را و دشمن دشمن کسی را که او را دشمن باشد

و حضرت به هر که اورا حضرت به هر که اورا که در پس آنحضرت
 فرود آمد و جان برین ثابت که شام حضرت بود و بخت کجاست را بنظر آورد و حضرت
 رسول بخواند و در میان به تهنیت و مبارکباد آمدند و عمر نیز مبارکباد و تهنیت کرد
 گفت بخیر الخ یا ایها المسلمین صبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه
 و حاصل آنکه شایسته که مبارکباد و تهنیت را با آنحضرت کردیدی و مولای من و مولای
 هر مؤمن و مؤمنه **نخچه** چو وارد خدمت گشت بر سر منبر **خليفة** کرد **علي**
 بگفته جبار نهاد بر سر اوتاج و الوان و کلاه را پیش گرفت از بر
 وی اقرار و لیک آنکه به بخت نمود تهنیتش **بگوید** از پیش اقرار
 خویش آنکه از نعمت که چون خدیو بر خیم جبارش بنوعان رسید **مؤمن**
 بر شتر سوار شد **بگوید** حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آمد و گفت **محمد**
 ما را که کردی از جانب خدا که شهادت به ایم بود اینست خدا و رسالت تو را
 کردیم از تو و اگر کردی ما را که یکبار روز به یکبار می گویند و ایم و ایم کردی ما را که
 پست آنکه کنیم قبول کردیم از تو پس راضی باین نشدی و کوفتی بازوی پیغمبر
 خود را و تفصیل دادی او را بر ما و گفتی که من گفتم مولا و مولا اهل مولا این
 از جانب است یا از جانب خداست پس حضرت فرمود که قسم خدای که نیست
 معبودی بجز من و او که این با هر خداست پس آنحضرت پیش آنکه در آنجا
 بجانب شرف خود برود و سوار شود از روی آنجا که رفت گشتند ایام آنکه در آنجا

حق باشد چون سنگ ببارید عذاب الیم بر من نازل سازد و من ز شرفی زیاده بود
 که با هر حق تعالی سنگی بر سر آن ملحق فرود آمد و بدو فرخ و اصال شد پس از آن
 این آیه نازل شد **سَأَلْنَا عَنْ عَذَابِ الْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ**
فَقَادَ بَرَسَ جَارَتٌ فَعَبَسَ بِسُجُنَ الْفِتْرِ چو گشت منکر بر غیر آن خدا
فَقَدَحَ فِي الدَّارِ عَذَابًا فَرِيقًا عَلَى خَلْقٍ لَّا يَشْعُرُونَ
 یعنی تفریح نمود در خانه خود و در خوشی آن از برب خود در عذاب تفریح خواست
 رسل این بیت اشاره است بجهنم و در میان شیعه و سنی بجهنم پیغمبر
 الله از حضرتش ازین خبر نیست که حق تعالی آیه **وَلَقَدْ عَهِدْنَا لَكَ الْإِيمَانَ**
 حضرت سید المرسلین را که ما تو را عهده دادیم که تو را از خدا خبر دهی
 و درین اسلام را برایشان عرض نماید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را
 عبد المطلب را که چهل کس بودند در خانه جمع نمود و ایشان را با آنکه خود را می دانستند
 سیر و سیر را کرد و ایندو این عجز را آنحضرت بود و بعد از آن اسلام را بر ایشان
 عرض نمود و ایشان عفا و در زید و اجابت نمودند و اطاعت کردند بعد از آن که
 گفت که گفتم که با من برادری کند و مرا اطاعت و یاری نماید تا باشد بعد از من
 من و وی و جانشین من در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام گفت که انا
 یعنی من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفتی که من را یاری کنی و من را یاری کنی
 بن ابی طالب علیه السلام خدیو شد و اهل بیت در چندین کتاب بخود نموده

و هیئت بر لاف و خلاف حضرت مرتضی علی علیه السلام و در تو ابرو در این
خبر شریف کسی سوا آنحضرت صاحب این اسم نبوده اول کسی این اسم را
نموده عربین الطالبت از غفرانی در شرح صاحب گفته که عربین العالی گفت
که السلام علیک یا ائمه المؤمنین گفت که چه جز بوبان نام گفت که تو میری و ما تویم
علی السلام التاج قدس سره و یلینک الله فی القتل
یعنی بر امامت علی در میان کوه ای داده اند و یل است منکر او را که از چهره آنا
در نه که راه تر و صاحب بکر مدینه است این ها کوسن و نه علیه در کتابت
بسته خود حدیث طریقی نقل نموده که معقول بعضی از آن تهیت که سفید
ابقع اسدی را یکی از خواص علی علیه السلام بود گفت که در نصف شعبان
خدمت آنحضرت بودم و او بجای بیرون رفت پس نظر کردم شیری را دیدم پس شیری
شیرش و آن شیر گفتگوی کرد و بعد از آن گفت که نه ای ماطن که در آن زبان
او را پس بطن در آمد و گفت یا ائمه المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم
البینین و یا موقوف الحق و یا علی و بعد از گفتگو که در میان واقع شد گفت
یا ائمه المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا خیر ائمه شریان مردی را که دوست دارد و دوست
دارد حضرت ترا و دیگر گفتگو که کرد باز در کتابت که بوبان بنفوذ حکایت طریقی
نقل نموده که حاصل معنی بعضی از آن تهیت که در راه دیدم که یکی از
المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام آمده روی بر خاک نهاده و

بعلی بن ابی طالب یکم حضرت دعا کرد و گفت اللهم اطلق لسانک
فی کل منی یعنی خدا یازبان هر کس را که با من از آنکس کند با من پس هر کس زبان فصیح
گفت السلام علیک یا ائمه المؤمنین پس آنحضرت از آنکه تو را هر دو که گواهی
بر آنکه حیوان است غیر در نه نیز بر امامت و امامت حضرت یا ائمه المؤمنین علیه السلام
کوه ای داده و آنحضرت را امام یا ائمه المؤمنین که از آنجا این ها کوسن و نه علیه در
کتابتین بسته خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل نموده که حضرت
یا ائمه المؤمنین و دیگر بر صفا معنی سینود و راجی را دید که گفت السلام علیک یا ائمه المؤمنین
پس راجع گفت و علیک السلام و در حقه الله و بر کاتب یا ائمه المؤمنین
پس حضرت با و گفت ای راجع چه میکنی در میان گفت یا ائمه المؤمنین چندین
سال است که تسبیح تقدیس و تحمید و تحمیل میکنم چنانچه حق بابت حضرت
با و گفت که این کوه خالی پاک و طهر و آبی در آن نیست از کجا بخوری و من شای
در چه بگفت که قسم بقرآنی که ترا بر رسول الله صلی الله علیه و آله است یا ائمه المؤمنین
من هرگاه که سینه بشوم و عاقلیم شیده ترا و حجتان ترا پس سیر بشوم و هرگاه که
شوم لغزین میکنم میخسان و دشمنان ترا پس سیر بشوم باز بسته خود از
یا ائمه المؤمنین و دیگر در کوه در پیش حضرت یا ائمه المؤمنین علیه السلام بود که داد
بند شد حضرت بن گفت بیا در دو القمار را یک گفت ای حاضر بیرون برو و در این
را از ظلم این زن من کن اگر خود را از ظلم باز نه است نزد القمار او را بخون

پس بدون رخصت می کردی و زنی مهرشتری گرفته اند زن میگوید که شتر از من
 است پس گفت بان مرد که ای یحیی بن نهی میگوید ترا از ظلم این زن پس در جواب
 گفت که علی کاف و شغل باشد و دست خود را از خون مسلمانان که در کشته
 بشوید بخوبی او را شتر را بگیرد و بزنی دروغ گوئی چه کار گفت که اگر شترم را بگریزانی
 خود را در این شاصحت بدون آمد و رفت غصب از روی او ظاهر بود و گفت و میگفت
 شتر این زن در جواب گفت که شتر این است حضرت گفت دروغ گفتی ای یحیی
 آن را گفت که گوی که اگر شتر این زن است علی حضرت گفت که شتر گوی که
 کسی از اهل کوفه حکم دروغ نگوید پس آنرا گفت که هرگاه شهادت بدی
 صافی شتر را ندیده ایم یا چون زن پس آنحضرت گفت که حکم کن ای شتر که از
 کیستی پس آن شتر زبان فصیح گفت که یا ایلر یونس و یا خیر الیومین من این
 زنم و جنجال است که مالک است پس حضرت بان زن گفت که بگریز شتر خود را
 خرقی زن مرد در دزد و غیره **بعثت من ابلیس بنی یحیی بنی یحیی**
صالح بن علی بن ابی طالب یعنی بری شده ایم از روی که بیعت
 چند کسی غیبه جمال و افاضت لفظ تو بر کسی تا کسی اطلاق میکند مخفی
 از حکایت بیعت اینست که چون حضرت رسالت پناه از اذقبا به ارباب
 نمود و حضرت تفضی علی علیه السلام مشغول بصل و روزه و نماز و هر چه مستحب
 فلهای فلهای پیش پای مسافران و مهمانی از جامان و غنیف بنی یحیی

بجای

جیت نموده در امر امامت خلافت گفت که با منم و نه مسافران و بعد حضرت
 تفضی علی علیه السلام گفته که او کم است و بیداری از مردان و قبل رسید
 و عرب را بر روی خوانند که در وحشی رخصت نموده حضرت رسالت پناه گفته که خلافت
 و نبوت در اینجا هیچ نیست و القصد از این کذب و جعل و مکر نهی غیر خود را در نظر جان
 است ضعیف گردانند و هیچ کس که سر کرده ایشان عزمین الخطاب بود و اصرار بر
 و خلافت ابوبکر شده اند از راه علم و فضل و شجاعت و کمال بلکه از راه اینکه
 او پیر است اول عمر دست او را گرفت نموده و چسبید که دیگر که ابو عبده و یحیی
 حنیف و شیرین سعد و علم سولی ابی حنیفه باشند بادی همراهی نمود و ابو بکر بیعت
 نمود و بعد از آن شمشیر بر سر نهادند و کوچه های مدینه رفتند و خواهی نخواهی
 از مردان بیعت میکردند و بعد از آن حضرت تفضی علی علیه السلام از مردم تمام توبه
 فارغ شد و بعد از آن ضعیفها از مرد چون ضرب خورده بودند و گمان میکردند که
 بیعت را نیت می کنند بیعت خلافت خود را نداده و حاجت علماء است مثل سلمان
 ابوذر و محمد و دو بیعت بخوانند و با هم از آنها کردند سودی نه او چون حضرت
 تفضی قنیر را چنین دید و صحبت نه است که ایشان شمشیر بخار بر نهاده اند که
 خوف این داشت که مردان با او بیعت پرستی جو نمایند باین دست از آنجا
 کشیده سکن خانه خود کردند و بعد بیعت مشغول شد و جامان از جامان و گونا
 اینجلیت بتفصیل در کتاب اربعین از آنجا که باین سبب نقل کرده ایم که این

در باب بیعت امام خلافت کرده اند جمعی گفته اند که امامت بیعت است هیچ کس
حاصل نشود دلیل ایشان بیعت ابو بکر است این مذکر فقهاء و متکلمین اصل
بعضی است و جماعتی از ایشان بیعت در کس را کافی دانسته اند و این بیعت
جماعتی از علماء را گرفته است و دیگر بیعت کس را کافی دانسته اند باینکه چون
در امامت شرط نکرده اند و لازم ندانسته اند که تعیین امام از جانب حق تعالی
بود باشد بیعت یک کس یا دو کس یا پنج کس را کافی دانسته اند و تعیین امام
بنابرین جماعتی از بنی سبیه و بنی عباس بیعت امام و خلیفه شدند و ایشان در
زمان خلافت خود که در دنیا دو تن و خود را ظاهر داشتند و اهل بیعت رسول الله
صلی الله علیه و آله سب نمودند و باقی ایشان همه را یکی کردند از انجمله باقیه
بیعت کردند و معلوم است که او در آنکه وقتی چرا کار را کردند و رسول خدا
را شهادت نمود و خانه خدا را خواست باخت و در آن رسول در علی علیه و آله
خاست کرد و اهل مدینه را باقیل رسانید و از جمله بنی سبیه که ابدی بیعت نمودند
بیعت خلیفه و امام شد عبد الملک بن مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله می نمود و جماعت بنی یوسف بر نیابت او حکم عراق بود
و جماعتی طعن داشت که با عبد الملک بن خنیس خانه خدا را خواست نمود و اهل باقیه
در کتاب خود که می توان گفت که آنرا جماعتی از اهل بیت باقیل رسانیدند و زیر کمره جنگ
مست قرار گشت و خود را بقتل خود که چنانه قرار داد و کسی از اهل مدینه در آن زمان او را

و از جمله این سی هزار زن شازده از زن برمن بود و در زمان کجایان
می نمودند و نس سفت داشت در استان در آفتاب و درستان در بان
پیرند چون بود و بچند و هشت شتا و در اکس در زن او بود و بچند
که مجوسان سیصد نفر کس بودند و گفتند که روزی از نو برنده خود یک
کس را بهشت کشیدیم در او کشت که شتا و در اکس و با این است حال
عراق بود و گفتند که چون جمیع مولا شد و سراج خبر داشت پس سراج
نمودند و میگفت که بهترین که شتا در پیش می خون و درخت و دیگران درخت
که بهجت نامک میان شد و دلیل بن برید فاسق است صاحب جیره و بطون
تلقوه و ده که وید مشمول شرب خرب و ده بهر و عیش و طر میگذشت
و با ساندگان و نوازندگان بسیار و دود و نوازی میکرد و بجای که درخت
دفعه لوزان دفعه زنده و آتقدار فسخ و خور از وی صادر شد که اورا شتا
نام کردند و فعل کرده که است بود و بجای بی مباشرت کرد و در این شتا
مؤذنان آمدند و خبر کردند که وقت نماز است بایک پیرون آید و با ساندگان
نماز کرد و وید ملعون در عالم سیهاتم خود که این کینز غیب اینست که
پشمانی ایشان کجای کس که کینز غیب است و وید را پوشیده آمد و
پشمانی از این است و دعای نمود و برگشت و باز تلقوه و ده که وید برگ
از شرب پر نمود و بود و چون مشاطی بهم رسید خود را در آن بر کینز

و دیگر بی ادبها این طعن نظر برین اسلام واقع شد که گفتش بی ادب
تکلیف بعد از اتمام حجت بنعم صاحب ذی الکبر والکبر
 یعنی تحقیق بود چیت ابو بکر گفته و خطا بقول اصحاب صاحب کبر و قدر
 اش که عیادت را بیان اهل سنت نقل کرده اند که بعد از آنی که چیت ابو بکر
 واقع شد عکف کانت چیت ابو بکر گفته و قیاسیست شتر نام عادل شلها
 فاقه و یعنی چیت ابو بکر خطا بود و بی فکر و قائل واقع شد او تعالی نگاه دار
 مسلمین را از ایشان که در جرح مثل انجین چیت کند بقول رسانید اورا این
 طرف است که این کلام را لایق است از عقل کرده اند و اعتراف بعضی دارند
 و با خیال خلافت ابو بکر را چیت عمرو چهار جاهل دیگر صواب میدانند
 بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که خلافت و ولایت که نظیر نبوت
 است نمیتواند بود که بر چیت بی کس حاصل شود بی اذن خدا و رسول
تدانی الفتن جمیعته لا اله الا الله و لا اله الا الله
 یعنی طلب فتن چیت که در حقیقت که ابو بکر باشد بعد از آنی که با او چیت نمود
 و غرضش فتن چیت بود بلکه غرضش کبر و فساد بود بداند که در میان
 دین مشهور است که ابو بکر گفت که اقیلونی اقیلونی است بخیر که فتنی
 یعنی فتنی که فتن کند مرا من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما
 بی شبهه غرض ابو بکر که دستمال افتاد بود یعنی غرضش از طلب فتن چیت

را

این بود که چیت کند کان فتن چیت کند بلکه غرضش این بود که منافقان
 و عیسان صحابه که با او داران ابو بکر جمعیت نموده علی بن ابی طالب علیه السلام
 بقول رسانند و بدستمان و بعد از آنش از او انابت رسانند تا خلافتش
 منتظم شود و کسی با او معارضه نکند و آنکه چون چیت منافقان درین خلافت
 ابو بکر طایفه شد خالد بن سعید بن اعراس مسلمان فارس و ابو بکر و قاضی و
 بن اسود و طایفه یمن و بریده امی قیس بن سعد و ابو العیثم بن النضر
 و سهل بن حنیف و غیره بن ثابت با یکدیگر مصلحت دیدند که ابو بکر را از آنجا
 خلافت منزع نمایند چون ابو بکر در مدینه بمالای منبر رفت این دروازه
 کس از مهاجرو انصار یکدیگر برخواستند و آنچه از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله در باب خلافت و امامت و غرض طاعت حضرت رضی الله
 شنیع بود و بزرگداشتند و ابو بکر را بر کتاب امر خلافت امامت خود
 نمودند و او را بجلوس نشاندند و چیت چون ابو بکر دست که بر منان او را
 منافق میدانند و راغنی خلافت او نیستند بلکه علی علیه السلام را یکم خود را
 امام میدانند بنابرین اقیلونی اقیلونی گفت و غرضش فساد بود کسی گفتش
 صحیح باشد و قبل از عرض باشد چگونه ابو بکر را چیت بی کس خلیفه و امام در
 با آنکه هر که سر کرده آن بی کس است حکم کرد که چیتش خطا بوده و گفته اند که
 نگاه دارد مسلمین را از ایشان چیت و فتوی داد و بعمل کسی که چنین

پیوسته کند و ابو بکر خود نیز او را کرده که پیش قضا به ده ذریه که گفته می شود
 بیعت در آن من با وجود علی بهتر از شماست و حضرت امیر المؤمنین و سایرین
 ما ششم نیز این بیعت را خطا می پندارند و از بیعت بیعت ابو بکر را ضعیف
 شده و خود که در این بیعت ساخت که بنویسم در خانه حضرت فاطمه علیها السلام
 ننموده بود و در این بیعت نشسته تا آنکه در اجابت منافقین آتش
 آوردند که خانه را بسوزانند و قریب عیشی که اهل سنت آنرا می پندارند
 مذکور می باشد که در بعضی دعا گفت که شما ابو بکر را و مرا را و فاطمه
 و کافیه می دانست که نیست در آن بیعت خلافت ابو بکر باین نوع بیعت
 ثابت نمی شود و کسی که او را بر این بیعت ضعیف دانسته اند از دایره قضا
لا اجماع علی خلافه فلا داعی لکلفه فی الظل
 یعنی اجماع کرده اند امت بر خلافت ابو بکر و دعوی اجماع بر خلافت
 او کرده و سواي که آن فاسد الکلام بدانند که بعضی از اهل سنت گفته اند که آن
 اجماع کرده اند بر خلافت ابو بکر و اجماع است تحت و دلیل است و بیعت
 اجماع واجب است که پسند که اجماع بر اهل سنت چه معنی دارد که می
 که اجماع نزد اهل سنت اتفاق علم است از روی رضا بر حکمی از احکام
 پسند که دلیل اهل سنت بر حجت و دلیل بودن اجماع چیست می گویم
 اهل سنت را چند دلیل است بر وجوب بیعت اجماع تا ضعیف بیعت

و باطل و از جمله آن دلایل این بیعت است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل
 که گفته لا تجمع اعمی علی خطای بعضی امت من اجماع بر خطای نمی کنند این
 دلیل را شارح مختصر شرح می شرح که از عمده علماء اهل سنت از پیغمبر
 باطل نموده اند و همچنین بظاهر چند آیه استدلال کرده اند که هیچ دلالت
 دعای ایشان ندارد شارح مختصر شرح می شرح تمام این دلایل باطل
 ساخته اند و شارح مختصر بعد از آنی که دلایل مشهوره اهل سنت را باطل
 نموده دو دلیل خود را اختیار نموده که در غایت ضعف و سستی اند
 در کتاب اربعین بیان بطلان جمیع دلایل ایشان کرده ایم هر که آن را
 ملاحظه نماید و در شک در بطلان دلایل ایشان بر اجماع نماند و بر تقدیری که
 اجماع حجت باشد علم اجماع حاصل نمی شود و نیز اگر هرگاه که بگویند رویم
 و غرض مجتهدین آنجا را معلوم کنیم و بعد از آن بگویم که در جمیع مجتهدین
 آنجا را شخص نایم در آنوقت احتمال می رود که در اصل دین تغییر یافته باشد
 و بر تقدیری که علم حکم باشد می گویم که اجماع بر خلافت ابو بکر نیز اگر
 قبل ازین مذکور است ختم که راویان شیعه و نقل کرده اند که هیچ کس از ابو بکر
 بیعت نکرد و بعد از آن مردمان را بر هر تعدادی به بیعت می بردند تا آنکه عمر و
 جماعتی از منافقان تمسک برده و در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 انداختند و بنی هاشم را بجز آنجا بیرون آوردند و مسجدین عبادت گاه ساخت

طایفه خرج مخالفت نمودند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 سبکدوشی را غصب کردند و برین ظلم نمودند و شاه بر این خطبه
 آنحضرت است مگر کتاب اربعین شاه بسیار بر این مدعا نقل کرده ایم
 پس یا اخیال که دعوی اجماع کند که اب خود بود و اجماعی خیل که یکی از
 چهار امام اهل سنت است عضدی در شرح مختصر از دعوی نیست و گفته که
 من ادعی الاجماع فهو کذب یعنی هر که دعوی اجماع کند پس او کذاب است
ثالثه غصب و احقاق رابعهم جمع الظلم والنسب و اول
 یعنی خلیفه اهل سنت که حقوق چهارم را غصب نمودند ایشان جمع ظلم
 و فساد کرده اند پس آنکه دریم که خیل نیست فساد و با معنی مکر و خدعه است
خامس الا ان تكون النشالة و لیکن جمیع الضمان فی الآله
 یعنی برستی امامت و ظلم ضد یکدیگر اند و دحض با هم جمع نمی شوند زیرا
 که امام واجب الایمان است حق تعالی فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا
 و اولی الامر منکم و اهل ظلم تراکب ایشان و ایتان و ایتان و ایتان
 گفته که ولا تکرهوا للذین ظلموا و ایتان که التنازع یعنی سال منیه
 بآن کسانی که ظلم کرده اند که بشمار ایتان شش چشم ظلمهای خلیفه اهل
 سنت را در کتاب اربعین تفصیل ذکر نموده ایم و درین تفصیل اشاره
 به بعضی از آن ظلمها خواهد شد **ان الله عهدکم بالاحد**

سور المؤمنین من النشالة یعنی برستی امامت عهد الهی است و نمیرسد
 مگر کسی که خلفه باشد از فضلات و انحرافش که ارتکاب بصحبت ایشان است
 اشاره است بآیه لا یزال عهدنا علی الذین یؤمنون این کلام را حق تعالی در جواب حضرت
 ابراهیم گفته حضرت ابراهیم پرسید که امامت بدویر من میرسد حق تعالی در جواب
 این آیه حکم شریعت الهی که عهد نیست بفرستد بکسانی که ظالم باشند این آیه
 نیز در حکمت بر سلطان خلافت خلیفه اهل سنت که ظلم شعار ایشان بود
المؤمنین ثابت لا یزول و عهدت کل جمیع الایمان
 یعنی طاعت کرده ایم کسی را که ثابت شد است نزد من عهدت او را که ثابت است
 ام و نخواسته ام هر آن که عمل با او کند بدست شهادتی غرضی بخواند و او
 ایشان معصومند از آنکه بگوید و صغیره یعنی توبه من را بی ترک صغیره و بگوید
 از جمله رایل حضرت ابراهیم شهادت میکند که کلام محمد و چندی که از نقل
 نمی فرموده پس که امام معصوم نباشد از قول او علم حاصل نشود و تحلیف بکلمین
 بالایضا و خواهد بود دلیل دیگر این آیه وافی به ایتان است انما یرید الله لیلذهب
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر المؤمنون این آیه ایتان که از آنجا
 نقل کرده که اهل بیت را از رجس پاک کرده و جبرص و دق است بر ترمیم خواهد
 صغیره و خواهد بپوشد پس ازین آیه فهمیده میشود که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله پاک
 و منزله اند از هر صغیره و بگوید و اهل سنت عصمت در امامت شهادت نمیدانند و در کتاب

و النشالة

اربعين بيان فضیلت و معصیت های ابی بکر و مسند عثمان کرده ایم و درین کتاب
 شرح بعضی از آیات بیان بعضی از معصیت های ایشان بر سبیل اجمال خواهم کرد
لیلا امام الله علی من یفترق **سیدنا من طاع الرسول**
 یعنی نیست نام کسی که بر من تفرق باشد هرگاه حدیث از خاتم الرسل نقل کند
 این بر تشریح است باین که این حدیث که فاسق بنی قریظه است و این اگر فاسق
 شایع است و در بعضی تفسیر کجاست و علی نقوش کثیر پس مقتضای این که فاسق
 امام تواند بود شک نیست درینکه حدیثان خلاف سواى اهل بیت فاسق تواند
 فاسق ایشان کمال غرور دارد و در کتاب اربعین ذکر بسیاری از فسوق ایشان
 کرده ایم و از کتابهای اهل سنت نقل نموده ایم از آنکه از کتاب صحیحین ایشان که
 صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد حدیثی نقل کرده ایم که معنی بعضی از آن نیست که عمر
 بهی و عباس گفت که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را گفت که من
 رسول الله ام بعد شما عباس طلب میراث پرستم خود کرد و علی طلب میراث و عمر
 از مال پدرش کرد ابو بکر گفت که رسول الله گفته که ما نوزده ما ترکناه صدق
 یعنی کسی از ما میراث نگیرد آنچه ترک ما است صدق است شما را و اگر از ما نیستیم
 و حایر دانستید بعد از آن ابو بکر گفت شد من ولی رسول الله و علی ابو بکر
 مرا کاذب و فاسد خواند و نسبت به علی صاحب بعیرت پوشید فیت که گفته
 صحیح اهل سنت میراث است که بهی و عباس ابو بکر و عمر را کاذب و فاسق

میدانستند که حق تعالی در آیه مذکور منع از عمل بقول فاسق نموده پس اهل سنت
 با اجماع چگونه ابو بکر و عمر را امام واجب الطاعة میدانستند این بنابرین است که مقتضای این
 مریض است و بعد از معاویه نمی افشند **ای** خبر از قول حدیثی که گفته شد که فاسق
 امام و فاسق هرگز پیشکش شهادت نمی دهد و عیال ثابت شد ظلم و فسق بکبر
عمر به آنکه استدلال بر بطلان خلافت خلفای اهل سنت باین عنوان نیز میتوان
 کرد که گویند که از آیات مذکور معلوم شد که ظلم فاسق نمیتواند بود که گفته شد
 پس باید که خلفای اهل بیت و خلفای اهل سنت را دلیل بر عدالت ایشان است
 بلکه جمیع بسیاری از طوایف اسلام حکم بر نفی فسق ایشان کرده اند پس باید که
 امر اشعی عشت خلفا باشند که است بر عدالت ایشان اتفاق دارند
ان الامام صدق و لا یفترق و لیفی الله و لا یفترق الخ
 یعنی برستی امام صدقیت کلام بر طاعتش مطابق باشد و کذب از دشمن
 بیرون نیامده باشد و عالم باشد و شهادت یعنی آنچه گوید و فرموده و حاضران و حاضر
 شود و در قضاوتش شک نماید و خیرت امام صاحب جلال و خلاف و خدعه و کذب
 پست نشاند پس دلیل بر عدالت حضرت زین العابدین علیه السلام و فرزندش اهل بیت
 قول حق تعالی است که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ترجمه ایشان است
 که از فتنه بگریزید و با صادقان باشید و طریق استدلال است که بعد از حضرت پیغمبر
 است دو قسم شده جماعتی با ابو بکر و عمر و عثمان بودند و جماعتی با علی علیه السلام و

[illegible]

که کسی است که بر عدالت ایشان کرده اند پیشانیته که ایشان امامان نبیند
ان الامام الذی عاقب من ضعف لیس الامام بذی العز والفضل
 یعنی هر کسی که عاقبت که عیاج باشد و در جنگ از کفار کمیزد نیست امامی
 که صاحب فراوانی دل باشد زیرا که امام باید که با کفار محاربه نماید پس اگر بی دل باشد
 ممکن است که کمیزد و اهل اسلام را بکشت و دهد و اسلام را ضعیف گرداند و
 ابو بکر و عثمان سیدل بود اند و از همه حکما که یغیثه خورشید اهل است
 که یغیثه پیشان در تفصیل ذکر نموده اند انیضه است که اهل سنت و جماعت
 را در امام شرط میزدند و با خیال این سرور از امام خود میدادند
اللیق من قذالایام الخلفه براءه شفی الغیر والجلد
 یعنی اطاعت کرده کسی را که بخواند با مغلوش بوده براءت را پس نیست
 با لغت و فرج و سرور و غم از یغیثه بود که پروردگار را در او دیدن و بزرگان
 بزرگید و بر او افشاک را میداد و او را که از اهل نفاق بود و فعلی شده اند دست
برئت من عاصد الایامها نعاذ سعة بالعار والجلد
 یعنی بری شدم از یوفانی که گرفت که تمام است که نموده براءت را پس بری گردید
 در حالتی که معزول شده بود و با عار و ذلالت محقری از حکایت عزل ابو بکر و فرعی
 علیه السلام بر نیوید است که رسالتی عاصه مامور شد که بعضی از آیات سورته را
 را که مشتمل است بر توبه و توبه و توبه که گفته و در دو هم که کفار خوانده

نمیدانند و اگر پیش از این دلیل خلافت ابوبکر باشد پس چرا در قضیه بیعت
 این را دلیل خلافت و اگر این دلیل خلافت ابوبکر پس چرا قید بیعت اولی
 یکست و غیر چون یکست که بیعت ابوبکر خطا و کاری ناپسند بود و ما را از سر
 نکند و در هر که بچنین معنی کند بکشید و او را چون غرور وقت مردن گفت
 که اگر وصیت کنم پیروی ابوبکر کرده نخواهم بود و اگر نکند پیروی پیغمبر کرده خواهم بود
 با آنکه آنچه گفته اند که حضرت پیغمبر وصیت داده بود که ابوبکر را در آن خلافت است
 چنانچه راویان معتبر نقل کرده اند و گفت که ابوبکر را زنده این در وقت بود که
 حضرت رسالت پناه شد که در پیوستن مردم از این ابوبکر علیه السلام
 بود و چون حضرت ابوبکر آمد با صحنی که داشت تکیه بر حضرت ابراهیم بن فضل
 بن عباس که در خود اسب رسیده و ابوبکر را در ساخت و خود را بجا نهاد
 بگذارد و از غزالی نقل شده که در کتاب ایما از حضرت ابوعبید الله نقل کرده
 که حاصل غشیش اینست که ابوبکر را منو خواست به آفر صفا و بعد از آن حضرت
 رسالت پناه گفت که چه حالت قوم را مقدم شده اند بی امر من از برای جایی
 که به اهل بیت من دارند و خبر بگو و اندر دهنهای ایشان از آتش و این طایفه
 از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده که حاصل معنی بعضی از آن اینست که وقت نماز
 شده عایشه بر کوفت که تو نماز کن و گفت که چه در توانی بیست عایشه گفت که راست
 گفتی و لیکن او در درمیت خشن تر از منم که قوم با منی که گفته و گفت که راست

کنند و من نخواهم که بیست که کسی با او گفت که بنام محمد پیوسته است و آن مرد
 یعنی عیاش شعلت زد و نماز کن بیست که پیوسته آمد و او را که علی نامت کند
 پس ابوبکر از برای نماز بیرون رفت پس تکیه گفته بود تا آنکه حضرت رسول بیرون
 آمد و مسجد رفت و نماز را کرد و با صحنی که داشت بیرون رفت و اهل مسجد بیرون
 بعضی میگریستند و بعضی میپاییدند و بعضی از آن ایام و آن ایام را با خود
 میکنند و حضرت معاشرش اهل بیت و اهل بیت ایشان میگرد و حکایت نقل
 ابوبکر از نماز جماعتی از معمر بن اهل بیت نقل کرده اند و بعضی از صفای اهل بیت
 گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابتدا با ابوبکر گرد و گفت این خبر در دنیا
 ظهور است و هر چه صاحب بعثت پوشیده و پنهان است آنچه در خفاست
 ذکر نموده ایم مختصر است از آنچه در کتاب اربعین ذکر نموده ایم

ما را نقلی قلنا من ارجو ان یصلی علینا و علی اهل بیتنا و علی اهل بیت ابی طالب

یعنی هر آنکه حق بگزیند از اهل بیت و در وقت ابوالحسن از حق و از آن عدول
 نکرد این بیت اشاره باینحضرت است که از حضرت رسالت پناه نقل شده که الحق
 مع علی و علی مع الحق و لیکن بقیة الحق و علی الموضع ترجمه اینست
 که حق با علیست و علی با حق است و از هم جدا نمیشوند تا بنزد حق من برسند
 این حدیث صحیح دلیل بر وصیت بر امامت ائمه است و علی السلام زیرا که از
 حضرت رسالت پناه در وقت شهادت ابوبکر باقی ماند و باقی ماند و باقی ماند

باشد و یفر علی علیه السلام و تابا نش که ملا و صاحب باشد از خیر است خدا می
 شود که علی و تابا نش باقی بوده اند پس ثابت شد که او بگو تابا نش بر باطل بوده
 بود و یفر حق اگر در حق می عرض و دانش و حق از او نکر و کار **لیس حق**
تخیر حیده و اصرار و کتب غیره از علی یعنی نیت
 و حق غیر فرجه و فرود نیامده است و در خانه فر علی در کتب مناقب این حضرت
 شافعی در تعریف این آیه و التیم از اهو و اصل صاحب که و ما غفری از این
 عباس نقل شده که گشته بودم با جوادان بنی فاشم نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 پس ستاره و مشاهد آنحضرت گفت که هر که این ستاره در منزل او افتد او وصی پس
 جوادان بنی فاشم برخاستند و نظر کردند و پیروز گشته است و در خانه علی بن ابی طالب
 علیه السلام افتاد پس جوادان گفت که آنحضرت در محبت علی علیه السلام و علی
 شده است پس این آیه را نقل شد **اطعت من شئ علی الزیم**
بانه الحق خاتم النبیین یعنی اطاعت کرده ام کسی را که اهل انقیام
 که صاحب که باشند شهادت داده اند که او وصی خاتم انبیا است بر که از او
 شیعه و بنی رواست که او اند از انش گفت از برای حضرت رسول صلی الله علیه
 آنکه کلیبی بر جسم و یاد و در حضرت بن گفت که انش کلیم با پس کن کلیم
 کردم پس گفت که در کس را طلب کن بیش از طلب کردم و امر کرد که آنحضرت را
 کلیم بنشیند و علی بن ابی طالب را نیز در خود طلب نموده با و بی که شوی بسیار و از

علی بن ابی طالب آمد بر کلیم نشست و گفت ای داد ما را برادر پس کلیم بر پرده
 در آمد بعد از آن گفت که ای داد ما را زود آری پس انش گفت که یباید که در کام
 مکانی که قسیم در پس آنحضرت گفت که این عرض که حقیم هست بر خیز و سلام
 بر برادران خود و انش گفت که بر خیزیم و یکایک سلام کردیم و جواب نشیدیم پس
 علی بن ابی طالب برخاست و گفت السلام علیکم یا معشر العتبه و بنی
 و الشهداء و جواب داد که علیک السلام و رحمة الله و بركاته و انش
 ای کلیم که چونست که جواب تو دادند و جواب دادند حضرت ای که است که چونست
 که جوابی برادران مرا دادی پس جواب دادند که طایفه صدیقان و شهدای کلیم
 یکایک برادران کلیم بنی فاشم بنی **شهدا العقیق و غیره**
علی عصیته المناهج السبل یعنی آید شده ام کسی را که شهادت داده
 عقیق و عاصی که آنحضرت را بیکر و دیگر او وصی با حق و شهادت بر آنکه آنحضرت را
 الله صلی الله علیه و آله نقل شده که گفت که الحال مسیبل نزد من آمده و گشت که تخموا
 بالعقیق فانه اول محرشه الله بالوحایه و اول بالنیة و اول بالقول
 و اول بالامانة و الشیعة بالجنة یعنی کشته قیق و اگر آن اول است
 که شهادت داده است از برای خدا برادرانست و از برای من نیز است و از برای علی
 بر عصیت و از برای او پیوسته شهادت و انفرادی شهادت است که آنکه آنحضرت
 را شهادت می دهد و اول که ده از شیعه ان انمودند و اول است بران علی

کنیده

نکرده اند و حدیث در کتاب مناقب این لغات از شافعی و در کتاب مناقب خلیف
 خوارزمی که از نحوه حدیثی اهل سنت است مذکور است عقیق چون یکدیگر
 علی بود معروف بر دست بدستش زکری با زار
لیقولوا من الحقین انما یكون من انما انما والعلم
 یعنی بهترین جواهر از برای ما یکین عقیق است که شاید وصیت امیرالمؤمنین است
 عقیق خورشید از برای ما از آفتابها و علمها باد که احادیث در فضل عقیق
 بسیار است از بعضی تفاهدیش که دفع خود افکند از بعضی تفاهد
 میشود که انما است از برای از بعضی فیه و میشود که حافظ است از برای
 از بعضی معلوم میشود که دفع کننده هر گز است از بعضی تفاهدیش
 که اگر کسی خاتم او عقیق باشد ثوابش چهل درجه بالاتر است از آنکه
 نمین خاشاک از برای دیگر باشد و از بعضی تفاهدیش شود که عقیق
 رافع غم است از بعضی که است تفاهدیش شود که حضرت سالت پناه آشتی
 که کینش عقیق بوده از برای خورشید یکم کرد و از بعضی یکم فیه میشود
 هر که خاشاک عقیق بوده یا ختم عقیق او با این خواهد شد و از بعضی یکم
 مفهومی میشود که حق تعالی دوست میدارد که بگوید و عقیق که در آن خاتم
المستقیم السطوح و تقیة الله العلم والعلم
 یعنی اطاعت کرده اند کسی را که گردانیده است او را مصطفی دلیل و تقیة الله

انبرای صاحبان علم و عمل حضرت رسالت چندین عبارت فرمود که علی علیه السلام
 امام و خلیفه و وصی اوست **ولیتا کلم الله خاتمہ انما العقیق**
لقد السؤل بالجلد یعنی میشود و حاکم و صاحب خیر است
 که از برای خدا اکثر خود را داد و فقیر در وقت طلب کردن فقیر شد
 زودی به آنکه را دیان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت امیر علی علیه السلام
 در مسجد رسول نماز مشغول بود درین اثنا سائلی از مردم طلب کرد کسی بوی
 چربی نداد حضرت امیر علی علیه السلام یکم شتر خود را بآن سائل داد و حال کوع
 پس این آیه را از شد انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
 یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم لکون این آیه را در منزل
 بر امامت حضرت امیر علی علیه السلام زیرا که حاصل معنی آیه نیست که نیست ولی
 شما معنی حاکم و صاحب خیر شما که الله و رسول و انکافی که ایمان آورده اند
 و زکوة و تصدق میدهند و مالی که در کوع اند نقل کرده اند که این آیه در وقت
 نازل شد که جعفر از یهود و بنی اسرائیل رسیدند و حضرت رسالت پناه گفتند که
 ای نبی الله درستی موسی یوشع را و صی خود نمود و صی تو کیست پس حق تعالی
 این آیه را نازل کرد ایندایندیت و چیزین کتاب از کتابهای اهل سنت
 مذکور است ما در کتاب اربعین ذکر آن گشت بهر که در ایم بعد
التصدقنا جی للمصطفی و خا و غیره من الجبل و الجبل

یعنی اجازت صدق مناجات که حضرت توفی با حضرت مصطفی و غیر حضرت توفی
 ازین فیض محرم شد و بنابر جمل و بجای که پیش از او بود بلکه چون این آیه نازل
 که یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرب فقلوا صدقوا بعین یدى بخوانم
 صدق یعنی ای جماعت مؤمنان پیش از آنکه با حضرت رسول مناجات کنید
 بر همدیگر حضرت توفی صلوات الله علیه وایت است که گفت که چون این آیه
 نازل شد یکدیگر را بطلان آیه ششم آنرا فرو ختم بده در هم و بعد از آن در دهم را
 مرتبه صدق کردم و در بار حضرت مصطفی صلوات الله علیه وایت شکم شد هم
 بعد از آن آیه منسوخ شد و پیش از نسخ آیه سومی حضرت توفی کسی شرفی که
 حضرت مصطفی شرف شده و سومی حضرت امیر المؤمنین کسی علی بن ابی
 نکر و اما جماعت مؤمنان و شب تیان بنا بر افسس عمل باین آیه نکردند و اما
 جماعتی که قادر بودند بعضی بنا بر جمل و بعضی بنا بر جمل ستم کردند و اتفاق از
 عمل باین آیه محروم شدند و اول این آیه استعالی بود که تا بر مردم ظاهر شود
 که ایا که و عسر و حزن قابلیت خلافت سید المرسلین نداشته اند

اللعن من کان اثباتا خلافة من غیر الله و خاتم المرسلین

یعنی طاعت کردم کسی را که اثبات است خلافت او بنقض فاش و نفس خاتم
 المرسلین بلکه بنده بشیعه امامیه و حبیب که امام و خلیفه مخصوص باشد
 یعنی قول خرج خدا و رسول بر باب امامت او بوده باشد و اما اهل سنت را

اعتقاد نیست که در حصول خلافت بیعت کافیست و نه که رسد که با قضا
 اهل سنت بیعت چند کس امامت و خلافت حاصل میشود و بطلان این آیه
 در غایت ظهور است زیرا که الله تعالی درین باب ازلی نژاده و در قرآن
 که الله اذن لکم ام علی الله تعالی توفی یعنی آیا خدا شما را اذن داده یا خبر
 افزونگی نمیدانید این آیه فهمیده میشود که هر کس که بیعت کرد خدا واقع شود و اگر
 بر خداست دیگر آنکه اثبات خلافت بیعت حکم بغیر از انزال است و حق تعالی
 در قرآن فرموده که من لم یحکم با انزال الله فاولئک هم الکافرین
 و در موضع دیگر گفته که من لم یحکم با انزال الله فاولئک هم الظالمین
 و در جمل دیگر گفته که من لم یحکم با انزال الله فاولئک هم الفاسقون
 و باین دلیل در جبهه یدیه نیز باطل شد زیرا که در آیه ایشان نیست که اگر
 کسی از اولاد طایفه باشد و خروجی پیش نگیرد باین امام میشود و این بیعت
 بی دلیل و بی اذن حق تعالی و حکمت بغیر از انزال است و دلیل دیگر بر بطلان
 در آیه ایشان حدیث متواتر است که حضرت رسالت پناه گفته که بعد از من
 خلفا دو از ده اند زیرا که زیر هر عددی در امامت تسبیح کرده اند و امام را دو
 نمیدانند مطلقا و اما که شرط نهیست زیر هر خروج را امامت بغایت
 پیوسته است زیرا که اگر امام نباشد خروج کند خروج اذن باشد و خواهد بود
 چون تواند بود که معصیت شرط امامت باشد بدین حدیث متواتر که اگر

دلیل بطلان شهادت و درود کرده است زیرا که هیچیک از مشهود و درودگاران
 را در آورده نیست بلکه آیات مذکور نیز دلیل بطلان شهادت و درود کرده است زیرا
 که چگونه دلیل بر حقیقت مذکور خود نموده و حکم بغير ما نزل الله کرده اند
لعلنا نجعلنا بآياتنا **دعاء لا اله الا الله**
 یعنی اطاعت نموده ام بر آنکه باین فاش ناسخ المثل که حضرت مصطفی
 او را طلب نمود و از برای ما باین جهات نظر این مختصری از حکایت باطل است
 که جماعتی از نظر اینان بخوانند حضرت مصطفی آمدند آنحضرت دلیل و برهان
 ابطال باین که ایشان نموده و ایشان قبول کردند بعد از آن این آیه نازل
 شد قل تعالوا لنوع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
 و انفسکم ثم نبدلھن فجعلنا لھن الله علی الکاذبین ترجمه ایشان
 که بگو که بپایند که تا ما طلب کنیم پس از آن خود را و شما پس از خود را و ما زنان
 خود را و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را یعنی ما را
 مثل خود را طلب کنیم و شما مردان مثل خود را پس ما بیک کنیم و بیک کنیم یعنی
 بیک دامن پس آنحضرت ترضی خاطر حسین را و بپایند السلام از برای ما
 حاضر گردانید چون نظر اینان این جمیعت را بدیدند برتر شدند و بسیار بگریه
 و اگر کسی که در آنحضرت بود اگر شاهد میکردند کسی چگونه این برگزیدگان
 خود را بیکار و دوستانه قرار می دادند **لعلنا نجعلنا بآياتنا**

اولا من خاتم الرسل یعنی اطاعت کردم اول کسی را که نازل
 بقبله ما و اول کسی که ایمان بخاتم الرسل آورد و آنکه حضرت رسالت پنا
 حلی الله علیه و آله بعد از آنکه عیسی برایش بچهل سال رسید است را بدین اسم
 دعوت نمود آنحضرت و صی خود را بر پیش و بغل تربیت نمود و چون پس
 ده سالگی رسید با ما آمد و تعالی بر ما نازل و سایر طاعات نمود و نیز در اهل
 ثابت شده که اول کسی از مردمان که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز
 جماعت کرد و ایمان با آنحضرت آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود
قدوت الشریعین **روحه الدین** **روح الدین**
 یعنی درستی که آفتاب برگزیده از برای البوسن روح فدای ترضی باشد
 که صاحب معجزات است بدانکه آنچه در میان اهل قبل مشهور است روحش و
 نوبت از برای حضرت ترضی واقع شد بکثرت در زمان حضرت رسالت
 که مریدان آنحضرت مصطفی را در دامن داشت و یکمرتبه دیگر در وقتی که آن
 خوارج معاودت نمودند برین سخن رسید و خواست که مدین بجهت نازک
 و چون از آن زمین بیرون رفت استغاثی آفتاب از برای آنحضرت کرد
تکامل الشریع **بآذان خالق اللسان بالقرآن**
 یعنی حضرت ترضی تکلم کرد با آفتاب و آفتاب بوی سخن نمود باذن
 خالقش که بخشنده نعمتهاست **الشمس قد شهدت علی الباقی**

خوبی تا بعد از علم و العمل یعنی آفتاب شهادت و ادب است
 حضرت مرتضی علیه السلام خوشحال تا بعد از آنحضرت در علم و عمل و آنکه
 خواندنی که از همه محمدیان اهل سنت است در کتابی که بنده خود است
 مصطفی محمد بن سید الاولین والاخرین صلی الله علیه و آله و آیه خود
 که بعد از علیه السلام گفت که یا ابوالحسن بگو که باقی است که او را تو حکم فرما
 کرد پس علیه السلام گفت السلام علیک یا ایها الصمد الطبیع لله
 پس آفر گفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المومنین
 و قاید المومنین یا علی انت و شیعتک فی الجنة یا علی اول
 من تشق عنه الاض ثم انت و اول من یحیی محمد ثم انت و اول
 من یکمی محمد ثم انت ترجمان کلام بعد از جواب سلام این است که یا علی
 تو و شیعه تو در بهشتید یا علی اول کسی که از قبر برودن می آید محمد است و
 بعد از آن تو و اول کسی که زنده می شود محمد است و بعد از آن تو و اول کسی
 که سوت پرشاید می شود محمد است و بعد از آن تو و شیعه محمد است
العلیم و ذی السعاده فی الصلوات مع علم لی یعنی روح من
 فدای مرتضی باد که عالم صاحب عمل است و در مشکلات سوای او مرتضی
 نیست بآنکه در مشکلات رجوع بغير آنحضرت کردن جایز نیست زیرا که اول
 مشکلات در دین علم است که حضرت مصطفی باشد و آنحضرت چنانچه

عقد

قل

قبل ازین شکوه ما ختم فرموده که من شمر علم و عمل در اوست پس هر کس
 خواهد باید که بسوی در آید پس کسی را جایز نباشد که طلب علم از غیر علم خود که حضرت مرتضی
مدینه العلم من جبرایله و یا علیم یکن سواد علی
 یعنی مرتضی علم کسیت که جبرائیل عالم و در دین علم نبوده است مگر برادرش
 که علی بن ابی طالب شد **کل سلم التیق لم حیده و حیده**
مثل من یخاتم الرتل یعنی مثل صبح پیوست صبح جدید و حیده
 دی مثل صبح خاتم الرتل است و این شیعہ و شیعیان در ولایت کرده اند که حضرت
 الله صلی الله علیه و آله گفت که یا علی سلم سلمی و جبرائیل حربی و محمد
 صحریت در آنکه هر که از حضرت مرتضی علیه السلام بخار برادر است و این
 دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا بخار بر غیرین و امام جمیع اهل السلام است
 بلکه فرض است **قد کرم وجهه الکریم خالقہ عن العبادہ**
للات و العمل یعنی کرم و کریمی ساخته و جدا می علی را خالقش از عباد
 لات و جبرائیل این دو اسم دوت اند بر اهل علم و دانش و شیعیان است که حضرت
 مرتضی علیه السلام هرگز نبی را بعد از خود در دنیا نیست که کامل نیست چون نام
 آنحضرت را ندانند که ویست از کرم الله وجهه میگویند که **کرم الله وجهه**
عظما و کلیم عظم برین و علم عمل یعنی خود خست تمام طایفه را
 که تعظیم نموده است را و دل ایشان از بهت بمیل و پر غیبت نشد فصل کرده اند

بنام

که ابو بکر خاتم نبوت بود چهل سال از آنکه متولد شد و در میان نیکو سادات را
 عبادت نمود **اطاعت من قتلته فی شان الله وعلی بن ابی طالب**
فی شان علی یعنی اطاعت کرده ام کسی را که آمده در شان او علی بن ابی
 طالب است و علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار اهل بیت قوت خود را با وجود کمال آبرو
 تصدق نموده در شان ایشان سوره هل ای نازل شد این حکایت در تفسیر علی
 که از تقاضای اهل سنت است باین عنوان مذکور است که حضرت امام حسن و امام
 حسین علیهما السلام بر پیش شدند حضرت تفضی علی السلام روز سوم مذکور
 و چنان حضرت فاطمه کز ایشان که حضرت امام دهم مذکور است روز سوم مذکور
 چون از اهل دنیا چیزی در سر کار ایشان نبود حضرت تفضی علی السلام
 صاع حواری شمعون بر روی کلاه آنحضرت بود گرفت که تائید الله بخواند
 آن چشم از برای او برسد حضرت فاطمه علیها السلام یک صاع آنرا از در دوش فرست
 نان بخت که هر که ام بگوید آنرا آموک کنند چون حضرت تفضی صلوات الله
 نماز مغرب بگزارد و بخیزد آنچون آن را حاضر ساخته که بدان اظهار کنند این
 آنرا میکنند با طالب خود پس تمام خود را بوی دادند و آب طالع روز
 کشودند و روز دیگر فاطمه علیها السلام یک صاع دیگر بخت و در شب دیگری
 که پدرش شهید شده بود با طالب خود در صومای سال خود را بوی دادند و

بر آب طالع افشان نمودند حضرت در آن پناه در روز چهارم بر منتهی صلوات شد
 و آنرا در کسکی وضع در اهل بیت خود شد و نمود که بر این شد پس بخواب
 جبرئیل نازل شده سوره هل ای را در شان ایشان نازل کرد و ایند نقل است
 که مایه از برای ایشان از آسمان نازل شد و گفت که از آنرا آموک میفرمودند
اطاعت من افند من الکریم تعنی بنو فاطمه خاتم النبیین
 یعنی اطاعت کرده ام کسی را که خدیو خود را از پدر و مادرش بخواهید در دوش
 خاتم النبیین است ایشان آیه است و من الناس من پیش از انشاء
 مرسل الله ترجمه این آیه باین تفسیر میفرماید که از مردمان گمانی که خود را
 میفرمودند و خود را معصوم میگویند بعضی از تفسیر میفرماید که این آیه تفسیر
 کرده اند و احتمال دارد که تفسیری همین فرموده باشد یعنی خود را معصوم میگویند
 و پیروی و از او میسازند از عذاب محمدی از ثوابش شری یعنی پیروی و از او میسازند
 بر هر تقدیر معنی بیت درست شده که این آیه در شان حضرت تفضی آمده بعد از آن
 که در فرشت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از برای رضای جانشانده و تعالی
 بگو ای تفسیری از این حکایت اینست که بعد از آنکه ابوطالب که ناصر معصوم حضرت
 رسول بود وفات یافت طوائف کفار و تعلیم ابیسیس تلبیس تفاق بر قتل حضرت
 رسول الله نمودند و آنحضرت بفرموده خدا و تعلیم جبرئیل در آن شبی که قرار داده
 بود که بر سر آنحضرت آید و او را شهید کنند فراموشده بغار رفت و در آنجا پنهان

عقودت با الهی در در خانه ساخت و دو کبریا صوفی در در خانه کشته
 آنحضرت در وقت پیرون آمدن آنکه اجل بن ابی طالب علیه السلام گفت که تو باید که
 در پیش من بخوابی که تشنه گیسو گیسو گیسو در پیش خود خواهم
 اینجور فرموده رسول الله در پیش آنحضرت بخوابید از روی اخلاص بی خوف و ترس
 و بر روی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خود را بر این می کشید خود را بر این می کشید
 مشرکین جمعیت نموده که حضرت رسول الله را در پیشش بقتل رسانند چون خطبه
 نمود دیدند که حضرت امیر از پیش آنحضرت فرموده بطلب رسول الله ببر و بگو
 و بگو ای فارغ نشد و حق تعالی ایشان را زکو رساخته که شد که داخل غار شود
 بود اما ما بچنانکه در پیشش بیخفت خوشدل و باکش نبود از کفایت
 نه بدای که دلش همچو سیدیل زین نشت و دوش بر دوش بی نهان غار

و دوت آل نبی یافتیم به قضیت حضرت مصطفی صلوات

یعنی دوست داشتیم آل نبی را و افتاد ایشان کرده ایم و این قضیه کرده ایم
 معنی چندی که حضرت مصطفی در مدرسه دار و از تعلیم رسالت و هدایت قبل از این
 کردیم که آیه قل لا اسئلكم که در سوره آل هم است دلالت میکند بر اینکه آنحضرت
 رسالت آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بخت اهل بیت است پس هر که بخت ایشان
 داشته باشد در محبت صادق باشد و حقوق آنحضرت کرده خواهد بود

المختار آل نبی الکعبه هم و ما طمع قط لا انفسا و لا نسل

یعنی اطاعت کرده ایم آل نبی را و افتاد کرده ایم ایشان و اطاعت نکردیم ما را
 او را و جعل او را و جعلی با یکدیگر که از برای شک خفت کند و فعل یعنی را از آن

کاتافوس ابی ابراهیم و ما لاک و لیج ابی العباس

مثل شافعی و کسی که بر پیش زو طاعت و مالک و ابی جریل که صاحب جبل است
 جبل یعنی نقصان عقل است بدانکه ابی جریل که اهل بیت است او را عالم عظم میزند
 نعمان است ابی سراب است ثابت است سر زو طاعت کابلیت زو طاعت عالم است
 تیم الله است اهل بیت است در کتاب بعال خود پنجین ذکر کرده اند

یعنی و سبکی ابا عظیم و منه اسما اهل العظمی و الکلی

یعنی میخیزند از روی عظم ایشان که ابی جریل است و میگرداند و میگرداند
 او اهل فرم از اصحاب عظمیایان که قویهای زشت ابی جریل و منار میخیزند
 که اندر زیر که میخواند عظمیایان چون بنظر عقل عظمیایان میخیزند که ابی جریل
 نمایند و میخیزند و چون عظمیایان نمایند که این حال فضل دین خدا را خواهد

بنی عباس را فخر کریان می شود و اهل عظمی خیر و طاعت و ائمت

واحد الی بالرجل یعنی طلال که دایم است اعظم ایشان که
 ابی جریل است خمری را که میخیزد پشت در دوشش کم شده باشد و طلال که
 است طری بر دماغ او و در دوش عظمیایان در دوش صاحب عظمیایان هر از نه شده باشد

والله عجزوا لکنا بحمده العبدان من خلق الله

یعنی برپنجیدن حرم ایغیر حرم جائز دانسته زنا کردن با جموع و بقعده مباح تصور کرده است
 و قریب خبرین علم که زنا باشد عفت و باطل الی جیفه این است که اگر کسی عداقت کند
 محارم و مثل مادر و خواهر و غیر آن عداوتی با قاطعی میشود و اگر بی قصد زنا است
 حد میشود **و ترجمه آیه الطعام غلبه الطیخ از الی اعظم الزنا**
 یعنی بچنان الی جیفه غاصه طعام از کرم و حرم غیر آن مالک آن می شود بهر آن
 کردن این قول لغزشیت از اعظم لغزشها یعنی غلطیت از اعظم
تدلیق و در حدیثی آمده است بروجعوا و الباطل ایصال
 و طعن مباح است فرزندان زن که از شوهر دور باشد بشوهرش محل الزنا شود
 هرگز آن زن نرسیده مثل سینه که در دو شق باشد و زن در مغرب و بوقت
 و کیل عقدی واقع شده باشد و فرزندی که از آن نرسیده و غیر الی جیفه
 بشوهر دارد و اگر آن شوهر زنا نکرده **و ترجمه آیه البطل**
و طیخ ترجمه الکاتب البطل یعنی بقعده و باطل ایلام علم ایضا و یا
 نجس یا زود که که باشد و از نجس یا زود فتوای برای الی جیفه
 است وین خدا را ایضا و ای خود را و بی عتبار ساختن چنین مستحب
 و ایلام دیگر ایست نیز فتوای خود را پس ای طیخ مین خدا رسیده اند
 مرا الله اشعشع ایلام ایست بروجع و عفت و مثل او ایست حکما
 کسی چون شناسد ایلام اعظم بود بدمی زو و طاعلام مستعد

زمان شهری اند از اعتقاد باطل این شهری نیست که گفته که درین
حق تعالی ممکن است و ممکن نیست است که را بگوید و صورت چشم دیده شود و چون
ممکن نیست که در آن شهر اندلس که در غربت پیشه شهر چین که در مشرق است
پیشند و جایز نیست که چنانچه گفته که حق تعالی بی پر و بال بر پرواز نماید و چون
پرد او را غلبه کند بنده را فاعل فعل خود نماید و غیره و حق تعالی را امر از خدا میسر
اعتقاد باطله اینچنین است **و گفتند که قدرت حق تعالی**
و بین الامرین است یعنی بر خشت شدم از مذنب قدر و دل
شدم از مذنب جبر و در میان این دو امر می ظاهر شده است از برای این که
غیر این دو امر است به آنکه جبریه چند طایفه اند یک طایفه ایشان جمیع اند که با
صفوان بن همیه باشند ایشان اعتقاد نیست که افعال بنده تمام از جبر و
فعل مذمت و بنده را قادر بر فعل نمیدانند و گمان کرده اند که فرق در میان
حرکت کسی که در شش داشته باشد و حرکت کسی که در شش نداشته باشد نیست
که از جمله متر است مذمت یکدیگر است بشهر میسی را که از جمیع است که گفته
که جابرش عقل است از شتر زیرا که بجوی که رسد و عطف میکند اگر چنین
از آن جوی خود و خود دیدار جستن میکند و اگر مقدر و خود نمیداند نمیدانند
چنانچه فرق در میان فعل مقدر و غیر مقدر در خود میکند و بشهرین فرق نمی
کند پس جابرش عقل از شتر باشد یک طایفه دیگر از جبریه شهری اند که با باطن

البوس شهری باشند میان این زمان اگر ملک شهری نمیدانند عقاید
ایشان نیست که جمیع افعال بنده از غیر و شش فعل است اما بنده را قدرتی
است بی اثر که اگر خدا افعال بنده را خود خلق میکند بنده میتواند که فعل
خیر و شر را بکند و این قدرت بی اثر را کسی نام کرده اند و گفته اند که بی اثر
معقول فرق کنند در میان حرکت صاحب شش و حرکت کسی که شش نداشته باشد
میگویند که صاحب شش در اصل قدرت ندارد و کسی که شش ندارد قدرتی را
ابلی اثبات این غایبیت که میان عالم هستیا نموده اند و طایفه
در شهری تیار این مذمت نموده و یک طایفه دیگر از جبریه فلاسفه اند که
را حکم کرده اند مثل ابوعلی سینا و فاضل و باطن ایشان اعتقاد باطل است
اینست که بنده فاعل فعل خود است اما بنده مضطرب حق تعالی را در افعال
و شش مضطرب گردانیده باطنی کسی که طاعت و عبادت کرده و شش نموده
ترک آن کند و چنین کسی که شش بفرموده باز ناکرده و مقدر و شش نموده که ترک
خود ناکند بره عقل پیچیده نیست که در مذمت که در شش باطل است
زیرا که نه جمیع عقل ظاهر و بدیهیت است که آنچه بنده میکند از غیر و شش فعل است
و فعل غیر نیست و آنچه بنده کرده تا در ترک آن بوده و آنچه ترک کرده تا در فعل
آن بوده و بنا برین است که عقلمان از یکدیگر کلامی کنند و اگر از کسی بپرسی آزادی
رسد که مقام می کنند و گاه عفو میکنند بر جبر لازم می آید که اینها همه باطل است

بصورت باشد در کتاب به اوست که تقسیم مذکور است که شخصی که سنی بوده و در مذبح
 داشته بگویم خود داخل شد تا محرم را بدین فرست که او را از آن که آن مرد محرم است
 تو مذبح خود را بطل می کنی من چنانچه در مذبح خود را داده و جری چون این کلام
 بشنید خاموش شد و ترک آن را محرم کرد و شخصی نماند که از قول این مطالبه جز
 لازم می آید که بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امر و نهی هر یکی چیست باشد این
 قول و مذبح مخالف قول خدا و رسول خدا است و مذبح است و او را در
 بسیار و کفر و صواب مذبح جری وارد شده و مذبح طایفه دیگر از مخالفین که مشرک
 اعتقاد این و در مذبح فاعل فعل خود است و خدا قادر بر فعل است بهر معنی
 از ایشان گفته اند تا در پیش فعل نماند نیست و اینها نیز را قدریه و منوفیه
 گویند و آنکه در مذبح شیعی عیسی خیر این و مذبح است به معنی وریا
 این و مذبح حضرت امام جعفر علیه السلام است که از جبر و کفر و تعین است
 این و مذبح حضرت و تعین نیست بلکه امر است و میان این دو امر اگر
 که مذبح حق نامش نیست که غیر این و مذبح است که امر است در جبر و
 که مذبح نامش نیست که امر است که در مذبح جبر و تعین و حکمت اهل
 و قدر و تعین که مذبح معتزله است اهل است و حق نیست که مذبح
 فعل خود را از خود و شریعت و قادر بر فعل است و ترک است شیطان و جهل بنده را فعل
 شریعتی بنماید و فعل که بنماید الهی محسوس و عالم باشد بنده را ترک شریعت

و عمل غیر امر بنماید و او را بنماید خود و او را پس اگر بنده تابع امر حق
 شیطان شد و ترک شریعت و معصیت کرد و مذبح جبر و تعین خواهد بود و او را
 عقل کند و خدا را اهل است و او را ترک شریعت و معصیت نشود و حق را ترک خواهد
 بود و این امر بین این است که مذبح نامش نیست و هر که در تعین این
 غیر این گوید باطل و از درجه مذبح است **و عمل اهل طایفه اگر کجاست**
 و این کلام از قدم برون زرد لعلین پیر یزید از مذبح جبر و تعین امری
 بگرفتند و در میان این هر چیزی که مذبح جبر است بی بهر عقل و تعین
 کبر است و خدا من بنماید باشد و قدر قول قدری نیز در مذبح است
و عمل اهل طایفه اگر کجاست
 یعنی بری شده و از برای اینهاست هر وقت که مذبح اهل طایفه را در مذبح
و عمل اهل طایفه اگر کجاست
 یعنی بری شده و از برای اینهاست که امر است را بنده و بنده کرده و بنده
 که امر است الهی امر است که امر است **و عمل اهل طایفه اگر کجاست**
و عمل اهل طایفه اگر کجاست
 یعنی بری شده و از برای اینهاست که امر است را بنده و بنده کرده و بنده
 عصیان و زید و کجاست از آن که در مذبح جبر و تعین باشد و بنده
 کرده و تعین از برای این است که حضرت رسالت پناه اسامی بن زید و کجاست
 نموده و عملی که امر است را بنده و کجاست اسامی بن زید و کجاست

که اسامی را بشکزد و در وانه شود و گفت که در کتب دیگر از ایشان که اسامی مختلف نایه
شیه و بی این عبارت از آن حضرت روایت نموده اند انقد و بعضی از اسامی
الله علی من خلف عن پیش اسامی یعنی روانی سازد که اسامی از لغت خدا
باز کسی که خلف نماید از آنکه اسامی در نزد حضرت امیر المؤمنین برابر تر و در نگاه
داشت و عرض حضرت این بود که در میان اینها بعضی منافی شده و کسی نباشد که در خلف
با حضرت امیر نماز نماید چون عرض حضرت رسالت پناه شسته دریافت ابو بکر
از خیمه گاه اسامی بر نیامده و حضرت را نیست شمرده منافقان ابو بکر را امام دانستند
روایت کرده اند که ابو بکر نیز از اسامی فرستاد که حضرت عمر بگوید که در میان باشد
اسامی در جواب گفت که ابو بکر را که حضرت داده که حضرت عمر بنیو القدر ابو بکر
و عمر از لغت خدا و نیزین مصطفی اندیشد اگر ده از ایشان که اسامی خلف و در زنده
و با اسامی فرستد بلکه اسامی را از منصب خود معزول ساختند و از عیایب است که
از او داشتیم که از کارهای عیسیان است نقل شده که در کتب جامع گفته که حضرت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش جایز نیست اما بعد از وفاتش
جایز است زیرا که ابو بکر گفت داشت که عمر همراه اسامی بود از قول ابو بکر می دانیم
اینکه که خلف حضرت رسول در حیاتش نیز جایز باشد زیرا که پان کردیم که عمر می گفت
نموده که داشت که حضرت رسالت پناه وصیت نام بر نویسد **ایستادن**
لقد کان من الله من سواد لک و الله تعالی

یعنی بر می شدم از جعفری که سباده شده باطن ایشان بسیار می گردید و خود
و پیوسته فانی از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که از آنکه وصیت کنی بسیار
در دل نه به هم برسد اگر توبه و استغفار را از الله بخواند و سعادت یابد و اگر توبه و استغفار
نکرد آن که توبه بسیار زیاد میشود تا آنکه دل تمام سیاه شود **قد گذشت**
بعضه النبی و بعضه من نیکوکاران و بعضه من الخاسر الجلال
یعنی تحقیق نگذشت که در میان اینها بعضی از او منصب نموده که ش را و این از
عادهای بزرگ بود که بعد از مصطفی واقع شد و محضی از نیکوکاری است این است که
خاصه این ترقی که منافق و بیجا بود و محضی چنین دید که نگذاشته اند که در کتب
حضرت رضی چیزی از انزال دنیا بوده باشد بدو رخ حدیثی ساخت و گفته که از حضرت
مصطفی شنیدیم که گفت که کسی از ما بخیران میراث نبرد چه از ما میماید
است کس فرستادند و کیل حضرت فاطمه را از فک پره کن کرده با آنکه ایشان
نبود بلکه فک را حضرت رسالت در حیات خود تمایک حضرت فاطمه نموده بود
ابو بکر و عمر از خدا ترسیدند و در کوفت ایشان کردند و از او امانت بوی برت
و از انجیزش که اهل سنت در کتبهای صحیح خود نقل کرده اند از نبیه نموده
صحیح بخاری و صحیح مسلم را اعتقاد تمام بهجت آن دارند نقل شده که مصطفی
که فاطمه بنصفه متقی و بی بی مایه ذیها یعنی فاطمه پاره تن من است چه
آز او کند او را از او کند و ایس در واقع باز از فاطمه مصطفی را از او کرده اند و حق

یعنی اهل کوه ام کسی را که طهرت و لا تش و مطهرت حدش مثل اهل
 خانه ام که رسول **طهرت کان بیت الله مولد اکثر مولد ما**
کان الولد خوشحال او که بیت الله محل ولادت است مثل مولد او
 کسی را از رسولان نبوده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه نشسته
 که اشرف عالم است هیچ پیغمبری و هیچ رسولی را انجمن ولادت نکند هیچ
 در کعبه نشایه لعل صلی نقل شده که این تعجب گفت که با جاس برین عبد
 و جاسی و دیگر نشسته بودم هرگز بر پست اندام او که فاطمه است مادر امیر المؤمنین
 آمد و بوسید و بوسید و بوسید و در آن است اندر و زایدن در او ظاهر شد
 پس با پروردگار و با جات کرد و از جمله عایش این بود که یکی این فرزند کی
 در شکم دارم من زایدن را آسان ساز این تعجب گفت که دیدم دیوار خانه
 شکافته شد و فاطمه داخل خانه شد و از پیشم با غایب کردید و شکاف دیوار
 شد و خواستم که فعل خانه خدا را بکشایم میرز شمس خستیم که این از او
 خدمت پس حضرت فاطمه بعد از چهار روز پیران آمد و حضرت امیر ادرست
 داشت حضرت فاطمه علیه السلام حکم بجای می شد که بعضی از آن نیست که
 حق تعالی بفرموده برگردانیده است و فرموده از همه زانی که پیش ازین بوده
 من داخل بیت الله الحرام شدم و خورددم از میوه های بهشت و روز قیامت
 و چون خواستم که بیرون آیم خدایت کردم که فاطمه علی نام کن او را خداوند

میکند که نام او را از نام خود بیرون آوردم و او را با دست خود با دست خود
 او را بر کتفهای پنهان خود گرفت که دانیدم و او را نکستی که گفته باشد از خانه
 و از آن که بود در پشت بام خدایین و در پاک داد و شمار را از همه چیزها و از
 آنکی که دوست دارد و او را وای بر آنکس که بغض او داشته باشد و از آنکس
 دلیل رفتن علی اگر خواهی این کلام دمی گوش خویش میدار
 چو خواست مادرش از بر زدنش غایبی درون خانه نهش به او جاست
 پس آن خطره با حشر ام داخل شد در آنوقت که شمس بر او مریم وار
 بدین چو خواست که آید پس از چند قدم نه نشسته که نهش برو علی که از
 فدای نام چنین زاده بود و جانم چنین نامم که زینب ابوالی الا بهار
 آورده اند که در آنوقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حضرت زهرا
 صعه برین صد جان پیش می آمد و گفت که یا امیر المؤمنین قریب است که
 در خاطر من یکدیگر رویم که از حضرت شناسد که من هست تو را مانع می شود
 اگر اجازت فرمائی بپرسم گفت پرس گفت یا امیر المؤمنین تو فاضلری با
 آدم گفت یا صعه صعه نه است که در نفس خود را بستاند یا چون میری
 بگویم آدم را چون از کنه منم که زدی بدان نزدیک شد و بخورد و برین
 چرخ بود و من بدان نزدیک نشدم گفت تو فاضلری یا فاضل گفت نه
 بر قوم خود دعای بگردان نکردم پس این نوع بعضی کاف بود و پیران

مسیح بن جوان اهل شنت گفت تو فاضلتری یا ابریم گفت ایام
گفت رت ارفی کیف تخی الموقر من کتم لو کشف الغطاء ما از
یقینا گفت تو فاضلتری یا ابریم گفت حق تعالی موسی را بر سالت فرست
پیش من چون گفت من میرسم که مرا بشد که من یکی را از ایشان گشته ام
هرون را با من فرست چون حضرت رسول ص را فرمود که سوره بر است را بر اهل
مکه بخوان و با وجود آنکه از صد دید قریش گشته بودم اصلا نمی شنیدم برقم
برایشان خواندم و تهدید و وعیدشان کردم گفت تو فاضلتری یا ابریم گفت
میرم یا ابریم در مسجدی که محض بود چون وضع مجلس نزدیک شد آواز آمد
که هرون رو کرد این خانه عبادت نه خانه ولادت و مادر من که خانه بود
هرون که میر بود چون وقت وضع حمل شد آوازی شنید که در اندرون کعبه
آی من آنجا در وجود آدمی است راست گفت ای ابریم المومنین و بعد از آن دو
بهری در مدح آنحضرت بخوانند **الحمد لله الذي جعل في**
قوله ليس الشك في الله الا في بعض قصده که در غیر نزد موت که صحت کند
که محافظت نماید در طاعت از کراهی محضیان **قال في حقيقة كلامه**
في الاصح من اجل كلامه یعنی گفت پس ختمه که کلام راست
پناه بنیان و هر زهدت و شرم نکرد از جاسید ابراهیم فخری ازین
حکایت اینست که رسالت پناه در مرض الموت گفت که دولت و کاف خدایا

که تا از برای شما چیزی نبویسم که بعد از من مگر آنست که در گذشت که در
و کاف خدایا در نزد و گفت که مرض بروی غالب شده و در میان میگوید که کاف
ما را بر است جاعلی از من اشدن که با هر هم مشورت بود و قصد یقین عمر
کردند و مومنان عمر را منع در جوف خود غافلانه شد حضرت گفت که فوفا
من سزاوار نیست پس از مجلس برخاستند و هرون رفت و این طریقه
که فوادی که از عهد علمای اهل سنت است گشته که منع کردن عمر رسول خدا
از نوشتن وصیت دلیل دانی غرست پیداست که آنحضرت وصیتی فرما
کرد که امت بدان عمل نمایند که در سبب عقوبت آتی خواهند شد
برین گذشته است که وصیت نامده گشته شود این مرد ابراهیم را از حضرت
رسول اعلم دانسته و مخالفت رسول را در جانش جایز دانسته و بعد از وفات
جایزه دانسته این گفتگوی کسمیت که از فعل و فهم عاری و بری باشد
نقل شده که ابن عباس را از نزدی که منع وصیت در آن واقع شده میگرد
میگزیسته از تاریخ بعد از نقل شده که عمر در زمان خلافتش بعد از عباس
گفت که بعد از منم که در باب خلافت پیش من خواهد وصیت کند بنابرین
گفته ام که آنحضرت وصیت نماید **من المومنین من مات**
و عنده ما لم يات به السلام یعنی نهی کرد از تصحیح و تحریف از
جاعلی که او را بود و حواله کرد پس چیزی را که آنرا احلال گردانیده نامحرمها

بر آنکه نزد شیعه ثابت است که در زمان پیغمبر و ابوبکر حلال بوده و آقا
 اهل سنت ناطق است که این دو قصه را حرام ساخته و اهل سنت بنا برین که
 عقلمانی ایشان مریض است فکر میکنند در یک عمر چکار است که حلال را حرام
 سازد و کتب اهل سنت مذکورست که در بابای و زکریا گفت که متعاقب کاشتا
 فی عهد رسول الله و اما احمد و ابا حنبله یعنی دو قصه در زمان رسول الله
 بودند آن دو قصه را حرام میدانم و بر آن عقاب میکنم اگر کسی بگوید نقل شده
 کردی از اهل شام از پسر عمر پرسید در باب تمام زنان در جواب گفت که
 حلال است آن مرد گفت که پدر تو نمی گوید که پسر عمر گفت که اگر پدر من
 کرده باشد و رسول الله علیه و آله کرده باشد پیغمبر را ترک میتوان کرد
 بقول پدر من و از بعضی از کتبهای اهل سنت نقل شده که کسی متع
 میکرد از وی پرسیدند که دلیل تو بر حلال بودن متع چیست در جواب
 گفت که دلیل من قول عمر است زیرا که گفت که متع و ج و متع زنان در عهد
 رسول الله حلال بودند و من آنرا حاکم میکنم من قول عمر را باطل می دانم
 اما متع و متع را قبول ندارم **که رجب تحت المظفر عمر**
شبه الکفر و النفاق و اللذل یعنی چون دوست دارد و محبت طایفه را
 که همسازند با کفر و نفاق و فساد است **خلف جماعه المومنین**
لن جماعه المومنین یعنی ضد متع محبت پیغمبر و محبت عمر

نمودن این دو محبت احتمال ندارد کسی که اندک فهمی داشته باشد پیغمبر را
 دوست داشته باشد بشود که غرض محبت پیغمبر است چنانکه کرده و در وقت
 رحلت نسبت بدینان محبت داده و علی را که حبیب آنحضرت بوده از آنکه در
 آتش کجاند پس از آنوقت و امانت چنانچه مذکور خواهد شد محبت فاطمه را
 مذکور دارند و غصب کرده اند پیش نمودن این است که عمر را دوست نخوا
 داشت و اگر با حینال عمر را دوست دارد رسول خدا را دوست نخواهد داشت
 ای ماه ذی الحجه محبت پیغمبر افشاده راه مهر صندل از در باب عمر دم
 از عهد نبی کی جمع تو ان نموده باطل نور **طلوع این شمس بطایفه خجریه**
و فرج قلب آل خاتم الرسول یعنی خوشحال کسی که پاره کرد شکم
 عمر را بخوبی خود و شاد گردانید دل آل خاتم الرسول را بداند که ابولولو غلام خجریه
 بن شجر بود و خیره از جلد منافقان و صاحبان عمر بود و عوی فیما بین ابولولو
 و خیره واقع شد عمر جانب خیره گرفت ابولولو متوفی در بانی و باید بجان
 خجری بهرسانید و عیسی که عمر را آماج میسر گرفت خجری بشک عمر زد
فما یومئذ یوم قتلک و یوم عید لغیر العلم و الحیل
 یعنی که دید روز فرج و شادی روز قتل عمر و روز عید انبرای صاحبان علم
 و عمل بدانکه روز نهم شهر ربیع الاول که عمر در آن کشته شد از روزهای کثرت
 در فضل و شرف و مبارکی این روز حدیث طایلی از احمد بن حنبل نقل

شده محقری از آن نیست که گفت که قصد خدمت حضرت امام حسین
علیه السلام نمودم در نهم شهر رجب الاول و آنحضرت امر کرد خدمت خود را که
لباسهای خود را بقدرا مکان بپوشند و خود سوزی و پیش آنحضرت گذاشته
بود و بخت خود و خود میخواست گفتیم که فدای تو باد و پدر و مادر ما این رسول الله
آیاتا باشد بهت از برای اهل بیت دین روزی پی گفت که کدام روز را
که خوش غلیظت نزد اهل بیت از این روز هیت کرد پدرم که ضایفه
داخل شد در این روز که تا سه شنبه رجب آید باشد بر جدم رسول الله صلی
علیه و آله و گفت ضایفه کردیم سید خود امیر المؤمنین باد و فرزندش حسن
حسین خیری بخورند با حضرت رسول الله صلی علیه و آله و آنحضرت قسم
میکرد روی ایشان و حسن و حسین میگفت بخورید کوار با شما را این
روز نیست که قبض میکند الله تعالی در آن دشمن خود را و دشمن جد شما را و
مستجاب میازد در این روز دهای شما را بخورید که این روز روز نیست که
قبول میکند در آن اعمال شیعه شما و حجاب شما را بخورید که این روز نیست که
راستی شود در آن قول الله تعالی فَمَنْ لَمْ يُحِبَّ مُحَمَّدًا وَآلَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ خاویه باطله که
بخورید که این روز نیست که می کشند در آن شوکت کسی که بعضی جو شاد
بخورید که این روز نیست که بولاک میشود آن فرعون اهل بیت من و
ظالم ایشان و غاصب حق ایشان بخورید که این روز نیست که الله تعالی

باطل و نابودی سازد در آن عمل ایشان ضایفه گفت که گفتم یا رسول الله
است تو کسی هست که هیچکس این صفت کند پس رسول الله صلی علیه و آله
گفت که یا ضایفه جبت از منافقان ریاست را بر خود خواهی بست و کارهای
برای ریاضه خواهی کرد و در دانه ایست بخت خود دعوت خواهی نمود و مردمان را
راه خدا منع خواهی نمود و تکذیب برادر و وزیر من خواهی کرد و خرم را از برادر
دور خواهی کرد و اندیشه نفوذش نخواهد کرد و الله تعالی نفوذ او را بر تو
ساخت ضایفه گفت که گفتم یا رسول الله چه نفوذش بکنی که الله تعالی هلاک
سازد در حیات تو گفت که یا ضایفه دوست ندادم که جرات کنم بر قصار الله تعالی
و آنچه علم الله تعالی بر آن سبقت گرفته بکنی از الله تعالی طلب کردم که بگرداند
برای روزی که در آن هلاک میسازد الله تعالی او را فضیلتی بسیار ایام تابا
گشت خود را از آنرا دوستانم شیعۀ اهل عجم و دوستان ایشان پس
و حق و دین الله تعالی و گفت یا محمد بوده است در سابق علم من که بر سر تو
و اهل بیت تو مختار و بلا نای دنیا و ظلم منافقان و غاصبان از بنده کافران
پس بعد از گفتگو با خدا بابت شدت عذاب ایشان و غاصبان حق
اهل بیت و محله بودن ایشان در جهنم و ثواب عبادت شیعه دین روز
و آمدن شش گناهان ایشان و غیر آن ضایفه گفت که حضرت امیر المؤمنین ع
گفت که میدانم از برای این روز هفتاد نام و گفتم یا امیر المؤمنین ع

تقصوه و حال حرمه و حرام طهره و بطن فقره و ضلع فقره
 و صلت فقره و شمل بدوه و غیر فقره و قلیل فقره و حق فقره
 الغنم بعد کل از حرمه و غنیمه ترکها و سنه غیرها و احکام
 عطرها و رسوم قطرها و وصیه ضمیمه و بعضی نکرها و شها
 کتوها و دعوی اطرها و بینه انکرها و حیل احدیها و غیرها
 آورد و عقیقه اتقوها و دیار حرمها اللهم الغنم سنه
 ظاهر العالیه لکثیر البدر لک قطع لحدوده و لافک لک
 کایه و اوله و لک قطع اخره و انصارهم بحیثم و الله
 المنانین الیهم و العتقین بوجدهم و النافعین باختمهم و
 المصدقین باجابهم و بعد از آن سبکوا اللهم عنکم عذابا
 من اهل النارین یا رب العالمین **و من سبک عن کل عقیقه**
من عقیقه من الغنم و البقر یعنی هر چه شده ام از آن صاحبی که بود
 پنهان در خانه با حضرت پیغمبر و خرم و ترسان بود این خون و اندوه و ترس
 و سبکی ابوکر است که اگر ایمان میداشت میبایست که او را در آن خلوت کمال
 باشد. هر آنکه از اهل سنت یا در ایل فضیلت ابوکر است و در شیه و ایل
 اوست آیه فاریت که ان لا تضروه فقلض الله اذ اخرجه الذین
 کفر با ما فلیتبین اذها فی الفاء اذ يقول اصلح لایخرن ان الله

فانزل الله سیکنت علیه و لایله یجود لم تر وها منشی است که اگر
 نصرت کنید و یاری نماید پیغمبر پس تحقیق نصرت کرده اید و الله تعالی چون
 او را از کفر افراجه نموده او را ثانی دو کس بود چون در خانه بود یعنی یکس همراه او بود
 چون ایشان در خانه بودند و آن یکس نیز یقین و همراه او نبود و باعث تسلی
 خاطر او نبود بلکه عکس بود و حضرت پیغمبر او را تسلی میداد و میگفت که عکس یکس
 که برستی احدی را هر رعاظه پیغمبر است یا حافظه اهل بیت است یا
 آنکه حافظه دست چنانچه اهل بیت میگویند و بر این تقدیر نیز کمالی از برای ابوکر
 نیست زیرا که الله تعالی هر کس پیغمبر خود را در خانه از کفر محافظت نماید پیش
 نیز محفوظ خواهد بود و اگر چه کافر و بی ایمان باشد پس در هنگامی که حضرت
 ابی یار و اهر بود و یک یقین داشت و آن نیز باعث کینه و آرام خاطر
 احدی تعالی خاطر الله کینه و آرام دل و ده و نصرت نمودش که می چید از خانه
 در خانه یا در جنگ بدر و غیر آن و بنویسید بجهت دل وها ضمیمه علیه
 پیغمبر است نه ابوکر و ازین ظاهر عیبه که ابوکر ایمان نداشت زیرا که در هر
 موضع که مومنان با حضرت پیغمبر بوده اند انزال یکس که بر پیغمبر می نمود
 نیز نبوده چنانچه در دو موضع از قرآن مذکور است و شعر عرب مذکور خواهد
 شد و در این موضع انزال کینه بر پیغمبر شده و ابوکر نبوده بر قالی
 بصیرت پوشیده نیست که این آیه دلالت واضحی دارد بر بی دینی ابوکر چنانچه

بعضی از علماء گفته اند که این ابوبکر با حضرت پیغمبر از روی آسایش
 نبود بلکه در وقتی که حضرت رسالت یافته توبه غار بود در راه بر ابوبکر دو چارچین
 پیم دشت که سید ابوبکر غار را از رفیق وی میفرماید که او را که شه بهر لوه برد و
 تقدیری که چست با خود رفته باشد باز دلیل ایمان او نیست بلکه طبع دولتی که در
 خواب دیده بود که بوی میوه در شه بود و در غارین بوده که سید ا حضرت کشته
 شود و در وقت نسیه و شش ضایع شود شش طبعی رفته اند طبع صورت
 شش فاضل کامل شش نیزه افکار و در تحقیری از حاصل یعنی عبادات آن
 که شش خفیه گفته که در خواب دیدم که بعضی از راهبانی که ششم پس چون
 را دیدم که طبع زده اند پس دیدم که چیت این جمیع گفته که هر طبع
 زده اند و در میان این طبع در دست مردم را مخط میکنند گفته که گیت این
 گفته که این مرد خرمین الخطاب است پس در میان آن طبع داخل شدم و بعد
 گفتم که در دلال کیشانی نشین از بهای غار بر فضیلت ابوبکر صفت
 گفت که این آیه که شش قبل دالت بر فضیلت ابوبکر دارد اول آیه که
 تعالی ذکر پیغمبر کرده و ذکر ابوبکر کرده و کرانیده است حضرت پیغمبر را ثانی
 دوم گفته که ثانی نشین دوم آیه که وصف کرده این دور که در یک مکان
 جمع بوده اند گفته که از بهای غار و سوم آیه که ابوبکر را وصف کرده پس
 صاحب آن حضرت است و گفته که از بهای غار و چهارم آیه که پیغمبر را وصف کرده اند

حضرت

حضرت پیغمبر فلسه بوی داشته که لا تحزن یعنی نخزن مباش و پنجم آیه که
 خبر داده که الله تعالی با ایشانست باین قول که ان الله صانعهم و تهتکم
 بامانت و ششم آیه که خبر داده که کسیکه که آرام دلت بر ابوبکر باشد که در آید
 این شش وجه است که دلال است یکند بر فضیلت ابوبکر و در آخر نیز اعلان است که
 بر این اقرار کن پس من گفتم که بعد از آنی که در آنم آنچه تو گفتی مثل خاکستر شدند
 با دلتا قول اول تو که حق تعالی پیغمبر را ذکر نمود و ابوبکر را ذکر کرده و پیغمبر را ثانی
 شمرده این خبر از حد است یعنی حد ایشان دو بود و این دلال بر فضیلت
 ابوبکر دارد و اما وجه دوم که خبر داده که هر دو در یک مکان بوده اند اول
 ابوبکر نیست زیرا که در میان و کافر در یک مکان جمع نمی شود پس در حد رسول الله
 افضل از غار است و در آنجا مؤمن و منافق و کافر جمع می شدند و در آن
 پیغمبر و شیطان و بهایم جمع بودند اما وجه سوم که ابوبکر را صاحب
 حضرت پیغمبر گفته ضعیفتر از دو وجه اول است زیرا که صاحب بعضی رفیق و
 همراه است و در مؤمن و کافر اطلاق میشود دلیل بر این قول الله تعالی
 از بهای غار صاحب و بهایم و کفر است از بهای غار من تراب و در کفر لفظ
 صاحب بهایم اطلاق میشود بلکه بر جاد نیز اطلاق میکنند بعد از آن در حد
 از اشعار عرب ذکر کرد که اطلاق لفظ صاحب بر چهار چیز بشمار کرده اند
 هرگاه لفظ صاحب را بر مؤمن و کافر و منافق و بهایم و جاد اطلاق کنند

پس دلیل فضیلت ابو بکر باشد و اما اینکه گفتی که پیغمبر بوی گفت که لا تخرن
یعنی مخزن پس دلیل فضیلت اوست زیرا که خرن او اگر طاعت پیوسته است
رسول از آن نمی بیند پس باید که آن معصیت باشد پس این نیز دلیل فضیلت
او باشد و این قول که گفتی که حضرت پیغمبر گفته که آن الله معانی بدی
است تعالی با است باز دلیل فضیلت ابو بکر نیست زیرا که می تواند بود که از آن
تنها باشد مثل قول است تعالی انما نحن نزلنا الذکر وانا لک حافظون و بعضی
گفته اند که ابو بکر حضرت پیغمبر گفت که غم علی بن ابی طالب دارم حضرت در جواب
آو گفت که آن الله معانی یعنی خدا با است یعنی با من و علیت و امانت
که سینه نازل بر او بگشت این خلاص ظاهر است و ظاهر نیست که سینه
کسی نازل شد که است تعالی او را امانت نمود بشکری که حضرت رسول با
چون سینه را است تعالی در موضع مخصوص حضرت رسول است و الله سبحانه است
دلیل است بر سببیک ابو بکر ایمان نداشته زیرا که در دو موضع که ثابت است
با حضرت رسول بوده اند است تعالی ایشان را از رسول سینه شریک حضرت
سنة در یک موضع گفته فانزل الله سکنته علی رسول و علی آل
و انهم کلهم اتقوا و در موضع دیگر گفته فانزل الله سکنته
علی رسول و علی المؤمنین و انزل جنود الم تر و هاپس اگر ابو بکر
مؤمن نبود سینه بر او نیز نازل می شد و این سخن را بشنید

از جواب بگشت و مردم متفرق شدند و من از خواب پیدار شدم

بسم الله الرحمن الرحیم قتل اهل النبی و العلم و العمل

یعنی بری شدم از فضل که اطفا کند و کفر و کفر و کشته اهل نبوی و علم
عمل بود و از اهل عثمان است فضل و زبان عرب یعنی اعدایست یهودی و بنی
در مدینه بود که او را بنابر شیعیان کشته شد مثل میگوید و چون عثمان
شبانی آن یهودی کشته او را نشانید اندیشه کسی مثل کرده اند که کشته
میگفته که اهل عثمان قتل الله تعالی یعنی کشته شد مثل را خدا کشته اهل را
که عثمان کشته شد عایشه طلب خون عثمان بیشتر سوار شد و به سرعت
و با حضرت مرتضی علی و سایر صحابه بخار برگردی گفت که تو فتوی قتل عثمان
میدادی و حال طلب خون او میکنی در جواب گفت که در وقتی که من با فتوی قتلش

دادم او را کشته او را بکشد و اگر قتل الله تعالی و خدا را بکشد

علیه السلام صحیح خاتم التعلیل از برای کفری که عثمان را بود قتلش می شد

و اجماع کردند بر آن صحابه خاتم التعلیل صحابه بر دو جمع صحابه صحابه
بعضی یار و رفیق است و چنانچه که کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
که صحابه اتفاق و اجماع بر قتل او کردند این طریقت است که تمام صحابه و ائمه اتفاق
بر قتل او کردند و عثمان کردند و اهل سنت با وجود این اجماع و اتفاق حکم بر کفر و کفر
عثمان نکردند و باز او را امام خود میدانند اتفاق پنج جاهل حکم بر کفر و کفر

ابوبکر گردید و چون آنکه حکم بر خطای بیعت خود کرد و ابوبکر نیز توبه از خطای
 بیعت نمود و خلاصه کلام برین باشد و بعد از خروج با سایر اصحاب و خوارج
 بر خطای بیعت ابوبکر نمودند و این خطا را ترک اهل سنت حکم بر عدم التمسع قائل
 عثمان کرده اند و قتل عثمان را ناقص عدالت ایشان نمیدانند و با اخیال کردن
 دشمنان اصفی یا مدعی کنند او را از امانت بیگانه و او را اهل سنت
 و حکم بر قتلش میمانند و مادر کتاب اربعین از کتاب اهل سنت نقل کرده ایم
 ایشان قاتلان عثمان را عادل میدانند و قتلش را ناقص عدالت ایشان نمیدانند
الباقی من کتاب غیره و قوله و قد روي عن النبي
 یعنی در شب و در کعب که قبرستان یهود بود و عیترت و اقوام عثمان را در
 بامش و از دفن نمودند چون صبح شد از آنجا فرستادند تا برین راضی بین
 او نمیشدند تا آنکه خویشانشان عثمان از ترس صحابه در شب بر پنهانی عثمان را برداشتند
 و با ترس و بیم او را در قبرستان یهود دفن نمودند و معاویه و یزید و زبیر بن جراح
 خود گفت که مسلمانان اموات خود را در آن قبرستان دفن نمایند پس مسلمانان
 از ترس معاویه و یزید اموات خود را در آنجا دفن نمودند تا آنکه زقره و قسطل بن
 مسلمانان شد و اهل سنت را در کتاب اربعین از کتاب اهل سنت نقل کرده ایم
و قوله في الامم حجة و قوله في الامم حجة
 یعنی دایم باران برای عثمان که دفن کرده شد در خاک جسدش را بگفتند که

دشمنان خود شده و باین نژاد و باین چهره و باین نشان عثمان را معنی نمیدانند
 بنابرین او را غسل داده و کفن کردند و بروی خاک نهادند و در کتب اربعین
 است که این جزای جنسی که از خاک او و اطفال و محمدان اهل سنت بود و در
 مدیانه ای نیز کجا کاش رسیده که کلامی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر آن
 مستحکم می شده است کلام شود و آن کلام نیست که سلونی قبل از آن اقصی یعنی از
 پر سید هر چه خواهد پیش از آنکه از اینا بیدار و این کلامیت که سواد حضرت علی
 که عالم کجاست معلوم بوده کسی بدان تکلیف نمیدانند چون این جزای این کلام
 را بگفت زنی این کلام بر شنید پس توبه این جزای شد گفت ای شیخی
 گویند که چون سلمان فارسی در میان فوت شد و رضی علی از مدینه بر او بود
 و بروی خاک را در این جزای در جوار گفت که این روایت است گفت
 که بگویند که عثمان کشته شد و گوچه مدینه آمده بود و در رضی علی حاضر بود و بروی
 خاک را در این خطای از عثمان بود یعنی کاف بود و حق نماز نبود یا خطا از
 رضی علی بود که با وجود اینکه از مدینه بود این که در چهار فرسخی بغداد است
 و نماز بر سلمان فارسی کرد و عثمان در مدینه در خاک و خون افتاده و با وجود
 این بر روی خاک را در چون این جزای این کلام از آن زن شنید از جوار
 عاجز شد زیرا که هر دو را عالم خود میدانست و توانست که نیست خطای یکی
 از دو نام خود بدو پس آن زن گفت که اگر بی رخصت و اذن شوهر از خاک

پروان آمد پلعت خدایتو بود اگر با خست شوهر از خانه پروان آمد پلعت
خدا بشوهر تو باد که ترا خست پروان آمدن داده زن چون این رشتنیست که
عایشه در وقتی از خانه پروان رفت با مرضی علی علیه السلام بکس کردی خست
حضرت پیغمبر از خانه پروان رفت با مرضی چون این جزوی باین کلام را
عاجز شد و توانست که جواب بگوید پس فاش شد که اندک عقلی و شجری و
معرفی بکمال حضرت متقی علی و سید عالم صحابه داشته باشد چه میگوید که
این که ایشان بر ایشان ناز نگذارند این بود که او را کافیه میباشند و می
بیند که شسته که اگر چنانچه عثمان ایمانی بدیده است چه گنجایش داشت که حضرت
مرضی علی علیه السلام که از او را بخل و کفن و دفن نمایند و خود که
بعضی از کوفه و منافقهای او را ان الله و ایم که و مخفقی از حاکم
نزد آنحضرت بر همان بروی که قطب را وندی در کتاب خواجه نقل کرده
و جهت که حضرت امیر المومنین و اعیان روزی داخل مسجد مدینه شد و گفت
که حضرت رسول الله را خواب دیدم پس بر آن گفتم که همان فوت شده
این معارفش که که او را نقل دهم و گفت که بروی نماز بگذارم بعد از آن
در این شده در همان روز پیش از ظهر برگردید و گفت که شما از افسوس کردم
و جفا بیداری که کار بکمال آنحضرت نموده تصدیق قوش کردند تا
بعد از مدتی که خبر فوت عثمان از اعیان آمد و گفتوب بدیدم سید تصدیق قول

ح

حضرت امیر المومنین بنمودند و در میان **عمر و صالح و عقیل**
اعضاء حقیقه و علم و عقل یعنی بری شدم از عمر و از دو صاحب علم
که ابو بکر و عثمان باشند که عثمان جید تر از صاحب علم و عقل است
قد حرجوا دینه لکفر بالانتم لیملکوا السیفی بنفقه الجبل
یعنی فاطمه اندر دین را بسبب کفری که در باطن ایشان بود که باطلان سازند
رسول خدا را بر آن که در شتر می آنحضرت بر آن رسول بود و مخفقی از حاکم
ایش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده سفیر بود که در حاکم السلام
و حضرت متقی را در مدینه جانشین خود کرد و آنحضرت گفت که انت منی بنفقه
هر من من منی الا الله لا یجعبیدی یعنی تو منظر من آن منزله داری که
مارون نظر محسوس داشت الا اینکه نیست پیغمبری بعد از من این حدیث را شیعه
سنی روایت کرده اند و در محشش سخن نیست و در سلسله حقیقت بر امامت
و جبر اطاقت حضرت متقی زیرا که مارون برادر موسی بود و امام و پیغمبر بود
چنانچه اطاقت محسوس بر بی اسم بر امام واجب بود اطاقت هر من نیز و آن بود
پس در حدیث حضرت رسالت پناه جبریم مراتب هر من را از برای متقی
اثبات نموده برای پیغمبری پس باید که بعد از پیغمبر متقی واجب اطاقت و
امام باشد و چون حضرت رسالت پناه باشد که متوجه نبوت شد حضرت
مرضی همراه نبوت و انتان حضرت شریفتر شد باید که یک صلح دید که حضرت

رسول را بپاک نایند چون در وقت رحمت بعثت رسیدند حضرت امیر مومنان
 کسی از راه عقبه نروند و از راه دیگر نروند و خود با خلیفه و عمارت و عقیقه بنده و این
 حکایت بروی کبابی که از راه پستی که از راه اهل سنت است در کتاب
 النبوه از ابی اسود ثمالی روایت نموده برین وجه است که در وقتی که حضرت رسول صلی
 و آله از تبوک که رحمت نمودند و توجیه برود و در شب راه را جماعتی از صحابه بر رسول صلی
 الله علیه و آله با هم شورت کردند که در عقبه آنحضرت را میبایدند و هلاکشان سازند
 حضرت را از کما تهاوت خبر نموده حضرت بعقبه مومنان را که در میان از راه وادی که فرستاد
 است برودند و در آن مکانی که از راه وادی فرستاده است ایستادند که بفرستند
 که آنحضرت را بپاک سازند حضرت رسالت پناه از راه عقبه رفت و امیر مومنان حضرت
 ایمن را که عمار را که وادی داشته و عمار را فرمود که چهار ناله هشت بخیزد و خلیفه را
 فرمود که با قدری راه رود و این ناله هشتی را بفرستد و خلیفه در پشت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله ایستاد و آنحضرت را که وادی فرمود و خلیفه را که ایستاد و اگر در آن
 پس خلیفه متوجه شد بر آن ایشان شده و چوبی که در دست داشت بر روی سر آن
 ایشان برد و آنقدر تعالی ترس و دل ایشان میباید افت ایشان برعت فرستند و
 خود را در میان لشکر انداخته چون حضرت رسالت پناه از عقبه برگشت و آن
 لشکر میباید در این میان بگریخت که با خلیفه شاختی از چاه و کسی را نماند
 در جوار کفایت که در کربلا و فلان و فلان است و تمام بر حضرت رسالت پناه گفت که ایستاد

که مصلحت ایشان چه بود ایشان فرمودند که در تاریکی مراد عقبه پناه از راه پستی را
 گفته که ایستاد و چون مردمان میباید کردن اینچنین است برین حضرت گفته که خوش
 ندارم که مردمان بگویند که محمد دست را صاحب خود گفته است از اهل بیت پس
 حضرت اسماعیل بن عقیقه تمام ایشان بگفت و گفت که چنان در این حکایت اهل
 عقبه در کتاب مجمع بین الصحابه است که از عهد کبابی اهل سنت است برود و اهل
 مذکور است و از خلیفه را باقی اهل مذکور است از آن مستغایر و اهل عقبه پناه را که
 بوده اند و کسی که ایشان را مذکور گفته اند که ما را اسنادی حضرت رسالت پناه را
 و نامشیم که عرض آن را و از راه رحمت و حکایت اهل عقبه را عمو که از راه اهل
 است و خلیفه را نیز مذکور نموده پس آن که از کتاب دلائل النبوه نقل کردیم که در این حقین
 در دیگر کتابهای اهل سنت مذکور است که در کتاب ایمن بن نفع ثمالی که حکایت
 بروی کبابی که صاحب حق است از حضرت امام حسن علیه السلام نقل نموده و علی را
 مختصری از مضمون آن است که چون حضرت رسالت پناه حضرت امیر المومنین را
 در مدینه خلیفه خود ساخت و بر وی گفت که ایستاد و منی بنی نذر هر دو منی
 منافقان را غنیمت کردند که با اختلاف بخت امیر المومنین علیه السلام را که
 وایشان پست و چهارم بودند و در عقبه در اهل نصف آنحضرت است
 پناه بفرمود و اسنادی که گفته که کسی پیش از آنحضرت بعقبه داخل نشود و آنکه
 آنحضرت از عقبه بگذرد و خلیفه را گفت که برود و در اهل عقبه بنشیند و برین

که چنان داخل غصه میشوند خدایه گفت من در وجوده رسایم که تو شایسته
 تر نیستم و میترسم که چون کسی از ایشان مراد میزند تمایل رساند حضرت بوی
 گفت که چون باصل غصه می بزرگترین سنگی که در آنجا هست آن یکو که رسیده
 میگوید که در جوف خود جای ده و سوراخی باید که باشد که هوای از آنجا بمن
 خدایه حساب الله بر رفت و پنجم بار در سنگ شکافته شد و خدایه در آن سنگ
 پنهان شده و مکان سنگ بهم آمد و سوراخی در آن سنگ بانه و از آن سوراخ
 ملا حظ میکرد که منافقان از سوار و پیاده داخل غصه شدند و با یکدیگر می
 گفتند که هر که را در اینجا پنهان یقین رسانید تا خبر بخیر رساند و تمیز با بال نشود
 و آنچه میکشند حق تعالی گوش خدایه میرساند و چون محل رسیدند که خواستند
 آن سنگ را طاق شده و بجزایف گفت که برو و خبر بجزایف رسان تا پیاده برسان
 پس پیاده و خبر رسانید حضرت مراتب پناه گفت که شایسته این را گفت
 که اگر پیش از این بر سران ایشان ششتم بعد از آن حضرت گفت که ای خدایه
 تو پنهان و مخفی بر خیز و بر هر دو کل کنیدی پس حضرت بر ناله خود سوار شد
 سلمان با خدایه یکی همایشتر آنحضرت گرفت و دیگری در عقب یا تو بود و تا
 را میراند و ملارد و یکجا آنحضرت بود و منافقان از سوار و پیاده و خدایه بودند
 اما آنحضرت که در بالای راه بودند در دهان سنگ که ششتم فطانتند که آنحضرت
 رم کند و او را عین از دهان سنگ سازه و چون دیر مانزد یک پناه رسول الله

صلی الله علیه و آله شدند با مرآتوی در بلند گردیده از نام آنحضرت گذشتند
 و گویا صدای دیر با گوش نازد رسید بعد از آن حضرت بجا گفت که بر بالای
 رفت غصه ای خود را بر روی شتران منافقان نیز پس شتران را بر نمود و شتران
 منافقان هم نموده منافقان را میباشند بعضی را باز و بعضی را پهلوی شکست
 اللهم الله رب العالمین **ان الثالث فافقوا و انا اعتقدوا**
بالمصطفى الحبيب على الدخول یعنی بدستی که با یکدیگر و دشمنان
 بودند و ایمان نیار و در واقع و بجزایف مصطفی نیستند و مهاجرت کرده
 با پیغمبر که بر وجه مکر و خدعه و فعل نفیج دال و تابعی مکر و خدعه است دلیل
 نفاق ایشان بسیار است از آنچه ظاهر و عداوت حضرت نقصات و از
 حضرت رسالت پناه منقول است که گفته که یا علی جبلی ایمان و بعضی نفاق
 و دیگر گفته که یا علی جبلی ایمان و بعضی کفر این احادیث را شیعه و سنی
 روایت کرده اند و دعای حضرت رسول الله در غدیر خم نیز دلیل بر این دعای
 زیر است که گفته که اللهم والین و الیاه و عاهد من عاهد اذ یعنی خدا یاد تو
 کن یا کسی که با وی دوستی کند و دشمنی کن یا کسی که با وی دشمنی کند ظاهر آن
 که حق تعالی با غیر کافره منافق دشمنی نمیکند و دشمنی را بعضی ایشان با آنحضرت
 و بعضی کمال ظهور دارد و خدایه آنحضرت را غصب نموده و آنس آوردند
 که بخانه اش اندازند و چون هستند که بعضی از وی بخت بکینند و اهل بیت را

از نفس محروم باشد دلیل دیگر بر نفایح امر آنکه در وقت مردن و سبب
 بعنوانی کرد که بجزیره ترقی که از جانب خدا و رسول خلیفه بود خلافت سید
 گفت که شش کسند که حضرت رسول فوت شد و از ایشان راضی بود باید که
 یکی از ایشان خلیفه باشد علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن بن
 عوف بعد از آن ابو طلحه انصاری را طلب نمود و گفت که با چنانچه شش در از
 انصار این شش کس را در میان جمع کن تا با یکدیگر مشورت کنند و یکی را از
 برای خلافت تعیین کنند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالف نکند
 یکس را گردن بزن و اگر چهار کس متفق شوند و دو کس مخالف کنند آن
 دو کس را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که در میان ایشان عبد الرحمن
 باشد آن کس را گردن بزن و اگر سه نفر بگذرد و اتفاق بر چیزی
 نباشد شش را گردن بزن چون عمر بن عبد الواد راضی نمودند ابو طلحه شش کس
 را جمع نمود و با چنانچه ششیر و در بر از خانه بایستاد و جاعل شمر و در
 گفتگو کردند طلحه چون جهت خلافت را بوی نخواهند گذاشت
 و او را محقق باطلی بن ابی طالب بنو گفت که من حق خود را بجماعت
 و زبیر چون خواهر زاده ابو طالب بود و دیگر که طلحه عثمان را تقویت نمود
 علی بن ابی طالب را ضعیف ساخت گفت من حق خود را بعلی بن ابی طالب
 بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص گفت که من حق خود را بپسر عم

عبد الرحمن بخشیدم بعد از آن عبد الرحمن گفت که من از حق خود گذشتم و بن
 خلیفه مانم باشد بعد از آن علی بن ابی طالب گفت که با تو چیست یکم که بکتاب
 خدا و سنت پیغمبر دست ابو بکر و عمر علی بنی حضرت امیر راضی شد که بطریق
 و عمر علی بنی بعد از آن عثمان گفت عثمان قبول کرد سه تربیت از حضرت
 در هر سه تربیت حضرت ابابکر در سه تربیت عثمان عرض کرد عثمان قبول کرد پس است
 عثمان را گفته با تو چیست که چون حضرت امیر طایفه ابو بکر و عمر و طلحه و عقیق
 میدانست باین راضی شد که بطایفه ایشان علم نماید و آنحضرت متذکره
 و دلالت خلافت خود را از آن نور و مسکن قبول کردند و تصدیق نمودند و با
 عثمان را بر آنحضرت برگزیدند و باطلی و علی و عقیق و عقیق و عقیق که عزم
 وصیت ظاهر شد کتب و فسق و فساد خود را اول گفت که این
 شش کس حضرت رسالت پناه از دنیا پیرون رفت و از ایشان رجوع
 بعد از آنکه خطبه طلحه گفت که پیغمبر از دنیا پیرون رفت و از تو را راضی
 دید که پسند که در تحقیق بنی سعد گفت که از پیغمبر شنیدم که گفت که است
 و خلافت در میان جمع نمیشود و از بن کذب عوام را غیب یاد کرد که طلحه
 علیه السلام کردند و ابو بکر بیعت نمودند و درین جمعیت علی را یکی از
 شش کس که داند است که خلیفه تواند شد نقل شده که چون ابو طلحه
 انصاری مرد و از آن برای مشورت تعیین خلیفه جمع نمود عباس

گفت که عروصیت بخوانی که در خلافت تو رسد تو چرا داخل این جمعیت
 میشوی حضرت گفت که از برای این داخل این جمعیت میشوم که در حق و کذب
 ظاهر شود در باب آن بحث که میگفت که از پیش پندیده ام که نبوت خلافت
 در اینجا نهی میشود و در جمعیت خودم از انزال خلافت گردانیده است شک
 نیست من یک جمعیت عمر دلیلی جمعیت بر کفر و فساد او زیرا که حکم بر کل
 جماعتی کرده که بقول او حضرت پیر از دنیا پرورند و از ایشان راضی بوده
 و از جمله ایشان امیر المؤمنین است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفته که
 ایشان است و بعضی او کفر و فساد است و گفته که حق با عیسی و علی است
 و در غدیر خم در حق او دعای کرده و گفته که اللهم وال من والاه و عاد
 عاداه برابر با عقل و بصیرت پوشیده نیست که چون می دانست که بعد
 بنابر خویشی که با عثمان دارد و او را تیرا بر نهاده نموده بنابرین گفت که اگر من
 اتفاق کند و در میان ایشان غبار من باشد آن سگس دیگر را قتل رساند
 پس غرض غرض این چیست این بود که عثمان خلیفه شود و حضرت امیر المؤمنین
 کشته شود و این شهر این جمعیت عمر و حکم بقتل جفاقت مذکور حکم است بفر
 ما انزل الله و حسبنا و تعالی اگر چه حکم بر کفر و ظلم و فسق کسی که حکم بفر
 ما انزل الله کند نهاده است اینست من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون
 هم الکاذبون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون و دیگر شک نیست
 در این که جمعیت و حکم غرضی از حق خدا و رسول است و هر کس که بی اذن خدا
 واقع شود و از برای بر حد است حق تعالی در قرآن فرموده که الله انکم الله
 تفرقین بقیه پس اینست که آیا خداوند دلاور است شما را از برای بیدار کردن
 است بر این که جمعیت عمر از حد است معاویه که از میران حضرت انصاری
 و میگفت که جمعیت غریب است که این خطره است که این خطام مانع است
 رسول الله گفت که تلافی ما را پسند و با خیال خود این نوع و بیستی کرده و از
 پیمانی که داشت کسی بر وی اعتراض نکند که این چه جمعیت است و این چه ظلم و فسق
 است و این چه کفر و فساد است که وظایف می سازی اگر گویند ظاهر آثار این
 غاصبان خلافت اینست که ایشان ایمان ندارند و منافقان بودند پس چه بود
 که ایشان اظهار اسلام کردند و در جواب گویند که سبب این بود که اظهار اسلام کردند
 که خوالی و دیده و بعضی از بهر آن تفرقه کردند که از جنب حضرت رسالت بوی دینی بیشتر
 بنابرین آمده اظهار اسلام کرده اما از اعراب و انصار ابو جهم بود و چون تفرقه
 حضرت رسول در میان زد و واقع شود و اظهار این می کشیدند که کسی از من
 شمشیر بر سر من کند و البته آنکه فایده آنکه این را بهر سازد و یکی را بقتل رساند
 و حضرت رسالت چنانکه از آن خبر می شنید و ترک جنگ چون غرضش بود که این
 قتال زد و واقع شود و بسلام و شورش بود و جهم اظهار اسلام کرد که تفرقه

مؤمنین را فوب داد و شمشیری بر سر نهاده و این سبب قتل حضرت رسول قتل
مؤمنین شود بعد از آنکه اسلام بجهت رسول علی علیه السلام گرفت که چو احیاء کنیم
به چنانی و بجهت آن گفت که بیرون آید تا با بیشتر کان جنگ کنیم و شمشیر خود را از
پروان آورد بعد از آن رسول الله با گفت که ای عمر اگر از روی خفت داخل این شده
باید که پیش من منامور یک ستم پس فرض فرماصل شده و بنا بر مصیبت اظهار
اسلامی میکرد و اتفاق می میدید و بیشتر کن نیز دوستی میکرد و شمشیر بود که بر تنه که
دولت از کرامت اهل سنت نیز نقل کرده اند که عمر که مسلمان شده گفت که لا اله الا الله
سزا بعد از اللهم یعنی خدا بی پناهی عبادت کرده اند و بعد از آن در میان کلام را
اهل سنت از فضایل عمر شمرده اند و هیچ فکر نکنند که عمر کی این شجاعت داشت
و اگر شجاعت داشت پس چرا همیشه از یکدیگر خفت پس اگر عقل خود را معالج نموده
و اندک فکر میکنند خواهند فهمید که گفتگوی عمر و شمشیرش از برای خدا بود
بلکه از برای قتل عثمان و ابطال این و ایمان بوده وانی که زهر هر ابو بکر
کردند که پس دین و ایمان مدبر خواست طبع انچه ابو بکر میدید قصد فرودین بی
کردن آنچنان نقل کردیم حضرت از آنکه در کتاب اربعین از کتب مخالفین نقل
کرده ایم دلیل دیگر بر تفاق ایشان امانت و آزار حضرت فاطمه است علیهما السلام
چرا از ادی که حضرت رضی علیه السلام رسانیده اند موجب آزار حضرت فاطمه
نیز نیست و دیگر از ادی که حضرت فاطمه رسانیده اند که عموالی را از روی

کفر

کردن شمشیر از برای بر سر نهاده و در شمشیر زنده که فرزندی از روی ساقط
حضرت فاطمه کمال اندکی از ایشان داشتند و با اخیال از دنیا پروان رفت و
مادرش آنچه موجب آزار فاطمه است موجب آزار رسول الله است و آنچه موجب آزار
رسول الله است موجب لعن خلافت و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری که از کلام
اهل سنت است مذکور است که حضرت فاطمه از ابو بکر و عمر آزار دید و ابو بکر از روی خفت
و دلیل دیگر بر تفاق ایشان مخالفت و امانت حضرت رسول الله و امانت
بعد از وفات است پاره از مخالفتها و امانت نامه که نوشته و از بعد از وفات خود
ایشان که مذکور شده یکبار دیگر پیش از اسلام حکم کرد و گفت که لا یعنن خالد
اهل سنت این را نقل کرده اند و نه گفته اند که سبیل حکم خود را آنچه در میان
معروف است این است که تمهید کرده بود که اسلام ناز که داد خود خالد شمشیر حضرت
مرتضی علی زنده و او را بتسل رسانده و شای ناز ابو بکر پیشان شده و ترسیده که
عظیم شود و بنا برین پیش از اسلام گفت که لا یعنن خالد یعنی باید که خالد
و بعد از آن اسلام داد بعضی از اهل سنت این را دلیل خود ساخته اند و حکم را
پیش از اسلام جایز داشته اند و دیگر از بعد از اسلام گفت و تفاق ایشان یکبار
ابو بکر خالد را بر سر مالک نوبره فرستاد و او را مقرر ساخت که هر ترسیده است
خالد آن مرد صالح را بقتل رسانید و در همان شب زانش را بخیل بود بر خاست
و در داخل گرفت و برتری بخت و طعام عرسی بخت و بر خاستن از خواب

گوشت شتر به نیت و چون مالک صلی بود و علیه حق علی را نیست بنابرین علم
 در حق او کرده و برادران که بشکوه آمدند بگویند که او را گوش نکرد و تعاضل کرد و او را
 نگذاشتند و اگر تعاضل نداشتند که هر چه میخواستند در خانه میماند و در حق او را با حق میخواستند
 و این بخت است و تعاضل گفته خدا و رسول است و دیگر از جمله علامات تعاضل است
 شخصی از فرسید که من چشیده ام و آن پاسبان که غسل نایم چه کنم گفت تا من
 حاضر بودم و گفتی تیمم کردی و او در شکی که در حق او گفت که اگر خواهی دیگر این را نقل
 حکم این حکایت در کتاب جمیع بین الصحیحین که گویند است و دیگر از جمله علامات تعاضل است
 بستن در غایت دیگر از جمله علامات تعاضل است و علی علیه السلام است و از آن
 در وقت حج بجای آن الصلوة فرمود گفتن است و دیگر از جمله علامات تعاضل است
 و تعاضل غریبه که از صدق او سابق شناس پیوسته که من از جمله علامات تعاضل است
 اگر من پیوسته و البته این سوال نیست و این را فراموشی که از فرمود حسن بن علی
 است در کتاب ایضا نقل کرده و دلیل دیگر بر کفر و تعاضل غریبه در حدیث
 حضرت صالح پناه بن مصلح بن یحیی که در حدیثین با کتب که در حق او
 که در حدیث که تو گفتی که زیارت است اما تو ایستاد و حضرت فرمود که گفتیم که
 که اسباب زیارت خواهیم کرد و تو غیر یحیی که از تفسیر اسباب است مذکور است
 که گفت که من از روی که اسلام آوردم شک در اسلام نکردم تا روزی که
 پس از آن در شک او را دیدم و بعد از آن شک در اسلام پیش من گرفتار است

و ایمان او بعد از این شک و کفر ثابت نیست و این امر از شک دلیل است
 بر این که در اصل ایمان نیامده و بر این که ایمان اعتقاد است به نبوت بنی و صفی
 جزای او بر این پس که دلیل حدیث بنی و حدیث شک نیست که دلیل دیگر مردم
 ایمان و شک او در بین حدیث است که حدیثی که از اهل علم و اهل است
 در کتاب جمیع بین الصحیحین روایت کرده که با کفر است که مردم در جنگ کشیدند
 شبه حاجت طلبکاران مردم بین سخت گیری کردند و حقوق خود را طلب می نمودند
 آنکه گفتند حضرت رسول الله و خلیفان خود که در حضرت طلبکاران است که
 شمن با فرمایند که مردم را طلبکاران است که طلبکاران با کفر و در حضرت علی علیه السلام
 فرمود که گفت غریبه بیای تو خواهی آمد صبح آمد بیای غدا و در حدیثی که در حدیث
 که در حدیث است که در حدیث غریبه پس فرمای بیای پیوسته و بدان او را حقوق مردم
 برای من چیزی باقی نماند از آن بجز رسول الله صلی علیه و آله و سلم و او را از
 خبر و مردم غریبه بود و حضرت بعد از آن فرمود که گفت که این باشد که
 نیست ایم که تو رسول خدا و الله تو رسول الله ای بنی شهادت که در حدیث است
 تو نمی گفتی که آن شهادت و شهادت که حق تعالی را در اول روز منافقین بنی
 نسبت داده و گفته اند لعن الله المنافقین قالوا لعن الله منافقین لعن الله
 والله يعلم انک لم تؤمن و الله یهدی من یشاء من المنافقین لکان یوم
 اتخذوا ایمانهم حذو فصدق الله عنده لیس فی الله شیء یزید من کفر و نقی

ابو کر و در بیابان است ما درین رساله بعضی گفتار نمودیم اما همان اتفاق ادا کرد
باین طرز است که و مروارید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از آن ده از جنبه اخراج نمود
بود پیش از این آورده کمال اعزاز و احترام است تا فرمود و مروارید حضرت بسیار
و سایر سلیس گردانید و خود در حق گفت خدا گردانید زیرا که در کتاب خدا که از کتاب
اهل سنت است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که من احدث فی الدین از او نقلی
عنه علیه السلام الله و این حدیث از بخاری نیز نقل شده و ترجمه اش اینست که اگر
در دنیا که گمانه کار می راجد و در دست است خدا و دیگر از دلایل اتفاق
او اینست که فاسق از احکام اهل اسلام گردانید و با طرف راست در بر آید
که وید فاسق باشد حکم گوید گردانید و او در کوفه خود میخورد و دست پشیمانی اهل اسلام
بیکر و آنکه فاسق بجای آورد و دوشانی نازش می خواند و با او گفت که دماغی
و دم آنرا بیدار است این ناز برای شما بکارم دیگر از دلایل اتفاق عثمان بن عفان
ابو ذر حبیب رسول خدا را از دنیا فریاد نمود و عمار را مقرب رسول خدا بود و نزد
برشته و کوفی او بجای رسید که اهل اسلام از صحابه و غیر هم اتفاق و اجماع
قتل او کردند و او از کشتن صحابه و سایر اهل اسلام در خانه خود میخورد و آنکه
صحابه از آنها چون و انصاف در خانه شرب میخورد و در خانه شرب میخورد و او را
بقتل رسانیدند و او را در کوفه بدینا نه افکند و از ترس صحابه اصرار از خویش
نمیوانست که او را برده دفن نماید تا آنکه آخر خویشانش در شب او را بر داشته

در قبرستان بهوش دفن نمودند و صحابه او را با نام خود انداخته بلکه او را کافر کشید
ما احوال خلفای اهل سنت را بتفصیل در کتب اربعین ذکر نموده ایم اگر چه آنچه
اهل سنت نقل خود را معالج نمایند و بعد از آن مطاع این رساله رسانیدند حکم خرم
بر سلطان خلفی خود کردند و از ایشان نیز نماند **و کان با**
بالکفر منقاد و طهرتم عن اللاد قتلتم سیر
یعنی بود باطن بسیار بر از کفر و دلهای ایشان الزامات که بر می می شد
توانتم انما التي قتلتم ابناها بطر في وجه الجبل
یعنی بر می شدم از ناز و نمون که قبیل رسانید از روی قهر و شادی پیران
خود را در جنگ جل جنگی بصره را جنگ جل میگردانید بنابرین که عایشه برشته
سوار شده بود و مخفی از محاکات اینست که طوطی در پیر بعد از آن که با حضرت
ابو طلحات اعلی بیعت نمود و منتظر این بود که حضرت ایشان منصفی
چون ایشان را ظالم میدانست با باین بیان حکوتی منصفی نداد ایشان
بعد از قتل عثمان بکشتن که فساد می کنند طوطی چون خویش عایشه بود
در مسکه که نواد در موضعی و عثمان کشته شده و یا خود کین و طوطی خون
عثمان کن عایشه مضایقه می نمود تا آنکه آخر گفت که ام سلمه اگر بمن درین بار
هرای خواهد کرد من قبول این امر میکنم و خوشتر بجان ام سلمه رفت و با وی
درین باب مشورت کرده ام سلمه راضی نشد و بادی گفت که با گردان از آنجمله

شدن ایشان بودند زنده بماند و بگریان و پناه ایشان الحاد
ایشان را که در پیش در قریب است که معتقد بود اوست ای قائم بلی و تابش
گفته اند که جیس می آید و در نطق بوده اند وقت دین و ملت هیچ خبر
نمشته اند سواد می پیریزید و غیره از غیر به انکس این دو کس از دست
مصطفی و مرتضی بودند اما معوی بن یزید بعد از پدرش با وی بیعت نمود
و پادشاه شد تا چهل روز پادشاهی کرد بعد از چهل روز بمصر رفت و برای ای
بعد از امانی خطبه حاضر از خطبای خرافه گفت ایها الناس انما جئکم
که من آنرا نیز از این بعضی بعضی و با من چیزی است که شما آنرا نمی شناسید
علی خلافت شما را می خواهم پس کسی که با من کرده اید از کون شما بیدارم و او
بر حکم برخواست گفت که بر روش عمر علی مکتبی که جمعی را تعیین نمائی که با
نهم شسته شخصی را از برای خلافت تعیین نمایند در جواب گفت که من شریخی
خلافت شما را نمی شناسم بلی آنرا نمی شناسم و بعد از آن عمر او بخش را و پدرش را
ذمت نموده از بن بریزد و بجان رفت مادرش و پسرش بودی گفت که ای کاش
تو حیض ملبودی و از من بودی و می آمدی در جواب گفت که ای کاش من
خون حیض می بودم و بودی آدم و نام بهشت و دوزخ نمی شناسم
که در جایت ایوان مذکور است که گفت وای بر من اگر پدر و در کار بر من
رحم نماید بعد از آن شهادتی می آید مودب او را گرفتند و گفته که او را

مجت علی آموخته از وی غده نشینند و زنده باشند و خاک کردند و اما عمر بن
الغزیر را فرمود که خاک را که او بر عمر از حضرت فاطمه علیها السلام غصب نموده
بودند با او داد فاطمه بداد و فرمود که احدی حضرت مرتضی را لب و دهن
و این بابی الحیدر در شریعت نهج البلاغه نقل کرده که حکم نمود که احکام بنویسند که در آن
علی را افضل از انوکو بر است **عناوه بنعنه و علی بن ابی طالب**
و حجت علی علیه السلام علی الجبل یعنی عبادت عظمت بعضی چای است که
همه و حجت ایشان خطایست مثل هر دست که سوار ساری **اصبت فی**
بعضهم و لست فاعلم **نفاقم باللیل و قد قیل لی**
یعنی بر صوم در بعضی احتیاجت نموده ام صاحب خطباتی احتیاجت بیل
بر من ظاهر شده **لو کنت فاعلم انکم شیعه هم** **الکلیه**
غدا لا یجوز فاحذروا یعنی اگر صاحب خطبایم و اجتهاد من در بعضی ایشان
صواب نباشد باز فردا قیامت با خود و ثواب بعضی ایشان فو خاک خواهد بود
بدانکه اهل سنت در جهنم اند و در غیرت از جهنمی را اعتقاد نیست که حق
تعالی از سرچشمه حکم مخصوصی ندارد بلکه حکم خدا را بر رای جهنم است و
اعتقاد ایشان نیست که مرتضی علیه السلام و معویه هر دو مجتهد بودند و اجتهاد
کرده بودند که با هم مجاز کردند حکم خدا در حق مرتضی علیه السلام مجاز به استغوا
و حکم خدا در حق معویه مجاز به اجفرت نقصات و هر دو بر صواب بودند

والمحمدية للثاني یعنی قاضی که در قم از برای حق پیش
 نثار برای پیکر او ان شتران زوداده است میشود که کسی این باشد که در قم افتاد
 کرده ام از برای حق شتران زوداده نیاق جمع نادر است تا قریب شتران است
 و محل بعضی شتران است به آنکه قبل قم از روزی که در این راه سلام در اصل شدند
 اختیار و بانی غیر خود را چنانچه در آن بوم قم مذکور است و در بار از طایفه بی
 که شیعه آنی عشری بودند از ترس حجاج بن یوسف در عراق عجم کربلا شدند
 در قم افتادند و در قم چندین قله بود که اهلش جنگی بود و از آنجا که
 و در بار از برای ایشان از اقبل رسانیده بایست قم برایشان قرار گرفت و ایشان
 مردمان را برین حق دعوت نمودند چون در شب اشی عشری در قم مروج و روزی که
 رسانید و محل نهیت شد شیعه از اطراف و جوانب از مساجد و علمای آن آمدند
 و در قم ساکن میشدند اهل قم که وقت آنکه عیلم السلام ترور میکردند و از آنکه
 عیلم السلام حدیث می شنیدند و حدیث ایشان از برای میدادند و گفتند و این
 در سال نهیت ایشان میگردید و در فضل قم و فضل اهلش خدین حدیث
 از آنکه اهل فضل شده **ان الاقواله في الزمان و بوشا**
العرف قد انما المثل یعنی هر چقدر قاضی زودا که ابتدا باشد
 از روی است از برای طواف مرتد آل خاتم اهل آنکه در راه می زودا که
 بعد از او باشد شش امام از آنکه آل خاتم مدفونند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بجفت اشرف مدونست و حسین سید الشهدا و امام حسن و امام حسین
 و امام محمد بن علی و در مقام برقریش که در کفین است مدفونند و امام
 علی الشقی و امام حسن البکری در کفین است مدفونند **الحجج محمد بن زکریا**
و دار النور و الناصح یعنی از آنش جسم نهیت است که
 که زیارت کند قسمت کند آنش حاکم را که امیر المؤمنین علیه السلام باشد زیارت
 یا کائن اولاد نسخ کنند و عقیقه را که قائم السنین باشد بلکه زیارت ایشان میگردند
 که مانع غلبه است و نهیت و از آنش جسم نهیت و در فضل زیارت ایشان
 احادیث بسیار است خوشحال کن که بشرف زیارت ایشان مشرف شده
 باشند و در مشایخ ایشان خستیدار محبوت نموده باشند و آنکه این
 اهل بیت نبوت عیلم السلام در اوایل سن از شیراز بهجت نموده ساکنین
 اشرف شدم و سالها در مقام مقصد بود و گاهی در کربلا و گاهی در بغداد
 افتاد می نمودم تا آنکه در سن ثمان و اربعین بعد از آنکه که سلطان روم
 تسخیر عراق عجم بمصلح سید از آن ارض مخصوص بناچار فرار نمود و چون قم
 از آنجا که می شد فرار بود و اهلش مجبورند به خوف بودند و مردم را غلام
 بنت میوی بود که در فضل زیارتش در بیت شده که من زار فاطمه زهرا قم
 و حجت له لیتة بنایین این محب اهل بیت عیلم السلام بعد از آنکه
 اختیار محبوت قم نموده امید چنانست که بار دیگر توفیق ربانی تواند یافت

سجانی و عین دولت عیالی زیارت و اقامت عبات عیالی است
 عیدم السلام است و هر که در روز ششم یاری حق سالار مقیم کف که شاید
 آن خاک پاک فرو ریزد و ایک طاقت از جودش آن کردم اذان و سر حد
 با صراط قرار حق چاه سدر بر روی علی مراد سان نجیب ای همین غنای
 اگر چه جمع بود عالم بحر علی که بر بند مجرم و کربک است و چگونه جمع باشد دلم
 علی که است نام شریف قیامت و ما را **خاندان** در میان ولادت و دنیا
 و دلت حضرت چهاردهم صلوات الله علیه قلیل از معجزات است
تذکره و دعات بعضی از معجزات نامستین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
 آنحضرت داشت آنحضرت در بیت در مدینه و در جده و مدینه شهر ری و لای
 نزل طایفه مشرق عالم بغیر از مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه و در مدینه
 و مجموع آنحضرت شصت و سه سال در معجزات آنحضرت بسیار است نزدیک
 به هزار معجزه از معجزات آنحضرت علیه السلام ضبط نموده اند و ما در این کتاب
 بتفصیل از آن فقید گنجینم از معجزات آنحضرت قرآنست که نصی می
 عرب چند نوشته اند که سوره شریفی قرآن پاره نمانده اند و خاف
 شده اند که گویند که چه دلیل داریم که نصی می عرب همه از آن درون مثل قرآن
 عاجز شده اند که اگر قادر بر سوره که مثل کیس و ترس آن بسیارند نیست
 و آنحضرت را از ام میادند و هیچ حاجت نبود که شکشیده و بگویند

نایب و جان و مال خود را در معرض تلف در آورند اگر گویند که شاید شریف
 سوره قرآن ساخته باشند اما بنام سیده باشد که این احتمال باطل است
 چرا که دشمنان دین اسلام همیشه بسیار بوده اند از یهود و نصاری و کفار
 و محمدان پس میدانیم که اگر ایشان مثل سوره از سوره های قرآن می ساختند
 دشمنان دین نقل میکردند و ما می رسید و دیگر از جمله معجزات آنحضرت
 قرآنست ماه را یک بار در مدینه کرده و دیگر از جمله معجزات آنحضرت
 جبر خلق خطب میخواند و چون منبری از برای آن حالت پناه تریب دادند و از
 بر خطب میرفت بضع خلق از غایتش از یکدیگر دو آه از میدانند شترها
 و چون حضرت آنرا در بغل میکرد مکان می شد و دیگر از معجزات آنحضرت
 آنکه زنی یهودیه که نامش عبده بود حضرت را بصیافت طلبیده و گوشت خیر
 گشت و بخت و نیزه را شش آلوده ساخت و چون حضرت روعا صاحب خواند
 که از آن تناول نمایند گفت آن گوشت بجهنم داده گفت که با همه بخور
 که مرا نهرا آلوده نمودند و بعد از آن جبرئیل ازل شد و ایشان را تحلیم کرد که
 بسم الله بخورند و خدا را بصلی و نایبند و بخورند و بعد از آن چهار کس
 و چون چنین کردند هیچ کسی از آن ذره بجز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سایر صحابه نرسید و باز نقل شده که اهل طایف کوخند چرخ را ندیدند و گوشت
 چون حضرت خواست که تناول نماید دست کوخند بطنش در آید گفت که یا

رسول الله را محض کردیم هم آلوده ساختند و دیگر از جمل مجنات آنکه در خبری
 را بر داشته صحابه شریفه که آن سنگ در دست مبارک حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله تسبیح میکرد و بعد از آن سنگ گفت که پاره شو سپاه کرده و پاره
 بنوعی تسبیح میکند و دیگر از مجنات آنکه در حدیث صحابه را از شناسایی شکوه نموده
 پس آنحضرت دست خود را در کوه آب فرو برده از آنکشتان چشمها را
 صحابه یکی بر آب شستند و سبانه را بر آب ریخته و ظرفها را بر آب نشاندند و دیگر
 از مجنات آنکه قلب جدید خشت که بود پس آنحضرت تیری از زکریا بر روی
 آورد و بر این جانب داد و گفت که بر روی قلب بنشین و چون چنین کرد
 دو روز چشمه از زیر تیر روان شد و دیگر از مجنات آنکه چهل کس از بنی نضام
 که هر کدام یک کوفته میتوانست خورد یک پای کوفته بخور و یک صاع نان
 بزرگ دهنید و دیگر از مجنات آنکه در مکه در حق را طلب نمود پس آن حضرت
 بسوی آنحضرت شتافت و در شش دست چوبی و تهلیل بود و باز دست
 را فرموده ده نیمه شد و باز فرمود تا دو نیمه بچم پید و بعد از آن در خرابی
 گفت که گواهی بر صالت من بده پس دست گواهی داد و باز دست را
 فرموده بجای خود رفت نقل کرده اند که این نحوه در مکه در وضع واقع شد
 که در آنجا شتران می گشتند و دیگر از مجنات حضرت آنکه چون بیدار آمد در
 روز جمعه اهل مدینه بخت شرفند و از کم بارانی شکوه نمودند پس آنحضرت

دست برداشته دعا کرد پس فی الحال دعای آنحضرت مستجاب شده ابری پیدا
 و شروع در باریدن کرد و متصل می بارید تا آنکه جمعه دیگر اهل مدینه بخت آن
 حضرت آمدند و از بارانی شکوه کردند که بارانی بار خراب نموده و راه بر
 ماست پس آنحضرت دعا کرد که بارانکی از مدینه برطرف شود و در نتیجه شتر یکم
 در آمده با آنحضرت گفتگو نمود و دست مبارک بکلمه در آمده بر سالتش گواهی داد و
 از مجنات آنحضرت بخراغین است که در میان اهل نقل متواتر است از آن
 خبر داد که حضرت ابی بن کثیر علیه السلام با سلاطین حجاز بنوا نمود و با کشین
 قاسطین و ماقین و دیگر خبر داد که حسن مبارک حضرت ابی بن کثیر علیه
 بنون حسن زکین خواهر شد دیگر خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام
 صلوات خدا بر او نموده بر شهباز خواهر شد و حضرت امام حسین علیه السلام در
 کربلا به تیغ اعدا گشته خواهر کرد و خبر داد که عمار با سر اهل بی خود اشدت
 و دیگر از مجنات آنحضرت آنکه کم سله زنی بود که توره و نخل خوانده بود و
 او صیادی چغیران شناخت بود پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت
 یا رسول الله هر پیغمبری را پیش ازین دو خلیفه بود یکی در حال حیات و یکی
 در حال ممات خلیفه موسی در حال حیات مارون بود و بعد از وفات موسی
 بن حنون و خلیفه موسی عیسی در حال حیات و یکی کاب بن یوحنا و در حال ممات
 شمعون بن حنون و چنین خوانده ام که ترکیب خلیفه و موسی پیش نبوه در

حال حیات و بعد از وفات پان فزای که وصی بود که خواهد بود گفت که
چندین ده ام ملک گفت که پاره چند حضرت را دم در گفت دست نهاد و با
باید چون آرد شد و آنرا برشت و با قوت صبح کرد ایند پلخ شری بوی
نقش بروی برید آمد دست راست در از کرد و بر عطف خانه زد و دست
بر زمین نهاد و آنکشت و خاکند گفت هر که اینجس کند در جین حیات و
وصی من خواهد بود و سلمان را بعلی الشارک کرد چون صفت وی و فرزندان
وی خوانده بود پیش وی شدیم گفت تو وصی رسولی گفت پسر شکر زده
چند پا و زدم و دست وی بدادم بانگشت باید و آرد کرد و بر شرت و با تو
سرم شد انکشتی بروی نهاد و نقش بروی برید آمد یکت بر زمین زد
و یکت بر عطف خانه و آنکشت و خاکند گفت که گفت حسن را دیدم
پیش برید پشته بود و او کوک بود که تو وصی رسولی گفت علی او هم شکر زده
گفت و آنچنان کرد که پیش گفت وصی را گفتم ایام اتفاقا بر کرد جین
دیدم گفت تو که بعد از حسن وصی و خلیفه وی باشی گفت بی ای ام که انکشت
چند بر دشت و همان کرد که بر و بر روی کرد و مهر بران نهاد و بخدای که در آن
مهر دیدم نام رسول علی حسن و حسن و دیگر از باقی امامان که برید
بود من از آن حال تعجب میکردم گفت عجب نه دیگر جای وی دست راست بر دشت
عمودی از نور دیدم که در هوا بدشت از چون آن حال دیدم پشادم پشادم

شده وی شش نمود بر پین من بر شست با شش آدم و آن شش نمود و
تواند بافت و میت کرده ام که آنرا گفت من من نه ندو گفت خدای تعالی
مرغری داد که امام زین العابدین را نیز دیشم وی نیز هر دو حجه زین نمود
و تعیینم زیاده گشت **و کت** و وفات دست عمر و حجات حضرت
فاطمه علیها السلام بدانکه آنحضرت روز جمعه پتم شهر جمعی الشانی چنان آمد
بعثت نمودند و وفات آنحضرت در شب بیستم شهر جمادی الاولی در آل
یازده جمعی اتفاق افتاد مدت عمر شریفش هجده سال و هشتاد و پنج روز بود
سوره اهل مرویت که یهودی را سوری بود که خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمدند گفتند ما را بر توحی جوار است میخواستیم که فاطمه را بخانه
فرستی تا بر و ما بسبب آمدن او زیاده شود و در سوال با الله نمود آنحضرت فرمود
که او را و جعفر علی بن ابی طالب علیه السلام است و یکم اوست یهود گفت که تو شفا
کن تا علی بن ابی طالب علیه السلام او را رخصت دهد و یهود ذیعت و زیور بسیار
جمع کرده بودند و کان میرود که حضرت فاطمه چون لباس و زینتی نزارد باین
خوار و ذلیل خواهد شد پس حبیب بن علی علیه السلام از برای فاطمه علیها السلام آورد
از جامه های زیورهای برشت آنچه هر کسی مثل آن ندیده بود فاطمه علیها السلام
آن جامه ها را پوشیده داخل خانه لیثان شد چون حضرت فاطمه را دیدند و
یهود و زبانی او سجده کردند و زمین را بر سجده نمودند و گفتند ای پسر از یهودستان

میزبانی دوم روایت شده که ابراهیم الخلیل علیه السلام از یهودی مقدادی
 جو یوسف فرست آن یهودی طلب رحمت از آنحضرت خواست ابراهیم الخلیل
 علیه السلام چادر فاطمه علیها السلام که از پیش پودرس کرد یهودی آن چادر را در
 اطاعت گذاشت چون شب در آمد زوجه یهودی داخل طاعت شد که چادر آنجا بود
 دید که آنخانه بغایت روشن است شوهر خود را از آن حال خبر کرد یهودی از آنحال
 تعجب نمود شب داخل آنخانه شد و دید که روشنی آن چادر چنان منتهی شده که گویا
 شمع است در شب چهارده خورشید نظر کرد و دشت که آن روشنی از چادر فاطمه
 علیها السلام است یهودی و زوجه اش در آنشب پروان زده اقبای خود را
 کردند مشاهد آن یهودی جمع شد چون آن حال مشاهده کردند همه همان
 شده **میزبانی سیم** منقولست که چون حضرت فاطمه علیها السلام از دار
 برادر القادحلت نمود ام این قسم یاد نمود که در مدینه نباشد چون نمیتوانست که
 مکان فاطمه را بطریق السلام از او خانی پند پس بسوی مکه معطر روان شد
 و آشنای راهش یکی بر او فال شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت ای
 پروردگار من من خادمه فاطمه ام آیه از قرآن که خدای من صافتر حق
 دوی فرودست و از آسمان ام ایمن از آن آیه بیامید راوی گوید که حضرت
 سال که او را از اینجای بطعام و شراب نرسد **ولادت** و وفات
 مردی از جنات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بآنکه آنحضرت که

مفسر

معطر در میان مکه در روز جمعه سی سال بعد از عام الفیل متولد شد و بطن
 صاحب هر کسی در کعبه متولد شد حکایت ولادت آنحضرت که بعد از آن
 بتفصیل گویند و در کوفه در شب بیست و یکم ماه رمضان در سال چهل و نهم
 بنویسند **میزبانی اول** روایت شده و از قرآن که او روایت کرده از امام
 زین العابدین و آنحضرت روایت فرموده اند بر پدر گوازش که فرمود که ابراهیم
 علیه السلام را میفرمود که هر که او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا در شب
 یا در روز من آید و هر که نزد آنحضرت بی آنکه طلب رحمت یا دعای حضرت مصطفی
 را بر او داشته در روز محصل آن قدر وجود او با آنحضرت میاید چون غریبان باشد که
 بابو برگشت که این مرد شرف دین را از دست پدر و من برد ابو برگشت که چنین
 بپسندت برگشت ایست که اگر تو را کنی چنانچه او میکند پانی چنانکه او می
 چون او ای دین رسول الله صلی الله علیه و آله می شود پس ابو برگرد اگر دستوری که
 ابراهیم الخلیل علیه السلام ندانید که چون این خبر آنحضرت رسید فرمود که در شب
 که از کرده خود پشیمان شود و در دیگر او را بی نزد ابو برگرد و وقتی که در میان
 از مهاجرت و انصاف نشسته بود پس گفت که از شما منی رسول الله صلی الله
 اشارت بآب و برگرد که در آن اهرابی با کفایت تو صی و خلیفه رسولی گفت
 آری چه میخواهی اهرابی گفت پس پاد آن پشته باشد که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله را از برای من حاضر شده بود ابو برگشت بر چه صفت

تو می بینی یکی بر تفرق و اختلاف چه میگوئی در امامت من این صورت گفت که ای امام
 نیستی گفت پس کیست آن ضعیفه گفت تو ای مردم خودی قوم تو را اختیار کرده
 و ملا کرده اند که اگر نخواهند ترا عزل خواهند کرد و امام خود میدانند هر چه ظاهر و پنهان
 و هر چه در شرف و در حجب واقع میشود از خبر و روش و در آفتاب و در مهتاب
 بایستد و او را باید بخوبی باشد و امامت رویت از برای من است و از برای کسی که
 کافر بود و مسلمان شد پس تو را که ام یک از این دوی ای سپهر قافه ابوکر گفت
 کس از آن امامان است که حق تعالی بر او کبریاست و او را از برای بندگان خود آن
 گفت دروغ میگوئی اگر تو را بزرگوار بکنند ای پسر دوی حق تعالی ترا در کتاب خود
 یا در نسخه خود چنانکه غیر از این که در پیش من بوده و جعلناهم ائمه بعدد
 باطن صاحب و او کافران یا منافقان و فتنونی بودی که در اندیشه ایشان امامان
 هدایت میکنند و از امتیاز ما با چون صبر کردند و بیایست باقیست که در پیش
 وای تو که تو را امام حق پس اسم آسمانها بر این کن ابوکر از جوابها
 گفت اسم آسمانها نزد حق تعالی است آن ضعیفه گفت اگر جایزه پیروز دنیا
 که در دنیا اندیشیدیم من ترا می آید و تو هم ابوکر گفت ای دشمن خدا اسم آسمانها
 پان میگوئی و اگر نه ترا خواهم کشت آن ضعیفه گفت که اگر بکشتن تو میگوئی
 بجهت قسم که پروا دارم که بدست مثل توی کشته شوم اما من ترا از آنها
 خردم پس چون اسمی میان خود و ابوکر و جماعتی که با او بودند پدید شد

پس آن ضعیفه گفت که چه میگوئی در شان علی گفت چه تو انم گفت در شان
 امام امامان و دوی او صیادان کسی که بخش شده است بنور آسمانها
 زمینها و انکس که تمام میشود معرفت حق تعالی که معرفت او و لیکن توانی ابوکر
 نقض عهد کردی و دین را بدینا فروختی ابوکر گفت او را عقل رسانید که از این
 برگشته است پس آن ضعیفه را قبل رسانیدند و در نزول امیرالمومنین علیه
 السلام در بعضی از منازل خود بود چون شریف آمد و در کشته شدن آن
 با آنحضرت رسید پروان رفت بنزد آن ضعیفه در نزد چهار مرغ سبز با
 منقارهای سرخ دید که هر یک از آنها را در منقار داشتند و در قرآن ضعیفه
 داخل میشدند و پروان می آمد چون مرغها را نظر آنحضرت افتاد پرهایم زدند
 و آوازی کردند پس امیرالمومنین علیه السلام جواب گفت بیش از این که
 مثل کلام ایشان و گفت خواهم گردانم اندر پس بر قرآن ضعیفه بایست
 و دست بسوی آسمان برداشت و دعا کرد که فرمود از قبر پروان که چادرهای آن
 ستمگر بر خود چیده و گفت ای مولای من پس ابو قافه خواست که اطفال را
 کند حق تعالی میخواهد که هر آنکه تو ترا رویشان کرده اند چون این خبر با ابوکر
 رسید عجب شد و پس سلمان بایشان گفت که اگر امیرالمومنین علیه السلام
 حق تعالی سوال کند که خلق اولین و آخرین را زنده کند و اندیش ترا زنده خواهد
 ساخت و امیرالمومنین علیه السلام فرمود باشو بخش بر دفرمود و از آن عورت

در پیرو نشد و بعد از آن حضرت ششاه دیگر زنده بود **اول**
 و وفات بعضی از اجزای دولت حضرت امام حسن علیه السلام و آنکه
 در نیمه ماه رمضان در سال سی و هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سال دوم
 از هجرت و در وقت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در پیش
 هفت سال و چند ماه بود و بعضی گفته اند که هشت سال بود و کسی و گفت که آن
 که بخلاف نشد و بعد از ششاه و سه روز با برپا شدن شکرین ایضا
 علیه السلام صلوات الله علیه و بعد از صلوات در دین بس بر روز و جمعه شش هجرت
 او را زاده داد و در سال پنجاه از هجرت در شب از ماه صفر مانده هجرت ایرانی
 و اصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود **عجبه اول** بر وی که
 عربی و خاص میگویند که حسن بن علی علیه السلام مردیت با جواد
 و هرگاه او بر مریز بر آید و مردمان نظر بسوی او کنند و متوجه او شوند غلبه
 شد و میفرمود که خطبه نباشد و بعضی با شکر و خجالت او می شود
 پس معادیه آنحضرت گفت ای امام محمد اگر چنانچه بر مریز روی و مار غلبه کنی
 خوب خواهد بود آنحضرت بر خجالت و بر مریز آمد و بعد از حمد خدا و درود بر
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از منافقین و منافقین فرمود و میگویند
 که مردمان باو فتنه شوند پس گفت یا امام محمد فرمود ای که آنچه گفتی کائنات
 آنحضرت از مریز فرود آمد و بعضی کلمات میماند و میگوید که شکر جوانی از آنجایی که

در آن مجلس حاضر بود و گفت زشت نیست آنحضرت گفته اند او بعد از بزرگوارش را
 دشنام داد و امام حسن فرمود خداوند استغفر را آنچه گفتم فرموده این مرد از
 و او را از آن کردان تا باعث عبرت دیگران شود پس آنحضرت در خود نظر کرده دید که زشت
 و بیکدیگر و بیکدیگر بعد از آن امام حسن علیه السلام باو گفت تو چرا در مجلس مردان نشسته
 بر خیز و بیرون ر و بعد از آن حضرت زانی ساکت شد و برخواست که بیرون رود
 حاضر گفت بنشین که بعضی از آنچند سلسله پیریم آنحضرت فرمودند پس بر سر
 خواهی و بعد از آن که جواب سبیل را بیان فرمود و برخواست که بیرون رفت و در
 آن جوان در میان مردم شایسته زوجه او بخت امام حسن علیه السلام آمد
 شروع در تعریف و تادیبی نمود حضرت را بر این عورت هم آمده و کار دکان جوان
 بحالت اول عاودت نمود **عجبه دوم** روایت شده از فضل بن اسامه از امام
 جعفر صادق علیه السلام از پدر آن بزرگوارش علیه السلام که حسن بن علی علیه السلام
 از کعبه سینه پاده به غیر نشسته می آمد در شامی را که هم مبارک آنحضرت و هم کعبه
 گفته که یابن رسول الله کاش سوار شوی تا این مردم ساکن شود و آنحضرت فرمود
 سوار میشوم ولیکن چون بمنزل رسیدم سینه ای با بچه ها که باو رفتی است که آن
 از برای این مردم آن روشن را از زنده بخیر و مضایقه کند بعضی از مولای آنحضرت گفته
 که در حیوانی منزلی نیست که در کعبه باشد که این دو اینفرود آمد امام حسن علیه السلام
 که فرمود پس چون چند سبیل فرستند بناگاه آن سبیل سبیل امام حسن علیه السلام

مولای خود را بنام خود که روشن از آن سیاه و حقیقت یکسان است گفت که
 او بر پس چون بخت امام علیه السلام آمد گفت یا بن رسول الله که تو مرا می شناسی
 نمیکرم اما تو دهان که حق تعالی مرا پسری گرامت فرماید که دوست دارم ای پسر
 که من رفوع خود را و آنکه شایم در حالت ایندین امام علیه السلام فرمود که بمنزل خود
 مراجعت نمای که حق تعالی ترا پسری ستوی گفته که گرامت فرموده آن سیاه را حفظ
 بمنزل خود برگزیده و دیگر نه چه پیش سپری زاینده بخت امام حسن علیه السلام
 بازگشت و حضرت را دعای خیر کرد و امام علیه السلام از آن روشن برای خود بیا
 هنوز از موضع خود بر نرفته بود که آن درم نایل شد **عجبت** **مرویت**
 از منزه کفاسی که او روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که تو حق از
 اوقات هر روز وقت امام حسن پسری را و او دردی از اولاد نبرد بود که قابل بابت
 آنحضرت بود پس فرمود که در منزل که در آن دخترهای خواجش که بود امام
 علیه السلام در آن خطه سپاس و آن شخص در نزد وقت دیگر که از آن آنحضرت پس
 زبیری بسیار کرده گفت که اگر درین وقت طلب شود از آن تناول میکردیم
 علیه السلام فرمود که تو بر طلب میل داری گفت ای پسر آنحضرت مرا بگو که در آن
 بسوی آسمان بر دشت و دهان خود آن درخت سبز شده و بر کوه آورده طلب بار
 آور پس جمالی که با ایشان بود گفت بجز آن قسم که این حرمت امام علیه السلام
 فرمودند و ای بر تو این حرمت لیکن دعای پسر چنانست که با طاعت نتوان

شده آنکه بر آن خطه بالا رفتند و طلب حید از آن تناول نمودن آن طلب
 بهترین طلبها یافتند و هرگاه کافی بود **ولادت** و وفات و غیره
 و بعضی از جنات امام حسین علیه السلام در آنج و ولادت آنحضرت علیا خلاف کرده
 بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شده و بعضی گفته اند که در
 سی و دوم شعبان و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال چهارم
 هجرت واقع شده و میان ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش ماه
 و بعضی گفته اند که شش ماه و ده روز بود و در کتب اشتهار است یافت و در روز چهارم
 بعضی گفته اند که در شنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و آنحضرت را پنج ماه
 سال و چهار روز و چهار ساعت سال **عجبت** **مرویت** روایت کرده ابو خالد کاظم
 از یکی بن امام الطیال که او گفت ما را امام حسین علیه السلام بودیم که جوانی بخت
 آمد و گریه میکرد امام حسین علیه السلام فرمود که ای جوانی بسبب کی میگری گفت
 من فوت شده دین مسافت و حقیقت که در قیل ازین مرا خبر داده بود که شما
 اعلام کنیم سینه تجزیه او نکردم امام علیه السلام فرمود بریزید تا بر دیکه او درویم
 در خدمت آنحضرت رفتیم تا به رجا که آن عورت را در آنجا فرموده بود پس امام
 علیه السلام دست به عبا آورد و در آن حق تعالی ای ای آن ضعیفه مرسلت نموده
 بناگاه آن عورت نشست و شهادتین میگفت چون نظرش بر امام علیه السلام افتاد
 گفت داخل خانه شوای مولای من و مرا مامور سازید تا بر خود امام علیه السلام داخل

شد و نشست و گفت و صحبت کن خداوند ارادت کند و عورت گفت یا بن رسول
 الله قال من اينقدر در دلمان موضع هست و اينقدر در دلمان مكان نشاندن تو بزرگوار
 خواهی از اولیای خود بد و دشمنان و کفر این پس سبب گزاردن در دستان و در دستان شما
 باشد و الا شما خود را بزرگوار گفتم و این را در اموال و عین حق و نصیب نیست پس از آنکه
 سوال کرد که برو نماز کند و تکفل بخیزد و حق او شود این گفت و بجات برفت
 کرد **بخبر دوم** روایت از فضل بن مروان بن حصه که او روایت کرده از
 امام جعفر صادق علیه السلام که او از پدران بزرگوار خود علیه السلام نقل کرده که
 حضرت که حضرت امام حسین علیه السلام هرگاه میخواست که غلامان خود را بکشد
 میفرمود که در دلمان روزی بیرون میرود و در دلمان روزی بیرون میرود که اگر
 از من کشید از قطع الطریق شما آتی خواهد رسید و هزار یک مرتبه گفت
 آنحضرت نموده بیرون رفتند و اصول ایشان را بکشید و هر چه با ایشان بود
 بردند چون این خبر آن سرور رسید فرمود که من ایشان را حاضر فرمودم
 سخن فرمودند پس در همان ساعت برخواست و بنزد والی رفت و ای
 گفت یا اباعبدالله شنیدم که غلامان را بکشید شده اند خدا ترانه و ابرو داد
 علیه السلام فرمود که من ترا دلال میگویم بر قاتلان ایشان تو دست ایشان
 آور و الا گفت یا تو ایست از ای شامی یا بن رسول الله گفت ای چنانکه ترا
 شناسم و این شخص از جمله ایشان است و اشارت فرمود شخص که در دست

والی ایستاده بود و آن شخص گفت که تو از کجا دانستی که من از جمله ایشان ام
 علیه السلام گفت که اگر من را دست بگیرم تو نیز دست بگو آن شخص گفت و الله که
 میگویم آنحضرت فرمود که بیرون رفتی تو و با تو سلطان و دستان بود و همه را نام
 چهار نفر از آنجا گفت از مولی این بودند و باقی از لشکری پس والی این شخص
 گفت قسم بجهاد و بزرگوار گفتم که کوی گوشت ترا بنمازم از این خواهم
 آن شخص گفت که والله که حسین دروغ نمیگوید و هر چه گفت درست چنانکه
 گویا با ما بود پس والی ایشان را جمع کرده همه اعتراف نمودند و والی ایشان را
 بقتل رسانید **بخبر سیم** آنکه چون امام حسین علیه السلام اراده فرمود
 بکوفه نمود امام سلمه رضی الله عنه گفت یا بن رسول الله بعراق برو که شنیدم که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز بود پس من حسین در عراق کشته خوا
 شد و نزد من خاکی هست که رسول الله صلی الله علیه و آله آن خاک را در پیش
 من داد امام حسین علیه السلام فرمود که بخند قسم کسی کشته نمی شود مگر
 بعراق بروم مرا خواهند بقتل بیاوند و اگر خواهی قتلگاه خود را بجا
 رایت بنمایم پس دست مبارک بر روی او کشید حق تعالی چشم او را قوت داد
 تا همه آنها را بدید پس امام علیه السلام خاکی بر پشت و بام سلمه داد و پیش
 دیگر و فرمود که هرگاه این دو خاک خون شوند بدان که من کشته شده ام
 گوید که چون روز عاشورا شد نظایر ایشان شمشاد دیدم که مرد و خون

شده اند شروع در نوحر در اوی کوم که در آن روز پنجشنبه
را به نکر طایفه مکران که در زیر او خون تازه یافته **ولادت** و وفات
و مدت عمر و خجرات حضرت امام بن علی السلام بدانکه آنحضرت
در مدینه در ماه شعبان در سال سی و نهم سی و هفت پیش از هجرت
متولد شد بعضی گفت اند که در نیمه ماه جمادی الاخر متولد شد و آنحضرت بیجا
مفت الیه بود که او را شام بن عبد الملک شیبید ساخت و آن محلی
در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسول بود و در وقت وفات
حضرت امام بن علی السلام دعا رواه بود و وقت شهادت امام بن
علیه السلام پست رسول بود **هجرت اول** از امام مجتهد علیه السلام
که روزی عبد الملک بن مردان بطواف کعبه مشغول بود و علی بن الحسین علیه السلام
در پیش او طواف میکرد و اصدات متوجه او نمیشد و عبد الملک آنحضرت را نمی
شناخت گفت ای کجاست که در پیش او طواف میکنی و التفات به این نمینماید
این علی بن الحسین است عبد الملک در همه آنوقت مشغول گفت او را طلبید
حضرت را طلبید و در عبد الملک گفت ای علی بن الحسین من قاتل پدر تو
نیستم پس تو را چه من میکند که پیش آتی امام علیه السلام فرمود که قاتل
پدرم به آن فعل شنيع دینار را به او فاسد ساخت و پدرم سبب فساد آن
اوشد اگر تو نیز میخواهی که مثل او باشی گویش عبد الملک گفت خا

و یکس تو نیز داری تا از دنیا بیابو و بیای امام علیه السلام چنین این چنین
نیشست و در ایام مبارک که در وقت خداوند اعز و اعلی خود را بصید الملک
بنامانگاه در وای مبارک او را از دلالان که چشم از شجاع آنها میخواست
آنگاه فرمود کسی که همت او نزد پدر در کارش این باشد چه حاجت به دنیا تو
دارد بعد از آن گفت خداوند ای کبریا که مرا باین حاجتی نیت **هجرت دوم**
روایت کند جابر بن یزید الجعفی از امام محمد باقر علیه السلام که علی بن الحسین
علیهما السلام روزی با جمعی از اصحاب نشسته بودند ناگاه آهوی از خمر پاشید
برابر آنحضرت ایستاد و در میان بر هم پزد و دست بر زمین میزد یکی از اصحاب
گفت یا بن رسول الله قصد این آهوی چیست که چنین میکنی امام علیه السلام فرمود
که پس بریز و از پیش آهوی بر طلبید او صیدی را فرستاده که آهوی بر صید
نماید آن صید را در زیر آهوی آهوی را صید کرده الحال او مستعد نمایند که یک
خود شیر دهد پس علی بن الحسین صیدها را صید نمود و گفت که
این آهوی که برکت تو یکجور او را صید کرده و از آنوقت که او را صید کرده
نخورده و از من نیست صیداید که از تو الهیست کنم که بر تو صدق کنی صید
گفت یا بن رسول الله من برین جرات نمیشود که امام علیه السلام فرمود
که یکجور او را بیاور تا مادرش او را بشیر دهد و دیگر بسوی تو رود کند صید آن
آهوی بره را بیاورد چون آهوی او را بیاورد آن بر هم زد گفت و شک

از چشم دروان شد امام علیه السلام بصدای گفت که قسم حق من بر تو که این آمو
بره را با کوشش من می دانم که بره را از آذر که در پس آمو بیک خود میردت و گفت
شهادت میدهم که تو از اهل بیت حق دینی هستی از اهل بیت **عزیز**
سیم مروت از ابی العباس گفت که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
میزمود که ابو خالد را علی مرتضی در خدمت امام زین العابدین علیه السلام میبرد
در خدمت آنحضرت اظهار رشوق بدین والد خود نمود و طلب رخصت کرد
امام علیه السلام فرمود که در خواهر آمو که مروی از اهل شام که صاحب مال و جا
است و دختر او را عارضه از من بر سیده و او طالب علاج آن دختر است
و مال خطیر و علاج آن دختر را میباید چون پاید تو پیش او رفته بود که کن
دختر ترا معالجه میکنم بشرط آنکه ده هزار درهم بمن دهی چون روز دیگر شد
آن شخص شامی میاید با آن دختر و طلب معالجه نمود ابو خالد نزد او فرست
گفت من معالجه میکنم بشرط آنکه ده هزار درهم بدی و دیگر این مرض خود
نمایم پدر آن دختر و شهادت آن مال شد پس امام علیه السلام با ابو خالد گفت
که شامی ابو عده خود و فاخته را که در بعد از آن فرمود که برو و کوش و چون
دختر را بیک و بگو که ای خبیث علی بن الحسین چگونه که از بدن این دختر
پروین رو و بسوی او نمودی که ابو خالد چنان کرد که امام علیه السلام فرمود
بو جان آن دختر را بمل شده به کوشش که شامی در دادن مال **عزیز**

آغاز

آغاز کرد ابو خالد بخدمت امام علیه السلام آمد و قصه را بخدمت عرض کرد امام
علیه السلام فرمود که ای ابو خالد گفتیم که اگر عده خود و فاخته را با صاحب
او عود خواهد کرد تو بگو که از بخت خود که بگو بود خود و فاخته گوی که چنانچه
این مال را بسوی بن الحسین بسیاری می آید و این میگویم که دیگر بر نماند و رفتن
ابو خالد بصره بود و بماند و در کوشش دختر گفت همان مال را که در بصره اولی بخرید
بعد از آن گفت که بسوی او خود کنی و ترانه آن حق حق فرستم و زان پس آن
دختر بکوش آمد و دیگر زن آن او را که پس امام علیه السلام ابو خالد را با خود ست
ابو خالد تمام را بیک بسته نزد والدش رفت **علامه** و وفات
دست خود بعضی از بخت حضرت امام محمد باقر علیه السلام را که بعضی گفته اند که
آنحضرت بیستم ماه فروردین سال پنجاه و هفت از بخت خود را که بعضی گفته اند که
فروردین ماه چهل و شش بود و سال چهل و چهار و بزهرت من عبد الملک نوشته
شده و دیده و آنحضرت چنانچه و هفت سال بود **عزیز** و روایت گفته ابو
خنیسه که من بودم در خدمت امام محمد باقر علیه السلام که او اهل شهر مدی بود گفت
رسول الله ص مدی از اهل شام و شمارا که ستم و از اهدای شما چنانچه
من دوستدار بنی امیه بودم و او را مال بسیار داد و بوی از من فرزندش داشت
و من او را در طریشام بود و او را بکوستنی بود که تنها در آنجا بسر بردی چون
پدرم وفات کرد مال او را به چند طلب کردم تا قسم و شکایت کرد او را و من

دین کرده و ازین پنهان داشته امام علیه السلام فرموده بخوانی که پدر خود را به
 و از تو پرسید که آن مال در کجاست گفتیم بی من محتسب و فقیرم پس آنحضرت فرمود
 نوشت و بفرمود مبارک که او را ختم ساخت گفت بر این کتاب بایستی و هر سوط
 بتسبیح نکند که یاد جان شخص بخواند و آید این کتابت را با خود و در کوفت
 محمد بن علی بن الحسین علیه السلام که آنحضرت پدر تو را خواهد آورد در هر چه خواهی
 از دین و مال که بخواهی آن را بفرموده از دست برفت ابو سعید که چون روز یکشنبه
 بگرفت ابو سعید علیه السلام فرمود تا برینم که حال آن مرد چون شد چون بدو
 رسیدیم آن مرد را دیدیم که مظهر از آن می شد چون داخل شدیم آن شخص گفت
 حق تعالی سعادتمند کند که از علم را از دست بدهم و آنچه فرموده بودی بجا آوردم
 آن شخص میامد و گفت از من بخواه حرکت کن تا پدر ترا نزد تو بیاورم پس دیدیم
 مردی سیاه را نزد من آورد و گفت این پدرت من گفتم این پدر من است
 گفت بی این پدرت در وجهیم و خداییم بیات او را تغییر داده گفتم تو
 پدر منی گفت بی گفتم پس صورت و بیات ترا به تغییر داده گفت ای پسر من
 من در کسارتی میامد بودم و پادشاه از ابراهیم بن رسول صلی الله علیه و آله
 تفصیل میدادم حق تعالی بر این سبب معجزه معاف گردانید و تو دوستا
 اهل بیت بودی و باین سبب من ترا دشمن میدانستم و حال خود را از تو پنهان
 کردم و بعد از این پشیمانم که گفتم ای پسر من برو به بوستان من و گفتم

درخت زیارت را در کوفت و مال را بر یکصد هزار دردم است چنانچه فرمودم از آنجا
 بجهنم علی به و باقی از تو باشد آنجا آن شخص گفت که من الحال میروم که آن مال را
 بردارم و ختم تو را بیاورم و من میگویم که در کوفت سال که حضرت امام علیه السلام رسیدم
 احوال آنرا دانو پرسیدم فرمود که چنانچه هزار دردم را ببرد و آید این دینی که داشتم آنرا
 مال آن نمودم در مینی در نوعی خیرت سبب نمودم و پاره بپارچ اهل بیت خود را
چهارم مرویت که از ابو سعید گفت که گفتم به امام محمد باقر علیه السلام که شما
 ذریه رسول خدا هستید گفت بی گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله و آتش علوم پیوسته
 بود و گفت بی نامه علوم پیش از آن حق تعالی با و کرامت کرده بود و گفتم شما تا دیده که
 مرد در ازند ازید و کور را در زاد و ابروس از آن گشتن بر میاید و خبر دهید با آنچه
 هستند و آنچه در خانه های خود در خیر می کنید گفت بی باذن الله تعالی پس فرمود
 نزدیک یا نزدیک او فرمودت مبارک بر روی من کشید دیدم که ده و چهار و
 و آنرا از بعد از آن دست بر روی من کشید چنان شد که بودم چیزی نمیدیدم
 بعد از آن فرمود اگر خواهی که پناه باشی چنانکه شدی و حساب تو بر حق تعالی است
 و اگر دوست داری که بود باشی چنانکه بودی یعنی پناه و توبه تو نیست است
 در حالتی که بپا باشی پس گفتم چنین بودن و داخل بهشت شدن و دست راست
 نزد من از پنهانی **چهارم** مرویت از امام حسن بن علی حرره که گفت
 سوار شد امام محمد باقر علیه السلام و من و علی بن ابی طالب با او بودیم آمد

مسامحتی قطع کردیم که در مدینه بخورند امام علیه السلام فرمود که این روشنی از خدا
 بیکر برایش از این پس از آنکه رفتیم و غلامان از آن فرستادند که این را بخدمت حضرت
 و بسپار گفت برو بگو این کوه با این غلام در بالای کوه غار است غلام را
 در آن غار است تا آنچه در آن غار است بیرون آورد و نزد ما آورد که در آنجا مال
 و شخصی را زودید و پنهان کرده اند پس سلیمان برفت و در دستش عازان غار
 بیرون آورد و بخت آنحضرت آورد امام علیه السلام فرمود که این دو سبیل
 مردی حاضر است و سلطان غار است دیگر است از مردی غایب بعد از آنکه آن
 دیگر از وضعی دیگر از غار پیدا شد چون امام علیه السلام حاجت فرمود و دست
 بستن حاجت جمعی را ببرد و میهمان خانه بود و والی اراده داشت که ایشان را از آن
 امام علیه السلام فرمود که ایشان را از آن دو بسته را بکشش و در آن
 و دست آن دو نفر را قطع کرد یکی از آن دو نفر گفت که دست ما را بکن قطع
 و آنچه که قطع دست و توبه را بر دست این رسول الله جاری ساخت
 امام علیه السلام فرمود که دست قطع و توبه بوقت گرفت برایت
 راوی گوید که آنحضرت بعد از قطع دست آن دیگر زندگانی کرد و عاصم بن عمر بن
 که بعد از سه روز دیگر حاضر شد دیگر میباشد که بخت امام علیه السلام آمد
 آنحضرت فرمود که نزد من ترا آنچه درین بسته است و حال آنکه بمهر و
 نت دروغ را درین است از آن تو و فرار دینار دیگر از آن دیگر و چنین

جاده در آن است آن شخص گفت که اگر خبر دهی که صاحب آن هزار دینار
 یکست و اسم او چیست و بگویم که میبایم که خام و این اطلاع امام علیه السلام
 فرمود که آن هزار دینار مال محمد بن عبد الرحمن است و او مردی صالح و ثیر الصدقه
 کثیر الصدقه است و مال بر در خانه است و نه هزار تو گفت آن شخص بر روی
 بود چون این بشنید گفت ایان آوردم که آن خبر از خود تو گفتی و نه
 میدهم که محمد بن ابی و رسول است و تو امام بنقض اطلاع و مال **و اما**
 و وفات دست و بعضی از بجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بگو
 آنحضرت در مقدمه روح الامور از سال ششاد و سه از هجرت در مدینه بود که
 سال صد و چهل و شش از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه شعبان
 عباسی سرید شد و آنحضرت شش و پنج سال بود **و بعد از آن** در مدینه از آن
 بن محمد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که در مدینه یا در مدینه عوفی را
 دیدیم که ماله کا و مرده در پیش او افتاده و آن عوفی را بفرست که یکس که زند
 و پس سلام آن عوفی گفت که مال چیست و چه ایگری گفت من و همان
 این ماله کا و مرده کا میگویم و مال او مرده و من در کا و مرده میفرستادم
 امام علیه السلام فرمود که میفرماید حق تعالی او را از برای تو زنده گردانده است
 گفت تعجب من نیست که تو بمن بگوئی که ترا یکی آنحضرت فرموده است
 مقصود من از ترا بنود پس بعد از مدتی که پیران کا و زندق المال آن کا و زندق

شده از جای جریب آن عورت گفت این عیادت نزدی که قسم این گفت
داخل مردم شد و آن عورت نزد آن گفت **بخود دوم** صفوان بن
روایت کند از عیدی که گفت نزد من این گفت که تبت که بخت امام
علیه السلام رسید و هم گاشکی درین حال پنج دقیقه بگذشت آنوقت شرف
تجدید عهد کنیم من گفتم نزد ما چیزی نیست که چو توانیم که آن عورت گفت شیا
و زیور ابهر و شرف تبت سبب چو کن چنان کردم چون نزدیک من نه شرف
رسیدیم آن عورت رضی صفت عارض شده چنانکه شرف بر او شده
پس چون داخل من شدیم من از نزد او پرسیدم که در حالتی که از او ما پرسیدیم
بجزرت امام حنفی صادق علیه السلام رسیدیم و پرسیدم که دو جامه سرخ پوشیده
سلام کردم جواب گفت و از حال آن عورت پرسیدم خبر او را بعد از شایم
و گفت من از نزد او پرسیدم که در حالتی که از او ما پرسیدیم بودم آنوقت شرف
رسیدیم نزد عیادت پس بر او دو فرمودای عهدی تو فکرتی از برای او گفتم
بلی فرموده بانی نیست من دعا کردم از برای او حق تعالی او را دعا بخشید
بجز آن خود چو کن که او را می بای هر گوش آن خود دعا نموده در آن او می کرد
عیدی که او را که بمنزل خود شایتم دیدم که آن عورت بهوش آمده و شسته
و خود را در دستان او میگذاشت که من چو حال دلای گفت حق تعالی عافیت را
بخت من و ذیل قد برسانم که من پیش تو پرسیدم و من و از تو بگو

بودم صادق علیه السلام را از حال تو پرسیدم حال تو اعراف کردم فرموده که
یست سوی مادر و گفته میخورد آن عورت گفت تو از پیش من پرسیدم و من
در حالت فرخ بودم پس داخل شد نزد من شخصی که دو جامه سرخ پوشیده بود و گفت
چست تر گفت من در حالت که در این ملک الموت آمده است که در دم تو فکرتی
آن شخص گفت ای ملک الموت نه ما موری که من مارا بشنوی و طاعت کنی
گفت بلی گفت من ترا میفرمایم که پست سال که قبض روح او کنی ملک الموت
گفت سمعنا و طاعت پس او ملک الموت پرسید زنده و من همان لحظه که پرسیدم
بخود سوم از یونس بن عیسیان روایت شده که من با جماعتی در خدمت امام
صادق علیه السلام بودیم پس من گفتم که حق تعالی حکایت میفرماید از ابراهیم
علیه السلام که فرموده من بطرفه من الیک آیا این چهار روز از کجاست بود
یا از جاس مختف آنحضرت فرمود که دوست دارم که گش آن آیتی بشناسم که من
بلی حضرت او از او گش طاعت و من نزد او حاضر شد بعد از آن او از او
که ای غلب غزلبی باید پرسش فرمودای از بازی پیدا شد پس او که او را می گفتم
که بوی حاضر شد پس فرمود که هر آنهار از کج که در دو پاره پاره شستند و در کج
ایشان کردند و بعضی را بعضی مخلوط شستند پس طاعت و در او شستند
خود و گش طاعت پس پرسیدم که گوشت و استخوان و پرهای او از یکدیگر جدا شد
بعضی بعضی و دل شد چوبیس بر طاعت شدند و طاعت و شستند و در شست

مردیت از قاسم بن علی که در آن اکرشید رسولی حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد و او را اطلاع داشت چون رسول
جماعی که حاضر بودند شیخ علم و فضایل می یکدیگر مشغول در نزد دار
بود گفت اگر من شما را بخندم آدم مرا چه بدید گفت ما را چگونه بخند
گفت چون موسی بطعام خوردن مشغول شود من علی کم کران و هر چه
پیش است ببالا رود و باز گفت چنین کن پس چون امام علیه السلام
بیامه خوان حاضر کردند در پیش آنحضرت که شستند چون دست دراز کرد
که مان برادرش عبدلی که که مان از پیش حضرت برخواست و بیایا رفت
و حاضر مجلس بنشیند چون مکر این عمل بکر امام علیه السلام فرمود
صورت تیری بر مندی صورت بود اشارت آنصورت کرد که بر خیز و
بگیر این مرد را و او را هلاک ساز با کاه آنصورت از جای جرئت و
آن شعبه را با پارچه ساخت و باز حالت اولی خود کرد و از آن نیز
گفت باین رسول الله چه شود که اگر بغیرانی که این صورت آنحضرت را
زد که آنحضرت فرمودند اگر چنانکه عسای موسی جلال سوره زخون را زد
کردی اینصورت نیز آنحضرت را زد کردی **ملاوت** و وفات شد
و بعضی از عوالت حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوه والسلام
آنحضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه متولد شد و از آنجا

محمد بن بابویه روایت که آنحضرت در صد و پنجاه و هشت متولد شد بعد از آنکه
حضرت امام جعفر علیه السلام بر پیمان از مدینوس در قریه سناباد بزرگ مان
در ماه رمضان از سال دویست و صد و هجرت شصت و هشتاد و هشتاد
که در پست و سیم منی قنده شصت و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
شد **سجده اول** روایت که هفتی در عهد مأمون در خراسان باران
محبوس شده بود چون علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل خراسان
شد مأمون گفت یا ابوالحسن اگر دعا کنی که حق تعالی باران بکرات فرماید
می توانم بود و آنروز روز و پنج بود آنحضرت فرمودند که ایچنین باشد پس فرمود
که مردمان صبر و روز و یکروزه کنید و در شنبه روز و یکشنبه صبح
پروان رفت و مردمان نیز پروان رفتند پس آنحضرت بر منبر رفت و حق تعالی
و تعالی را حمد و شاکیه پس گفت خداوند اتوی پروردگار من عظیم گردانیده
حق با اهل بیت را پس متصل شده اند مردمان بپایان که فرموده موسی و
بفضل و رحمت تو چشم دارند چنان رحمت تو پس تو پیش از ابارا
کرامت فرمانباران نافع غرضاری و بگردان ابتدای باران بعد از آنکه از
موضع رجوع نموده بمنازل خود قرار گرفته باشند راهی گوید که قسم خدا
که محمد را صلی الله علیه و آله پیغمبری فرستاده که بناگاه ابر پا پیدا شده شروع
در رعد و برق کردند مردمان در حرکت آمدند امام علیه السلام فرمود که بر حال

خود چه بشید که این از آن شایسته از اهل فلان منصوص است پس آن ابر
 بگذشت و ابرو دیگر بدست شتمل بر در برقی پس مردمان حرکت کردند اما
 علیه السلام فرمود که بر جای خود باشید این ابر از شایسته از برای اهل
 بدست داده ابر بر غیو الی بگذشت چون در قریه یازدهم ابر پیدا شد امام
 السلام فرمود که ای کرده مردمان حق تعالی این صحاب را از برای شما فرستاده
 است پیش که گنبد حق تعالی را بر نهی که شما از آنی داشته و بمنزله دل خود
 در جهت نماید که این ابر چنین بر سر شماستاده باران نمی بارد تا شما را
 خود دید پس آن ابر چنین ایستاده بود که ایشان بمنازل خود رسیدند
 آنکه شش وع در بارش کرده چنان بیاید که در دو خانه بار و آن شد مردمان
 آنحضرت را در یک روز و یک گشت خوش و کو ارا با در امت حق تعالی
 از برای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله چون این خبر بمأمون رسید
 اصبی ایش او را اطمینان کرده گفت که تو این ساحر را آوردی و دلی عهد خود
 ساختی و گفتگوی این باران دنیا را بر ساخته مردمان شیشه افکند
 قدامت که بکلاف خواهند گشت حاجی از حجاب مأمون گفت که چون
 علی بن موسی مجلس حاضر شود من او را در پیش مردمان نخل و شراب
 کنم تا در نظر ایشان بی قدر و گشت با کرده چون روز دیگر امام علیه السلام
 مجلس مأمون آمده آن حاجی گفت ای سپهر کسی با از اندازده خود

پر و فل نهاد سبب کج حق تعالی با آن قدری بر وقت خود فرستاده که تو در
 دعوی عجز صادق نبوی این دوشیر او شده که بدوشیر که بر سر مأمون
 بود که که پاره پاره گشته غلب آنحضرت متولد شد فرستاده که آن دوشیر
 را که بکیر این عاج را و او را پاره پاره ساخته از او شری باقی نگذار پس آن
 صورت دوشیر شده چرب شد و آن حاجی را که شکر خود کرده و پاره پاره کرده بود
 در مردمان تخریب شده نظاره میکرد چون غایب شد و بکایت آنحضرت متوجه
 گفته ای ولی الله پیغمبر ما که بگویم و آنچه بعد جیش کردیم و اشارت بامون کردند
 چه پیش میاید امام علیه السلام فرمود بایستد پس آن دوشیر بایستد آنحضرت
 فرمودند که اب بر روی وی زدن بپوشش آید پس آن دوشیر همان کلام را عا
 کرده گفتند خستید می کرد و اب بپوشش بایستد آنحضرت فرمود که نه چه حق تعالی
 تقدیری است که ما را ستودن خواهد شد فرمود که عو و کنید بجای خود چنانکه
 بودید پس آن دوشیر بر آن دو سینه باز گشته همان دو صورت شدند مگر گفتند
 مردمانی را که گفت که در مسجدین همه از اسمی آن شخص متولد **دوشیر** **دوشیر**
 عبد الرحمن بن علی گوید که وقتی در بیابانی درین جهت چنانکه در سنگ شوم
 با خود گفتم فی ایام کس که قضا دیدم که در مویلام علی بن موسی علیه السلام
 پس بخت رفتم قبل از آنکه چیزی بگویم فرمود که ای ابو جعفر حق تعالی حاجت
 ترا بر آورد و در سنگ بپاش و آنحضرت میام بود فرمود که طعام از برای من

پادشاه گفت من بسیار میخوام که با تو افسار کنم پس چون نماز مغرب کرد
 در میان خانه نشست و طهارت طلبید چون از طعام خوردن فارغ شدیم فرمود که
 با ما بر سر میز حاجت ترا و کنیم یا بمنشن از خود در حاجت میمانی گفت جوع باغ
 حاجت نزن من دست پر از فقر است دست بزم برده قفسه بر گزیده و فرو
 که بجز این را من اهر که در دستین بچشم ناکاه میسار بود چون بفرمود خود آمدیم
 که آنرا با شما هم نزدیک چراغ اقامه اول تریدیدای بیست من شاد و در نظر کردم
 بر آن کتیب بود که این دانی را بنصرت تعف آن بخت تو و نصف دیگر از برای
 نفع تو چون این را دیدم زانبر را شماره نموده در زیر بالش ریختم و خوابیدم چون
 بیدار شدم هر چند آن دین را طلبیدم نیافتم چون در آن کردم پانصد دینار بود
بسم الله الرحمن الرحیم عبد الله بن عمر گوید که علی بن موسی الرضا علیه السلام بر آنکند
 در وقتیکه مادر مرا داشت گفت که یکدیگر پس چهل فقر است بیرون رفت من گفتم
 بخت و بسجده با او بیرون رفتم و مانند بخت و بسجده شستم چون بجهت رفتم آمدم
 دیدم بر او ایستاده علیه السلام با او بر او از آنرا داشت فرمود آن آه و بر سپاه
 در پیش آن فقر است ایستاد امام علیه السلام دست بر سر او کشید و در افضای داد آن
 آه و بر شروع در خطاب کرد که چه چراگاه خود را امام علیه السلام با او تکلم
 فرمود بگفتی که ما فرمودیم که آن آه و بر و ملک است پر گفت ای ابا عبد الله آیا این
 بنا و ده که ختم بی ای میسر من تو حجت خدای بر خلق من تو میگویم از آن مقامی

درین

الحمد

که هشتم پس آن فقر است آه و گفت که هر چه چراگاه خود آن آه و پادشاه گفت
 او میفرست خود را بر آن فقر است میباید و فرمایید که امام علیه السلام فرمودند که بنیاد
 که این آه و چه میگوید که بنیت خود را پس رسول الله از نزد خود را که بگوید که چون در آن
 ایستادم که از آنکست من بنا و آنانی در آن خود من حاجتی چون امر بر حق فسرود
و لا اله الا الله و دعوات و دعای بعضی از جنات امام محمد بن علی علیه السلام که آن
 حضرت در ماه رمضان از سال صد و پنجاه و پنج از هجرت متولد شد و بر بخت قسم در زمان
 آن ماه ذی القعدة از سال اویت ویت از هجرت شیشصد و در روایت دیگر آنکه آن
 آن فقر است نام من بود و بر ویت دیگر امام الفضل **عنه الله** محمد بن یحیی و در آن
 که در وقت علی بن موسی علیه السلام بودم در که معطله پیش از آنکه بخوابم بود
 با و گفتم که من اراده میدارم که توبی بر آن جناب یعنی امام محمد تقی بنویس آن فقر است
 نمود و گفتی با و نوشت چون بیدار شدم فرمودم که بفرست آن فقر است ز قلم خادم امام
 محمد تقی علیه السلام پرورد آن آه و در آن فقر است طاعتی بود چون مکاتب را با و در آن
 خادم گفت که او را بر برگشت آنچنان کرده در پیش او بیست امام علیه السلام
 نظر در آن کرد بعد از آن فرمود ای محمد حاشی چشم تو چون است گفت من یمن رسول
 چشمهای مرا خدای عارض شد که گوشه می چنانکه می چنی فرمودند نزدیک یا
 نزدیک رفتم دست جیر شوی می کشید پناهی من خود که در پس دست و پا
 آن فقر است را بیدار دیدم و از خدمت او در حجت نمودم و احوالی منا هستم

بخش دوم رویت که مستقیم روزی جمعی از امرای خود را بخواه و گفت از
برای من بر بجهت علی الشقی که ای بد بوع و دید که او را در خروج کرده آنگاه او را بخوا
گفت از دره که در بجهت خود می آمد می پرسیدم گفت که نه مستقیم فلان و فلان
کو ای جدید نیست از احاطه که در گذشته ای با ما ما از دست فلان که تو فرستاد
آنوقت مستقیم در وقتی نشست بود امام علیه السلام دست بر شرم گفت
خداوند اگر بر من دروغ گفته از کبریا که از آنگاه دیوار و سقف را دیدم که در
آدم و هر گاه یکی از آنها بر خاستی پیش او می مستقیم تا بن رسول الله تو به
کردم از آنچه گفتم دعا کن تا این روانی ساکن شود امام علیه السلام گفت خدا یا
را ساکن گردان که یسای که پان دشمن تواند دشمن من پس آن ساکن شد
بخش سیم علی بن خالد گوید که در مسکرم بودم خبر شنیدم که شخصی در آنجا
مجلس است که او را از ما می شناسد آمد و دهانه و گفته او دعوی پیغمبری کرده است علی
بن خالد گوید که در روز ندان رفتم و با مردمانی ملاقات نمودم تا به آن رسیدیم
مردیدی دیدم با فم و عقل با و گفتم قصه تو چیست گفت من در شام بودم و شاد
سکه که در قوس که مسوخت بر سر من شیش و کز خدای کردم که بناگاه شخصی را
دیدم با نهایت تمام بسیاری در وسط که در گفت بر خیز بر خیزم و اندکی او فرتم
نگاه کردم خود را در مسجد که فریدم پس او نماز کرد و من نیز نماز کردم پس بر
آمد و من با او پیرون آمدم و اندکی را با او رفتم خود را در مسجد رسول الله صلی

علیه و آله دیدم پس نهایت کردیم و نماز کردیم پس پیرون آمد و من پیرون آمدم
آنکه ساقی قطع کردیم خود را در میان می دیدم که بعد از بود در شام آن شخص از
چشم غایب شد از آنچه دیدیم و بجهت بانه چون سال و یکشنبه با شخص با هم
کرد که سال اول کرده بود چون مرگش آمد و خواست که از من عذرت کند که گفتم
بجای آنکه که تر افتاد که را دیده است بر آنچه من دیدم که را خبر ده که تو گویی که من
نخستین علی بن موسی بن جعفر ام این خبر را من شخصی حکایت کردم این خبر را شنید
تا بجهت عبد الملک رسید مرا بگفت و نه آه من که در حقوق و دستاورد و بر من
کرد که دعوی بر تو میکند علی بن خالد گوید که ما دو گفتم که من قصه را بنویسم و بعد
الملک هم گفت بنویس چون عبد الملک را دم و نظر آن نوشت که بگو آنکس را
که ترا از شام که خبر بد و بدینه و که که ترا از من من خلاص کند چون نوشته او را
دیدم بسیار غشاک شدم و غمزدن بر گشتم روز دیگر وقت صبح بر نهان شدم
که علی را با و اعلام نایم و آنرا بعد از نماز شکری و حارسان و زندانبانان
دیدم که بر در زندان جمع شده بود در پرسیدم که حال چیست گفت آن شخص که دعوی
نبوت میکرد و ادب از منس باید بدیده شد می دانم که بر من فرود زده پاره او را
با آسمان برده علی بن خالد می فریب بود چون این بدیدم سلمان شده است
او نیکو شد **ولادت** و وفات و دست غر و بعضی از معجزات علی بن محمد
علیه السلام آنحضرت در ماه ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد شد

و روایت دیگر اینست که در پنج بخت دست و چهارده متولد شد و در ماه
 در روز دوشنبه بیستم در دست چپ و چهار روز بعد متولد شد
 و آنحضرت چهل یک ساله بود و بعضی گفته اند که شصت و سه ساله بود **مجلس باال**
 در دست راستی نهم جعفری گفت مردی از اهل سمرقند رای اجابت بر من طلب
 شد و پیش بر منض شد روزی بر او عرضی فرمودی از حال خود شکایت کرد و گفت
 که اگر تعرض بفرمایم علی بن محمد علیه السلام شوی و از آنحضرت طلب کنی
 امید دارم که این مرض از تو زایل گردد آن شخص روزی بر سر راه آنحضرت
 چون امام علیه السلام از خانه متوکل بازگشت برخواست که آنحضرت نزدیک
 شود بجهت التماس امام علیه السلام فرمود که در پیش خود ترا بیاور و گفت
 بدست اشاره بسوی او کرد و بر تپه این که بگفت آن شخص بازگشت و چو
 نکره که نزدیک آنحضرت رود بنزد فرمودی رفته قصه بازگفت فرمودی گفت ترا دعا
 کرده ام پیش از آنکه تو سوال کنی برود که زود باشد که تو شفایابی پس آن شخص بماند
 خود آمد و آنشب را بگذرانید چون روز شد بر بدن خود اثری از آن
 ندید **مجلس دوم** مرویست که شعبدی از ناحیه هند نزد متوکل آمد که در کجای
 دستش مثل آیدیده شده بود متوکل باو گفت که اگر تو فهم را فحش سازی
 ترا درینا بر تویم شعبه گفت چندان تنگ نزد او حاضر ساز و مرا در پهلوی
 او بنشان متوکل بفرمود تا امام علی النقی علیه السلام را حاضر ساختند چون

علی بن محمد

نشد

بنشست طعام نزد آنحضرت آوردن چون دست دراز کرد که نان بگیرد
 شعبه علی کرد که آن نان تنگ در دهان او برید امام علیه السلام دست بنان کرد
 دراز کرد آن نیز بریده تا سه مرتبه بنان علی کرد و حاضر مجلس بخندید و صورتش
 برایشی مرسوم بود امام علیه السلام دست بر آن حضرت زد گفت بیک مرتبه
 خدا را آنصورت جریسته آن شخص را ابتلاع نموده بجای خود بازگشت و نهفتند
 شد که بود در دهان تغییر شد و حضرت بر پای خدمت کپردن روز متوکل
 گفت از تو سوال میکنم که نشینی آن شخص شعبه را در دهان حضرت فرمود و گفت
 قسم که هرگز او را نمی بینم دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط میسازند پس از
 نزد او برودن رفت و دیگر آن شعبه را کسی ندید **مجلس سیم** مرویست که در
 زمان متوکل زنی پیدا شد که او عاینه بود که من زینب بنت فاطمه علیها السلام
 متوکل باو گفت که تو زن جوانی و از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 مدت ها گذشته چون تواند بود که تو دختر زاده او باشی آن عورت گفت که
 رسول الله صلی الله علیه و آله دست بر سر من کشیده و عاقره که حق تعالی در
 چهل سال جوانی مرا عود فرماید من تا حال خود را بر دهان منیم و دم و بیروت
 مرا حیا می بپوشد خود را ظاهر ساختم متوکل بفرمود تا جمعی از صحبیین را
 حاضر ساختند و قصه آنصورت بیان بجفت جمعی گفتند که زینب بنت
 فاطمه علیها السلام در فلان سال وفات کرد متوکل بآن عورت گفت

نشد

تو چه میگوئی گفت مرغی که نرسیده است که حال من بر مردمان پوشیده
 بود کسی بحث و حقه نمیدانست پس متوکل آنوقت گفت شراحتی برین
 عورت است غیر اینکه وفات زینب را روایت میکنند که بعد از متوکل گفت
 که من از عباس پسر ابرو بی باشم اگر او را بجهت من نمانم باو گفت که امام علی
 علیه السلام را حاضر سازید که نزد او بحق باشد پس بی خبر بود آنحضرت را
 ساختند و بر آن عورت را بر عرض کردند امام علی السلام فرمودند که دروغ می گوید
 زیرا که زینب در احوال و طهارت و عفاف روز وفات که متوکل گفت که چنانچه
 پیش از آنکه متوکل گفت روایت کردند و من قسم یاد کرده ام که او را بحق منم مانم
 امام علی السلام فرمودند حق است در موضع که او را و غیر او را منم میبازد
 متوکل گفت آن جهت که ام است فرمودند که لحم اولاد فاطمه سبحانه و تعالی
 است او را بفروخته اند و یک سباع رود که اگر از اولاد فاطمه باشد باو فری
 نخواهد رسید متوکل با تعجب گفت چه میگوئی گفت میخواهد که مرا شستن
 دهد امام علی السلام فرمودند که در اینجا جمعی از اولاد امام حسن و امام حسین
 علیه السلام هستند یکی از ایشان را از سباع بغیرت تصدق انقیاد
 ظاهر کرد ایشان همه بجهت من و بعضی گفتند که او حواله بر دیگری میکند
 چه انحراف و ترکیب این کاری که در متوکل باید دانست باین وسیله آنحضرت
 بدانست که متوکل گفت یا ابوالحسن چه اتو این کاری که امام علی السلام فرمود

السلام

که یکم نشاندند و من بسلامت خواهم بود پس متوکل بغیر فرمود که وضعی که من
 در آن بود و در کشتن او شش سیر آن موضع بود و امام علی السلام پس از
 فرود آمد چون آنحضرت بپیراهن و شستن ایشان خود را در پیش او بر زمین
 انداختند و دستها کشیدند و بر روی دست که شستند امام علی السلام
 دست بمالید بر هر یک کشیدند و اشارت میفرمود که بکار روز ماهه یکطرفه
 رفته در برابر آنحضرت بایستد پس وزیر متوکل باو گفت که این کار ضایع
 نبود و زود بفرما که از موضع بیرون آید قبل از آنکه این خبر منتشر شود
 پس متوکل گفت یا ابوالحسن با خود استیم خضری تورس میخواستیم که مرا
 بقیس عامل شود با آنچه خودی الحال میخواهم که بیرون آید پس امام علی السلام
 برخواست که بیرون آید و شیران در حوالی آن حضرت می آمدند و خود را
 جامه او میمالیدند چون پادشاه و بانی که است روی بجا بایشان کرده است
 اشارت کرد که برگردید شیران بگشتند و امام علی السلام ببالا آمد پس فرمود
 که هر که میگوید که من از اولاد فاطمه ام در موضع نشیند متوکل بآن عورت
 گفت که بسوی شیران رو کن عورت گفت که من در موضع نیستم و من خنثی
 فرفرفا و در این جهت که چنین گفتم متوکل گفت که او را پیش شیر
 اندازید و در شش شفاعت کرده او را فاطمه کرد **و لا اله الا الله** و وفات
 مدت و بعضی از بجزات امام حسن بن علی العسکری علیه السلام در آن

در سنه دویست و سی و دو در مدینه تولد شد و در ششم ماه ربیع الاول
سنه دویست و شصت در سامره بزرگ بمحمد عباسی شریفید **محمد بن علی**
ابو هاشم جعفری روایت کند که در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم
شخصی از اهل بصره را ملاقات کردم و او را عرض کردم که من از اهل بصره
سلام کرده و حاضر من گذشت که کاش میخواستم که این مرگیت امام علی
فرموده این از اولاد او است و من را خبر کرد که پدرم را خبر کرده اند
پس آن شخص چنانکه میفرمود آن مرد در کربلا کشته شد و من
بودم حضرت آن موضع را میفرمود پس گفت من خواندم نقش خاتم که
منقش شد بر پیشانی آن مرد و چون در کربلا کشته شد و بر کاشه
اهل بیت در آنجا دفن شد پس امام علیه السلام را از این شخص پرسیدم
فرمود که نام این مرد بنی هاشم است و من خاتم بنی هاشم را میگویم
ام خاتم آن او را میگویند که کربلا را آورده **سنه دویست و شصت** روایت کند
احمد بن محمد از جعفر بن شریف جرجانی که گفت در حالی که من رفتم چون
رسیدم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و اصحاب پاره دانی
بجانب آنحضرت فرستاده بودند و من هم که پیش از آن مال را که در قتل
از آنکس من مال کنم امام علیه السلام فرمودند آنچه یا تو است بسیار کردم
من ده باو دادم چون خواستم که بیرون بروم گفتم شیعه بودی جرجانی ترا

سلام میسند آنحضرت فرمودند که تو بعد از وفات از من کسی که رجوع
نمیکند گفتن نمی شود که بعد از وفات تو بجوان خواهی رسید
رو به جمع سی و دو ربیع الاول روز داخل خواهی شد اهل جرجان را اعلام کن
که من در آخر روز نهم شان خواهم که در حال بیرون بروم که حق تعالی ترا
آنچه بپاقت بسلامت خواهد داشت و در اهل مدینه خود خواهی رفت
برای من در خوشی و پیروی تو خواهد شد و او را خدمت نام کن حق تعالی
بکمال خواهد رسانید و از دوستان او خواهد بود پس گفتن این رسول الله
بن اخیل جرجانی از جمله شیعیان شاست بنی سیار و دوستان شاست
در هر سال زیاده بر صد نفر آدم از او بایشان عاید شود و او یکی از جمله
جرجانی است امام علیه السلام فرمود که حق تعالی او را برین عمل جرجانی فرمود
که نام او را بنامزد و او را پسری سنی خواهد شد که است فرمود پس او را
که حسن بن علی میگویند که او را از احمد نام کن پس از خدمت آنحضرت باز گشتم
و چون که از دم و بسلامت پیادهم تا جرجان رسیدم در اهل روز جمع سی و دو
شهر ربیع الاول فیا که امام علیه السلام فرموده بود اصحاب با تیرت
من می آمدند لیس از افر دادم که امام علیه السلام وعده کرده است که در
آخر این روز نهم آید تا میاید و میگوید و سیار حاجات خود را
سازید چون نماز ظهر و عصر گزاردند بعد از نماز من جمع آمدند که بناگاه امام

علیه السلام داخل شد بر اسلام که دست او را بپسیدیم آنوقت
 فرموده که من و خدا کرده بودم با حضرت شریف که در آخرین روز دنیا ایمان
 ظاهر در سوره که کردم و نزد شما آمد تا با شما تجدید عهد کنیم پس مراجعت کرد
 طلبه بنامه اول کسی که حال پیدا شد نمودن خبرین جابر بود گفت یا بن رسول الله
 است که چشم من را برآورده است بخوانم که دهانی که حق تعالی آفرین
 بخش حضرت فرموده او را پادشاه چون او را بنامه آنحضرت دست مبارک بر شپه
 او کشید چشمهای او روشن گشت پس مردان فرمودند می آید و حوالی خود را
 بر آنحضرت عرض میکردند و قضای حوالی ایشان میسر میگردید تا جمیع حوالی
 ایشان را قضا کرده بپشت از او کار کرده هنوز باز گشت **سیصد و هشتاد و دو**
 از علی بن ابی طالب بن اسماعیل بن علی بن عباس بن عبدالمطلب که گفت سر
 راه ابو محمد علیه السلام ششم چون نزدیک من رسید شکایت کردم از فقر فرمود
 که تو دویست دینار در زیر خاک پنهان کرده و این دینارهای آن میکویم که چیزی
 نداریم پس صد دینار بن داد و در سوی من کرده گفت تو آن زر را باز نیایی
 وقتی که آن محتاج تر باشی و چنان شد که او فاسد میبود و آنچه آنحضرت **داده**
 بود نفقه کردم و محتاج شدم بچیزی که نفقه کنم آنجا که زنده بود بگریستم پس
 آن زنده که شمر بود در بخینه و هیچ از آن بر دست من نیامد **و دوازده و دوازده**
 دست عمر و بعضی از رجالات حضرت مهدی علیه السلام و السلام و غیر ایشان

و ده دست ظهور و بعضی از تابعان زمان ظهورش آنحضرت در سال دویست و شصت
 شش از هجرت متولد شد **و سیصد و هشتاد و سه** آنحضرت مادی که زناست و سورت و در
 غیبت او کون و مکان پرتو است خواهی بود اگر حساب عمرش را با تاریخ **و سیصد و هشتاد و سه**
 شریفش نویسد **و سیصد و هشتاد و سه** روایت از ابی العباس محمد بن محمد بن قنبر
 که گفت چون بعد از رسیدم در سال سیصد و سی و هفت غیبت حج کردم و ده
 سال بود که قنطره حرام را سد و راجای خود کرده بود و در پیشتر قصد من آن بود
 که شخصی که حجر انصب میکند در ایام چون میباشم انصب میکند چرا که حرکت چنانچه
 در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام انصب میبود درین وقت کوفت میخواست
 حاضر شد که بر خود رسیدم و پیشتر که حج کردم شنیدم که این هشتم حج
 میرود و رقم نوشته و مهر کرده باو سپردم و آن رقم از دست عمر و سوال کرده
 بودم و آنرا که آیا درین ملت و فاجات خواهیم کرد یا نه و باو گفتم که این رقم را بر
 شخصی که حجر را در موضع خود نصب کند این هشتم کوبید پس داخل مسجد شدم و شخصی
 با خود برداشتم که از دعای مردم را از من دفع کند و هر که خواست حجر انصب کند
 قرائت کند پس جوانی که منم کون خوش رو پاد و حجر را گرفت و در موضع
 خود نصب کرد حجر را گرفت و آن جوان خواست که بیرون رود من از غیبت
 او شستم تا از مسجد بیرون رفت و بجای رسید که غیر از من دیگر کسی نبود بجای
 من التفات کرد و گفت بیا و آنچه با من است پس آن رقم را باو دادم بی آنکه

نظر در آن دفعه گفت با بگو که درین علت خوبی بر تو نیست و آنچه هست
واقع خواهد شد یعنی هر یک سال که میخورد بود پس که برین غلبه کرد تا بر تبر که کوفت
نیستیم که در آن جوان هرگز داشت و برفت ابو القاسم که در آن مقام چون
پایان این جلد را حکایت کرد چون از حکایت سی سال گذشت ابو القاسم را حالت غم
شد شروع کرد و در تپه باب موت و هجرت خود نوشت و درین امور غما
هر دو مقام داشت با او خدا این خوف حجت میدهد و لایم که حق تعالی ترشفا
گفت این همان سال است که خبر مرگ او داده اند پس این همان علت و غایت است
چون دهم مردیت از یوسف بر او که گفت در سال سیصد و شصت و پنج
که از دهم در سال دیگر که بعد بود بعد از آن توبه ششم شد در آن سال نیز غنا
صبح ازین زنت شد از محل نیز آید که در آنم چهار نفر دیدم نزد محل من ایستاد
توبه ششم کردم که از ایشان بمن گفت از چه توبه میکنی گفت خود را ترک کردی گفتی
تو چه میدانی گفت میخوانی که صاحب زمان خود را یعنی گفتی بی پیش است
کردی یکی از آن چهار نفر من گفت صاحب را علامت و دلایل است گفت ام
دو ستر است نزد تو این که یعنی محل را و هر چه بر دست آسمان صعود کند
همین محل تنها آسمان رود گفتی که ام که واقع شود دلیل است پس به محل
را و هر چه برود که آسمان نیرفت و شخص را رایی مردی کند که کون
بود که گویا زنگ طلا داشت و در پشانی او وضع می نمود **چون یازدهم**

مردیت که از او محمد علی که از نیکان اصحاب بود و احادیث بسیار شنیده
بود و در پید داشت که یکی از ائمه نام داشت مردی صالح بود و غالی کردی
پسر دیگرش از حرام اجتناب میکرد شخصی غالی بر او محمد داده بود که از جانب
صاحب الزمان علیه السلام حج گذارد و این در آنوقت عادت ششم بود
چیزی از آن حج بآن پسر فاسق داد و بچ پسر رفت چون بازگشت
کرد که در موقف ایستاده بودم دیدم که جوانی خوش صورت گندم کون
در بجانب من ایستاده بر عاقله مشغول است چون نزدیک شد که مردی
که کوچ گشته بسوی من التفات کرده فرمود ای شیخ چنانیکو گفتی از چه
ای سید من گفت توبه داده شد از آنکه میدانی تو او را با فاسقی میدانی
که شد ای پیغمبر نزدیک است که چشم تو کو شود و اشارت چشم من کرد
من از آن روز تا حال خایف و ترسانم پس چهل روز از آمدن او گذشت
که در چشم او که حضرت اشارت کرده بود قدم بر سرید و کوشید بر آنکه چون
حضرت مهدی متولد شد حضرت امام حسن مکتوبی علیه السلام انداختی
گیر از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این طفل حضرت مهدی است
علامت شیعه از حضرت مهدی علیه السلام سیال مشکله میسرید آن
حضرت مسیح و از شکلات ایشان را حل مینمود و آنها در سه سال حضرت
بشیرینان تو قیامت میسر است و شکلات ایشان را حل مینمود و گوی

آنحضرت بشیعه میسریند و نسبت آنحضرت را درین مصادره سال
خفت مغزی میگویند و غیبت بعد ازین زمانت کبری میماند و در کمال
ثابت الکمال آنحضرت چهار کس بودند اول ایشان عثمان بن سعید است
که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل گردانید و بعد از آن پیشین وکیل
بود محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار
از اهل کربلا بر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند که بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود
در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح نوبختی است و چون وفات
حسین بن روح نزدیک شد پسران نمودند که بعد از وی وکیل علی بن محمد بن
دعوی علی بن محمد را دفعت نزدیک شد و علماء اهل کربلا بر شیعه بوی گفتند
که کیسی وصیت نهای در جواب گفت که فقه امر هو بالغه و یکی وصیت
نموده ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل خواهد بود و هر چه است خدا و اصل
و آن که نسبت به صد و پست و نه از جهت بود و بدانکه هر که بعد از سری که
آخر و کلاست دعوی کالت نمود و شیعه او را کافر نیند و از آنحضرت
حکم بر کفر حسین بن منصور طحان که بی طحان بوی کالت عتق و دارند
کرده اند و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت نقل نموده که طحان عتق
آمد و در پیش عباس بن محمد طحان دعوی و کالت صاحب الامر علیه السلام
میسوزد تا آنکه علی بن بابویه قتی بوی آنرا رسید و بدین سبب آورده

قمت اگر پرسند که میان در ولادت آنحضرت بر طبقه و دارند که کربلا
درین باب مختلف اند جماعتی از ایشان از اعتقاد آنست که آنحضرت متولد شده
و فرزند امام حسن عسکری است علیه السلام و این مذهب را نسبت داده اند که
شافعی و ابوالمظفر سبط جوزی در کتاب خصائص و محمد بن طلحه شافعی
و مشق و ظاهر قول محمد بن حسین حبلی در کتاب فتوحات نیز اینست که آن
حضرت متولد شده و اما اکثر شیعیان چون ایشان را با اهل بیت بر سر
صلی الله علیه و آله و آله ششانی نموده و بعد از وفات آنکه شخصی این عقیده را بگوید
بنا برین گمان کرده اند که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن
علیه السلام را نسل نبوده و طرافت که اینجاست در طول عمر حضرت مری
علیه السلام تعجب نموده اند با آنکه متعقد بود و خود را یکی از عیسی علیه السلام
دارند و در حال شوق رازنده میدادند و عتق و دارند که حضرت نوح علیه السلام
و غیر او از سدا و اشتیاق غمنا می دراز کرده اند و شکایت که با عتق
طول در اینجاست تعجب در طول عمر مهدی علیه السلام نمودن محض جواب
و سفاهت است و بدانکه علماء الدوله سنائی که از سفاهای زمان خود
و سنائی او را از بزرگان دین خود میدیدند خلاف اجماع شیعه و سنی
نموده در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله کثرت از او
میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن

عسکری زنده است و مهدی اوست بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنجا
که ادعای نبوت و طبع ابدال در آنجا پنهان یافت تا قطب ابراهیم شود
سال قطب بود و خدا میداند که او در ده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند
پشک و شبیه های غیر من به آنکه پشک و شبیه این قول اقر است و بی
دغدغه صاحب این ثقت و اطمینان است که در ویشان نور
بخشی با آنکه لاف شیک می زنند علامه الله را با این ثقت و باطل خود
میدانند و اعتقادات باطله ای که جاهل که لب را در آن غلیجه ذکر
نموده ایم اگر پرسند که بی غایت صاحب الامر صلوات الله علیه چیست که
سبب غیبت قلت انصار و خوف از اعداست و غریب نباید پروردگار
ظهور نماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه بر ظلم بوده اگر پرسند که در زمان
غیبت وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام چه فایده دارد که فایده وجود
آنحضرت بسیار است و عالم اکبر از تفصیل آن مطلع است مهدی
از وی رونق می یابد چندی نهان زویده چون جان باشد خوشبخت
زدی بود جهانی روشن هر چند نیز بر نهان باشد که مهدی باقی
ز نظر مستور است اما وجود او جهان پر نور است هر چند کجای زویده
غایب باشد از پرتو او کسوتی معجز است اگر پرسند که وقت ظهور
آنحضرت هیچ معلوم نیست این را که عالم بطور آنحضرت پروردگار است

و از آنکه معصومین علیهم السلام روایت که کذب الوقاتون یعنی روایت
کنند آن جمعی که دقیق از برای ظهور حضرت صاحب الامر قرار داده اند اگر
پرسند که علامات ظهور آنحضرت چیست بگو که در احادیث علامات بسیار
از برای ظهور آنحضرت مذکور است و ما بعضی آنها را میگویم بدانکه از علامات
ظهور آنحضرت اتفاق دیو که هر کس که در آنجا است از جانب خانه این مسجد
دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است در نظر کوفه که گفته است که
و بعضی از اینان گفته اند که مراد از نفس زکیه پس است از آل محمد که
محمد بن حسن است و کشته میشود بی آنکه او را کشته و تقصیری باشد
روایت که چون نفس زکیه کشته شود بعد از آن زنده در حضرت صاحب
الامر ظهور نماید و دیگر از علامات ظهور کشته شدن مریدیت ناشی در
سیان رکن و مقام دیگر از علامات ظهور کشف شمس است در نیمه ماه
رمضان و خفوف ناست در آفر ماه رمضان و دیگر از علامات ظهور
خروج میانیست که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه شیعیان را نقل
میرساند چون آنحضرت در مکه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبریل
خواهد بود و انصار آنحضرت سید و میزد که کشته شده که در مکه بی الارض
حاضر شود و حضرت عیسی از آسمان بریزد و از انصار و اهل آن آنحضرت
باشد و در نماز آنحضرت نماید و بعضی از خطباء که حضرت ابی تراب

غیر الصلوة والسلام نسبت مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام در
 زمان حیات صاحب اللطیفه السلام وفات یافت و در پیش ترده حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله دفن شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
 روایت است که در اهل روز قیامت از جانب آسمان ندا کند الا ان الحق فی
 شیعته و در آخر روز بایس ندا کند که الا ان الحق فی شما و شیعته و
 در بحال اهل بطلان بشکافند و بعد از آن حضرت مهدی علیه الصلوة
 السلام از کعبه معطر با پنجره از ملک روانه گشته شود و چون بگذرد و گوید
 لشکری بر سر راه آنحضرت روزه گویند که از راهی که آمده برگرد که ما را به
 فرزندان خاطر حاجت نیست پس آنحضرت تیغ آید از آن بی دولتان
 شهادت شمار بجای ختم فرستد و بگوید داخل شود و جمعی که مستحق قتل
 باشند بقتل رساند و بعد از آن خطبه بخواند که مردم از بسیاری گریه ندانند که
 آنحضرت سجده بکند چو آنکه سجده گویند که خدایم خدایم خدایم خدایم
 بجنت شرف برده در آن حدود سجده عظیم ترتیب داده از برای آن سجد
 در قرار ده و روایتی است که آنحضرت در پیش ترده حضرت امیر المومنین
 خواهد بود و امر فرماید که از جانب کبابی بخت پیاده و بر آن زهر پاشد و
 آسیا با قرار دهنده پیر زمان کندم آسیا بر دلی گراید آید نمایند و از کوه شکر
 با طواف فرستد و علم استیغرناید و برکت خدای آنحضرت عالم پر خیر و برکات است

و کجاست تمام از زمین پر دین آینه و مردمان تمام فنی و توانگر شوند و فقیری بماند
 نرسد که بوی جهان توان نمود و عالم بر ابراهیل شود و آنحضرت با امام آید در
 میان مردمان حکم نماید و رجوع بشاه و قیام نماید و جمیع خدایان یکی گردند
 و هر که اختیار غیر مذکور بشی خدای نماید بقتل رساند و از یک کس نرسد از آن
 بفرستد و هیچ سر باشند و در آن عصر خمر زائیده نشود و امنیت و عدالت بگردد
 رسد که کرم و سیر در دنیا با کادو گویند و در کتب معجزه آیند و در میان مردمان
 جمع گردد و چون زنده را گذر بر قبر مرده افتد از هر دوی آسفند خورده و بگوید
 کاشکی درین زمان زنده پسودی و این نیست و برکت و عدالت را شایسته
 نمودی اگر پرسند که آنحضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد نمود بگو که
 روایت است که آنحضرت در روز شنبه و هم عاشورا در سال طاق کیلیسه پنج
 یا هفت یا نه ظاهر خواهد شد اگر پرسند که مدت دولت آنحضرت چقدر است
 خواهد بود بگو که بروایت مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نه سال خواهد بود و در
 دیگر مدت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز و هر ماهش برابر
 ده ماه و هر سالش برابر ده سال اگر پرسند که رجعت در زمان حضرت صاحب الامر
 علیه السلام چونت و چه کیفیت است بگو که در دین اهل بیت پیغمبر ثابت
 شده که در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام جمعی از مومنین و غیر
 مومنین زنده خواهند شد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت

و اخذ من خذ یعنی خدا دوست دار کسی را که او دوست دارد و شومی کن
با کسی که با او دشمنی و نفرت کن کسی را که او نفرت کند و او که از کسی اگر او
و اگر او را باز خود روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام گفت که هر کس در این دنیا کسی که با تو حرب کند چنانست که با من حرب
کرده باشد و باز خود روایت کرده اند که من است و لم یعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة یعنی هر کس مرد و امام زمان خود را نشناخت مردی می ماند مردی که گشت
که پیش از زمان اسلام مرده اند و در واقع این چه عقل و چه ذی بصیرت که بعضی عقاید
بر جهت عقاید و از حدیث چهار رواه کرده اند و در حدیث مرسل مروان بن الحنفیه روایت
و بصیرت علمانید و از آن حدیث چهار نفرین که این عمل محض خدا با اهل بیت
است همیشه در میان شیعیان و کثرتی که در باب رجعت میشد نقل است که ابو
حسین مجتهد طالق که از شیعیان اهل بیت بود از باب فراموشی گفت که من
قرضی بده و در زمان رجعت که ما تو زنده می شویم بیکر من در جواب ابو حنیفه
کلام گفت که من خوش نیست که تو بمن ضامنی بده که خدا بی ترا اهلین
صورت خلق نماید تا هر چه خواهی تو قرض بدهم شاید که تو بصورت خود
خلق شوی درین تدار آن وقت نشاسم اگر پرسد که آیا حضرت صاحب
الامر را در زمان غیبت کسی میتواند دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان
و بر امید دیده اند که بگویند که کتابی خوانده اند که بسیار کرده اند که

جماعتی در زمان غیبت کبری بکرامت آنحضرت رسیده اند و تفصیل آن
در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب کمال الدین و تامل و کتاب کشف الغم
کتاب جلال استقیم و غیر آن مذکور است اگر پرسد که در زمان غیبت کبری
در کجای باشد بگو که در حدیث اهل سنت مذکور است که نام قریب صاحب الزمان
است و نقلهای بسیار در تفسیر شده که جماعتی تفسیر حضرت صاحب الامر
اند از آنجمله مردی از مدائن در راه مکه عطف از قافله ماله بود و توفیق یافت
بقریب صاحب الامر را مشاهده و حضرت را ملاقات نمود و بنی تفسیر او و قریب
و آن قریب را در مدائن بنی ریش دید که اندک و بشیعی معروف بوده اند اگر پرسد
که ثواب کسی که در تفسیر ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد چقدر است
بگو که از روایات اهل بیت فرموده میشود که اگر کسی در تفسیر آنحضرت ببرد
مانند کسیت که با حضرت صاحب الامر در یکجای نشسته باشد و از روایت
دیگر فرموده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر صاحب الزمان را دیدم
او را نصرت و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت صاحب
الزمان شمشیر بر کفازند بلکه ثواب او مانند کسی است که در خدمت شمشیر
باشد اگر پرسد که اگر اهل اهل بیت بگویند که در خطبه از خطبه حضرت
المؤمنین علیه السلام این احوال مذکور است و در این و الا بعضی از آنرا ترجمه
نیکینم و جمال صایه بر من است هر دو آن آیه را بخواند که من هم صفتان است

از قسم باقی چه اندک در خطبه اول و دوم که از حضرت امیر علیه السلام است
که گویند که ظهور دایره از دهن چهار سال بعد از خرم یا خرم و یا خرم خواهد بود
که هر کس که با خرم و یا خرم که خورشید و خورشید و خورشید و خورشید
که آن با خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم
از احادیث که گویند که با خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم
از این دو طایفه چه طایفه اند و یکی از ایشان می پندارند از زنده
نمی پندارند و یکی از ایشان می پندارند و یکی از ایشان می پندارند
پس چون آمد اول این شام و آخر ایشان در خراسان و از هر دو بر پند
از قبل و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک
که با خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم و یا خرم
و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک
فاسقان بعد از کشته شدن است یک کشته شدن و از هر دو یک و از هر دو یک
و دیگر از این خود می پندارند و یکی از ایشان می پندارند و یکی از ایشان می پندارند
و اسلام که گویند که قاتل یک و قاتل یک و قاتل یک و قاتل یک و قاتل یک
و از هر دو یک و از هر دو یک و از هر دو یک و از هر دو یک و از هر دو یک
قاتل است و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک
نرسیده و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک
ایشان است و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک
و چون بر در ایشان باعث بودی و قاتل است و قاتل است و قاتل است و قاتل است
و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک و در هر دو یک

و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره یعنی انکس که از این بر سر انداخته
و رسول گفت که ده است ایشان از الله تعالی در دنیا و آخرت و آنچه در کتاب است
بطریق احادیث و بیان فضل و کمال آن معصوم از کتاب اهل سنت مثل شد پند
و حدیث است از سند احمد بن حنبل و حدیث و از صحیح بخاری چهار حدیث است
صحیح مسلم نه حدیث و از تفسیر تعلی که حدیث و از صحیح بن العیسی که حدیث و از کتاب
الصحیح بن العیسی که حدیث و از صحیح بن العیسی که حدیث و از کتاب اهل سنت
سنت در فضل آن حضرت تعلیف شده از آنچند حدیث و بطریق ترمذی حدیث است
ایمروا من الله علیه از کتاب اهل سنت تعلیف شده که از آن احادیث بزرگ است
حضرت امیر المؤمنین و زود به شمس طاهر میشود و از آنچند حدیث از کتاب اهل سنت
که از خود محدثین اهل سنت است تعلیف شده که مختصری از آن نیست که شمس
گفت که نزد حضرت رسول الله بودم آنحضرت را در عالم وحی می شنیدم
و چون به پیش آمد گفت که ای انس میدانی که جبرئیل از پیش صاحب عرش
چه خبر آورده است گفت که رسول الله را نامه آمد که گفت که الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را
بعقد علی در آورم پس حسب الامر آنحضرت جفا می نمودند چون که از ایشان نام
و بعد از ایشان از آنها طلب نمودم چون جفا نشسته حضرت را پناه
خطبه خواند و بعد از خطبه گفت که شمار که او میگوید که هر کس من فاطمه را
علی در آورم بر چهار صد شغال نمره اگر راضی شود علی باین و علی غایب بود

و چون علی علیه السلام حاضر شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله متوجه
 او شده تبسم کرد و گفت یا علی الله تعالی امر کرده که فاطمه را بعقد تو در آوردم
 صد مثقال نقره آیا تو راضی شدی گفت راضی شدم یا رسول الله بعد از آن علی خراج
 و خد را سجده کرد و بعد از آن حضرت رسالت پناه او را دعا کرد بکثرت و خوشی پاک
 و مبارکی باز از کتاب قبضه شیعی نقل نموده که مضمونش اینست که طالع بن حاتم
 گفت که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیرون آمد با روی نورانی
 مثل ماه قمر پس عید الرحمن بن عوف بنخواست و گفت یا رسول الله این
 چیست در جواب گفت که بشاقتی از جانب پروردگار بمن رسیده در باب
 و پس عزم و خرم الله تعالی فاطمه را بعقد علی در آورده و رضوان خازن شد
 بام آسمانی درخت طوبی را جانیده و از آن نوشتم تا آخرت بعد دوستان
 اهل بیتم و از زیر درخت طوبی ملایک از نور آفریده و هر کدام یکی از آن
 نوشتار داده پس چون قیامت قائم شود ملایک در میان خلایق نمانند
 پس کسی از جهان اهل بیتم نماند مگر آنکه یکی از آن نوشتار بوی دهند و
 باشد خلاصی و رستگاری از آتش بسبب برادریم و پس عزم و خرم
 شوند جماعتی از مردان و زنان ائمه از آتش صاحب کشف الخواص از آن
 مناقب حدیث دیگر نقل نموده که طویل دارد و دلیل عبثت و بیهوشی
 حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام است که مضمون بعضی از آن

کتاب کمال الدین مذکور است که باجموع را کسوتی نباشد هر کسی برهنه اند
 در درو کار از برای دفع مکر و کما بعضی را پا داده و بعضی را کسوت می پوشانیده
 پاهای ایشان برهنه است و دندانهای ایشان مثل دندانهای درندگان است
 و قوت ایشان از دماغات که ابراز دیر داشته برایشان می بارد و اگر سالی
 از دنیا برایشان نماند باریه شود و میان ایشان خطی شود و چون از زمین
 بر زمین فرو افتد آن از زمین جدا و طعن نمایند و ایشان را از خود دفع خواهند
 نمود و کسی برایشان نظر ننهد تا آنکه در آنجا است و اگر است منظر و روح بیایند
 که با ایشان است و خود را الله اگر پرسند که باجموع و باجموع نسل گیتند که باجموع
 بر حقیقت خیال خود می فعال است و شش نفری در کتاب تفسیر از این معنی نقل نموده که
 ایشان را اولاد یافتن بن نوحه و یافتن پدر ترکت و از بعضی نقل نموده
 که ترک از نوع باجموع و باجموع است و چون بگذرد بر روی باجموع و باجموع
 است ترک در پرون سده ماند و باجموع از باجموع و باجموع که سده بر روی
 ایشان بسته شد و بیست و یک طایفه بودند و از بعضی نقل نموده که ایشان را در
 آدم آید باجموع و روش که آدم محترم شد و نطفه او با خاک آمیخته شد و حقیقت
 از آن نطفه بجای آمیخته باجموع و باجموع را آفریده و در کتاب طین از حضرت
 امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام منقول است که جمیع بناس فرزند آدم
 از یک باجموع و باجموع گرفته اند و گنبد شد

الکتاب چون الملک الوهاب بتاریخ شهر رجب الحرام
 ۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم



این کتاب از کتابخانه
مکتب اعلیٰ حضرت
مدرسه عالی علمیه
شیراز است

تاریخ
۱۲۸۰

کتابخانه

این کتاب از کتابخانه
مکتب اعلیٰ حضرت
مدرسه عالی علمیه
شیراز است

تاریخ
۱۲۸۰

کتابخانه

سرفا
باز
نقد



